

چه کسی هیتلر را مسلح و به او پرداخت نمود؟



مایکل پرنٹی در ابتدای مقاله خود "فاشیسم گویا" مینویسد:

در حالیکه در محله موسوم به محله ایتالیای کوچک نیویورک قدم میزنم، از مقابل مغازه عجیب و غریبی عبور میکنم که تصاویر و زیر پوشهایی منقش به بنیتو موسولینی را نشان میدهد. پس از ورود به مغازه از فروشنده میپرسم که چرا چنین اقلامی را میفروشد، او پاسخ میدهد "خب، هستن کسانی که اونو دوست دارن. و میدونید، ما در کشورمون شاید به آدمی مثل موسولینی احتیاج داریم." پاسخ او نشان دهنده این بود که فاشیسم بعنوان چیزی بیش از یک کنجکاوی تاریخی زنده است.

خواننده محترم، وقایع جاری در اوکراین انتشار دوباره مقاله زیر را که توسط ماریو سوزا، یکی از کادرهای قدیمی حزب کمونیست سوئد، در سال ۲۰۰۷ نوشته و توسط من، در سالی که بیاد نمایورم، ترجمه شد ضروری میسازد.

وقایعی که در آلمان نازی گذشت، که شرایط را برای ظهور هیتلر فراهم آورد، تصادفی نبود. و آنچه که در اوکراین در جریان است نیز تصادفی نیست. هیتلر با کمک سرمایه سرمایه داران و اشراف آلمان و بقیه جهان امپریالیستی قدرت را بدست گرفت و همانطور که شاهد هستید در اوکراین نیز هواداران او با کمک سرمایه های جهان امپریالیستی قدرت را بدست گرفته اند. در حال حاضر اوکراین به مکه فاشیستهای سراسر جهان مبدل شده است. هوادارن هیتلر با جمع آوری پول و ارسال تبریکات صمیمانه خود به دولت ضد بشری اوکراین ورود رسمی و دوباره فاشیستها را به صحنه سیاسی جهان تبریک میگویند.

دهه هاست که سرمایه داران فاشیسم و کمونیسم را در کنار هم قرار داده اند. همانطور که میبینید و خواهید خواند این نه کمونیسم بلکه کاپیتالیسم است که همواره از فاشیسم حمایت و اساسا راه را برای ورود آن به جامعه و بدست گیری قدرت هموار نموده است.

مقاله زیر که شرایط به قدرت رسیدن هیتلر و نازیها را به تصویر میکشد به منظور درک هر چه بهتر ارتباط تنگاتنگ آن با وقایع جاری در اوکراین خدمت شما خواننده عزیز ارسال شده است.

چه کسی هیتلر را مسلح و به او پرداخت نمود؟

نویسنده: ماریو سوسا

مترجم: پیام پرتوی

<http://www.mariosousa.se/VembetaladeochbevapnadeHitler.html>

مسئله ای که بندرت در نشریات، روزنامه ها و کتابهای تاریخی سرمایه داری مطرح میشود این است که چه کسی به هیتلر پرداخت و او را مسلح نمود. چه کسی تبلیغات و دستگاه نظامی نازیها را مورد پشتیبانی مالی قرار میداد؟ در خلال جنگ جهانی اول هیتلر یک سرجوخه بود و قبل و بعد از جنگ یک زندگی معمولی داشت، بدون مشغله ای ثابت. چگونه این امکان برای هیتلر فراهم آمد که فقط طی چند سال یک دستگاه تبلیغاتی بزرگ و حزبی سراسری را سازماندهی نموده و قدرت را در آلمان بدست بگیرد؟ چه کسی از او پشتیبانی مینمود؟ چه کسی به هیتلر پرداخت میکرد؟

آیا میدانستید؟

۱- آیا میدانستید که فریتز تیسن، ثروتمندترین مرد آلمان با ثروتی عظیم از صنعت فولاد، اولین سرمایه داری بود که پشتیبانی مالی از هیتلر را آغاز نمود؟ او در سال ۱۹۲۳ صدها هزار طلای مارک به هیتلر پرداخت کرد!

۲- آیا میدانستید که صنعت شیمی آلمان، بنزین مصنوعی، مواد منفجره و لاستیک را کشف و تولید نمود، امری که هیتلر و آلمان نازی را از وارد کردن محصولات طبیعی به کشور آزاد و شرایط را برای آغاز جنگ توسط هیتلر مهیا نمود؟

۳- آیا میدانستید که کشفیات صنعت شیمی آلمان بخشا توسط وامهای دریافتی از آمریکا انجام شد؟
 ۴- آیا میدانستید که نازیها در آخرین انتخابات دموکراتیک در آلمان در ۶ نوامبر ۱۹۳۲ ۲ میلیون رای را از دست دادند و اینکه کمونیستها موفق به کسب موفقیتهای بزرگی شدند و بزرگترین حزب در پایتخت آلمان، برلن، بودند؟

۵- آیا میدانستید که پس از شکست بزرگ نازیها در انتخابات نوامبر ۱۹۳۲، ۳۸ تن از بزرگترین سرمایه داران آلمان دادخواستی را با این تقاضا که هیتلر بعنوان صدر اعظم انتخاب بشود به هیندنبورگ نوشتند؟

۶- آیا میدانستید که سرمایه های بزرگ آلمانی در ۲۰ فوریه ۱۹۳۳ در جلسه ای محرمانه برای پرداخت کارزار انتخاباتی صدر اعظم، هیتلر، در ۵ مارس ۱۹۳۳ مبلغ ۳ میلیون مارک طلا را جمع آوری نمودند؟

۷- آیا میدانستید که ای جی فاربن، بزرگترین شرکت آلمانی، مهمترین همکار هیتلر در جنگ بود و اینکه ای جی فاربن کلیه کارخانجات شیمی را در اروپای اشغال شده توسط نازیها دزدید و به مالکیت خود درآورد: بزرگترین گروه شیمیایی اطریش اسکودا ورکه وتزلر، بزرگترین شرکت شیمی چکسلواکی، Aussiger Verein سه شرکت شیمیایی لهستان، Boruta ولا و ویننیسا، گروه شیمیایی فرانسه کوهملن.

۸- آیا میدانستید که ای جی فاربن در آشویتس، تحت نام آی جی آشویتس، صاحب دو کارخانه بود و در آنها بنزین مصنوعی و لاستیک تولید میکرد؟ در آنجا از نیروی کار مجانی استفاده میشد و اینکه آی جی آشویتس صاحب یک اردوگاه کار اجباری بود؟

۹- آیا میدانستید که پادشاه انگلیس، پادشاه ادوارد هشتم، را در سال ۱۹۳۶ ناگزیر به ترک تاج و تخت نمود، و همسر آمریکایش، والیس سیمپسون، نازی بود؟

۱۰- آیا میدانستید که بزرگترین موسسات مالی آمریکا، مانند بانک ملی چیس و بانک ملی نیویورک، پس از بدست گیری قدرت توسط هیتلر و در خلال سراسر دوران جنگ جهانی دوم در صنعت تسلیحات آلمان به سرمایه گذاری ادامه دادند؟

- ۱۱ - آیا میدانستید که در خلال جنگ جهانی دوم بزرگترین شرکتهای آمریکایی در آلمان و کشورهای اشغال شده صاحب کارخانه هایی برای تولید مهمات جنگی بودند؟ برای مثال آی تی تی، فورد، جنرال موتورز، استاندارد اویل نیوجرسی و بسیاری دیگر.
- ۱۲ - آیا میدانستید که بخش بزرگی از این مهمات جنگی به جبهه شرق بر ضد اتحاد جماهیر شوروی فرستاده میشد، اما آنها در جنگ بر علیه نیروهای نظامی کشور خودشان، آمریکا، نیز استفاده میشدند؟
- ۱۳ - آیا میدانستید که کمکهای جنگی شرکتهای آمریکایی به آلمان نازی احتمالا بسیار بزرگتر از فروش - ه معادل شرکتهای آمریکایی به اتحاد جماهیر شوروی بود؟

همه چیز با فریتز تیسن آغاز شد؟

فریتز تیسن، بزرگترین صنعتکار آلمان در آنزمان، با دو ناشر معروف، امری ریویس و César Saerchinger چندین مصاحبه انجام داد که نتیجه اش، ۱۹۴۱، کتابی شد به نام (من به هیتلر پرداخت کردم)^۱. نام کتاب تاییدیه ایست بر نقش تیسن در آلمان نازی، اما این کتاب با اینحال فقط بخشی از حقیقت است. او که ثروتمندترین مرد آلمان بود میگوید که به حزب نازیها کمکهای بزرگی کرد.

فریتز تیسن از پدر خود، آگوست تیسن، صنایع فلز و فولاد را در منطقه روهر به ارث برد و آنها را تا سطح یک امپراطوری توسعه داد. او در آغاز دهه های ۱۹۰۰ بر روی صنعت و زندگی مالی آلمان، با نفوذ فراوان در بسیاری از دیگر کشورهای اروپایی، جایگاه مسلطی داشت. او پس از جنگ جهانی اول یک فعال سیاسی شد. تیسن مجازات صلح ورسای بر علیه آلمان-ه مغلوب شده را هرگز تایید نمود و از جمله مقاومت منفعل را بر علیه فرانسه که روهر را در اشغال خود داشت سازماندهی کرد. او برای انجام این امر بدنال رهبر جدیدی برای آلمان میگشت و به دنبال کسی بود که بتواند به "تجدید بازسازی آلمان از طریق احیای دوباره یک خواست ملی و ارانه یک برنامه اجتماعی مدرن"^۲ یاری رساند. و فریتز تیسن اضافه میکند، "در کشوری که زمانی ۷ میلیون بیکار داشت منحرف نمودن افکار توده ها از ظاهر سازیهای رادیکال و قلابی سوسیالیسم ضروری بود، برای اینکه در خلال رکود اقتصادی افراط گرایان برای بدست گیری ابتکار عمل تلاش خود را آغاز نموده بودند، به نحوی که در خلال دوران انقلابی - ه حاصل از گسستگیهای سال ۱۹۱۸ با پیروزی چندان فاصله ای نداشتند"^۳.

تیسن، هیتلر را انتخاب نمود. اولین هدف هیتلر این شد که با کمونیستها و جنبش اتحادیه ای مبارزه و فعالیت آنها را متوقف سازد. علاوه بر آن هیتلر مایل بود که نقش رهبری کننده نظامی و صنعتی در اروپا را به آلمان بازگرداند. او جهت عملی نمودن اهداف خود میخواست یهودیان را، که به تصور او جهت آقایی بر جهان و سرکوب آلمان وقت خود را صرف توطئه چینی مینمودند، اخراج کند. سرمایه فریتز تیسن و پشتیبانی های سیاسی او همان چیزی بود که در جریان ظهور نازیسم به آدولف هیتلر اقتصادی با ثبات و ارتباطاتی با ارزش را با سرمایه های بزرگ آلمانی اعطاء نمود.

شرح حال سیاسی هیتلر پس از اولین جنگ جهانی آغاز شد. در خلال جنگ هیتلر گماشته و سر جوخه ارتش بود. او در سال ۱۹۱۸، در جریان دوران پایانی جنگ، در منطقه نظامی مونیخ بعنوان جاسوس در سازمان نظامی آلمان (۱۹۱۹ - ۱۹۳۵)، همانی که پس از شکست ارتش آلمان باقی مانده بود، استخدام شد. وظیفه هیتلر این بود که کمونیستها و جنبشهای اتحادیه ای را زیر نظر بگیرد. اولین ماموریت هیتلر این بود که در سال ۱۹۱۹ رهبری حزب دست راستی کوچکی را، حزب کار آلمان، حزب کار دوپچه، بدست بیاورد. در نشست حزب هیتلر بشدت بر ضد کمونیستها، سوسیالیستها، فعالان اتحادیه ای و یهودیان صحبت کرد. او عوام فریبی بود قهار و به هنر

برانگیختن شنوندگان مجهز. هیتلر نظامیان حرفه ای قدیمی، فرماندهان دون پایه و افسران را جذب حزب نمود، امری که به حزب ماهیتی نظامی داد. او رهبری حزب را بسرعت بدست گرفت و نام آنرا به حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان - NSDAP که از اصول ملی گرای افراطی تشکیل میشد و دارای زمینه ای ضد سوسیالیستی، ضد یهودی بود، تغییر داد. مشخصه سالهای بعدی یک بیکاری دسته جمعی و نگرانیهای اجتماعی بزرگ بود. تبلیغات تنفر آمیز هیتلر هوادارانی را جذب حزب نمود و عوامل رشد آنرا فراهم آورد. مواجهه با کمونیستها و سوسیالیستها، که همواره در راس برنامه های حزب قرار داشت، یکی از اهداف حزب بود. هیتلر ماموریت سازماندهی ارتش خصوصی حزب، 'Sturmabteilung SA' (بخش یورش) را، که نازیها برای حمله بر علیه نشستهای حزب کمونیست و دفاتر آن استفاده میکردند، به افسر قدیمی ارنست روهم واگذار نمود.

آلمان پس از جنگ اولین جنگ جهانی

پس از جنگ جهانی اول شرایط سیاسی در آلمان بشدت ملتهب و آشفته بود. برخی از مناطق/ و ایالات (Sachsen, Thüringen) غیرو غیرو، و بخشا راین لند) تحت سلطه حاکمان دست چپی قرار داشت و مناطق دیگر (بایرن) توسط دست راستیها اداره میشد. مبارزه ای پیوسته میان دست راستیها و دست چپها در سراسر کشور جریان داشت.

مناطق تحت نفوذ دست چپها گاهی بمنظور سرنگون نمودن حاکمان منطقه ای مورد حمله دست راستیها قرار میگرفت. روحیه انقلابی در میان طبقه کارگر آلمان آشکار بود.

کارگران سوسیالیسم را میخواستند، اشراف از جامعه طبقاتی قدیمی حمایت مینمودند. سرمایه داران جهت مقابله با تلاش کارگران برای سازماندهی و انقلاب هزینه سازماندهی گروه های شبه نظامی ضد کمونیست، 'Free Corps' را پرداخت مینمودند. این گروههای نظامی کوچک از افسران نظامی قدیمی تشکیل میشدند که در خلال جنگ جهانی اول جنگیده و در آلمان بیکار بودند. این نظامیان به سراسر کشور سفر میکردند، بصورتی وحشیانه به کلیه جلسات دست چپها و اقدامات کارگران جهت سازمان یافتن حمله میکردند و در میان توده های کارگر آلمان رعب و وحشت ایجاد مینمودند.

غول صنعت، فریتز تیسن، بخشی از این جنبش مخالف طبقه کارگر و خواهان نابودی جنبش کارگران آلمان بود. تیسن با محافل سیاسی تماس چندانی نداشت. او در خاطرات خود مینویسد که از رفیق خود ژنرال اریش لودندورف در مونیخ تقاضای کمک فکری کرد. این ژنرال یک (پروسی) قدیمی، یکی از دوستان خوب مارشال پل ون هیندنبورگ، فرمانده نیروهای نظامی در خلال جنگ جهانی، اول بود. او یکی از آنهایی بود که در خلال جنگ برای نجات آلمان انتخاب شده بود. ژنرال لودندورف در میان اشراف آلمان بعنوان یکی از دوستان قدیمی سرمایه های بزرگ از احترام زیادی برخوردار بود و یکی از برجسته ترین نماینده گان گروه ضد کمونیست 'Free Corps' محسوب میشد، گروهی که کارگران را تعقیب و به آنها حمله میکرد.

ژنرال لودندورف از سرمایه های صنعتی کمک مالی دریافت میکرد. بر اساس اظهارات تیسن "او از تعداد زیادی از رهبران صنایع، بخصوص از Minnow در گروه استینر تقاضا و کمک دریافت کرده بود". او میدانست که برای سرکوب شورش کارگری پولها باید در کجا سرمایه گذاری میشدند. لودندورف به تیسن گفت "فقط یک امید وجود داشت". اینها گروه ضد کمونیستی در او برلند و قبل از همه حزب ناسیونال سوسیالیستی هیتلر" بودند. همه این انجمنها از مردان جوان و جانبازان جنگی تشکیل میشدند که با تمام توان میخواستند با سوسیالیسم، ریشه و کلیه عوامل انحلال

مبارزه نمایند. لودندورف هیتلر را بشدت ستایش میکرد.^۷ "او تنها کسیکه از سیاست چیزی سر در میاره"^۸.

فریتز تیسن از نصایح لودندورف پیروی نمود. او بعنوان شنونده در یکی از جلساتی که هیتلر سخنرانی میکرد شرکت کرد و در آنجا همانی را پیدا کرد که به دنبالش میگشت. تیسن نوشت: "آزمان بود که برای من استعداد سازماندهی و قابلیت‌های او جهت رهبری توده‌ها روشن شد. اما بیش از هر چیز این نظم و ترتیب، نظم و ترتیبی تقریباً نظامی در نزد هوادارانش، حاکم بر جلسه او بود که بر روی من تاثیر گذاشت."

سرمایه‌های صنعتی به هیتلر پرداخت میکنند

هدف حزب نازیستی آدولف هیتلر رهبری احزاب دست راستی بود، اما پول کافی در اختیار نداشت. بدون کمک‌های بزرگ و حتی پرداخت به آن تفاله‌ای که برای به تن کردن لباس SA (ارتش خصوصی حزب) اعلام آمادگی مینمود، تحقق بخشیدن به پروژه‌های سیاسی نازیها دشوار بود. تیسن و هیتلر یکدیگر را پیدا کردند. آنها برای اولین بار در پایان اکتبر ۱۹۲۳ یکدیگر را ملاقات کردند.

اولین کمک تیسن به حزب نازیها "صد هزار مارک طلا"^۷ شد. به موقع بود. هیتلر و لودندورف در حال تدارک یک کودتای دولتی در مونیخ بودند و پولها به موقع به کمک آمد. هدف نازیها بدست گیری اداره ساختمانهای دولتی با کمک صدا پای پوتین واحدهای نظامی داوطلب در تظاهرات خیابانی و مقصود آنها سرنگونی حکام محلی و تفویض قدرت به هیتلر بود. هیتلر خواهان برگزاری تظاهرات "در مقابل دهنه لوله‌های تفنگ"^۸ بود و بازرس کل بایرن را وادار به تایید آن نمود. در ۹ نوامبر ۱۹۲۳ در خیابانهای مونیخ، با هیتلر و لودندورف در صف اول، به صف تظاهرات حمله شد. اما کودتای دولتی هیتلر پایانی ناامید کننده داشت. ارتش با کودتای دولتی همکاری نکرد. سربازان در چهار راه خیابانی در انتظار ایستادند و تیراندازی را آغاز نمودند. چند نفری کشته شدند، همه فرار کردند، هیتلر نیز به همچنین. چند روز بعد هیتلر دستگیر و به پنج سال زندان محکوم شد اما پس از شش ماه مورد عفو قرار گرفت. او در زندان زندگی مجللی داشت. هوادارانش در میان افسران این شرایط را برای او فراهم آورده بودند. او در خلال دوران زندان نوشتن کتاب خود نبرد من را، که در آن برنامه‌های سیاسی خود را تشریح کرده بود، آغاز نمود. این به کتاب تبلیغ نفرت از کمونیستها و یهودیان مبدل شد. در کتاب این ستاره راهنمای عوامفریبی است که میخواهد خواننده گان ناآگاه را با مجموعه‌ای از اظهارات شدید ناسیونالیستی بفریبد، اظهاراتی که در واقع دارای هیچ پایه و اساسی نبودند. پیام اصلی کتاب را میتوان در نقل قول کوتاهی خلاصه نمود: "بلشویکهای روسی در قرن بیستم باید تلاشی قلمداد شوند از طرف یهودیت برای بدست گرفتن قدرت در جهان"^۹. نازیها در جریان بحران اقتصادی و با کمک مالی صنعت فولاد در میان خرده سرمایه داری و طبقه میانی آلمان رشد کردند. در می ۱۹۴۵، شش ماه پس از کودتای ناموفق دولتی، نازیها در انتخابات پارلمان با ۲ میلیون رای و با بدست آوردن ۳۲ کرسی پارلمان به یک پیشرفت ناگهانی بزرگ دست یافتند. اما اینبار شادی چندان دوامی نیافت. در انتخابات بعدی در دسامبر همان سال پشتیبانی از نازیها تا بیش از نصف کاهش یافت. سهم آنها در این رای گیری ۰،۹ میلیون رای بود. این رکود سال بعد نیز ادامه پیدا کرد. در انتخابات سال ۱۹۲۸ نازیها صاحب ۰،۸ میلیون رای شدند. حزب نازیها در خلال این سالها یک گروه دست راستی کوچک، که نفوذی در جامعه نداشت، بود. همزمان دست چپها موقعیت خود را مستحکم نموده بودند. سوسیال دمکراتها در SPD در همان انتخابات ۹،۱ میلیون رای و کمونیستها در KPD حزبی با ۱۲۰۰۰۰ عضو، ۳،۳ میلیون رای را بخود اختصاص دادند. دست راستیهای سنتی را حزب مرکز با ۴،۷ میلیون رای، حزب وطن پرستان را DNVP با ۴،۴ میلیون رای و تعدادی از احزاب کوچک دیگر، نمایندگی میکردند. با اینحال انتخابات سال ۱۹۲۸ آخرین

انتخاباتی بود که در آن حزب نازیستی هیتلر بعنوان یکی از احزاب کوچک پارلمان شناخته شده است. بجز هیتلر و سرمایه داران صنایع فولاد، وجود داشتند بسیاری که مشتاق گرفتن انتقام جنگ جهانی از دست رفته بودند و جهت بازگرداندن مجدد جایگاه برجسته آلمان بعنوان یک کشور صنعتی و قدرت اقتصادی در اروپا تلاش مینمودند. صنایع مقتدر شیمی آلمان از مدتها قبل برای فتح بازارهای اروپا و جهان و برای تجدید تسلیحات نظامی جدید، که با اسلحه در دست، میتوانست این جاه طلبی را ضمانت نماید، کار کرده بودند. در حقیقت صنایع شیمی آلمان در دوران پس از شکست ۱۹۱۸ در این جهت فعالیت نموده بودند!

تورم، مارک آلمان را بی ارزش میکند.

در سال ۱۹۱۹ در مذاکرات ورسای حکمی صادر شد که بر اساس آن آلمان مبلغی را بعنوان غرامت جنگی پرداخت مینمود، این مبلغ جبران خساراتی بود که آلمان بر مردم غیر نظامی کشورهای مورد هجوم خود وارد آورده بود. در ۱ می ۱۹۲۱ قرار شد که کمیسیون موسوم به کمیسیون ترمیم، که متفقین انتخاب میکردند، مقدار این غرامت را تعیین کند. این غرامت باید در خلال دست کم ۳۰ سال پرداخت میشد. آلمان باید تا قبل از ۱ می مبلغی بالغ بر یک میلیارد پوند انگلیس پرداخت مینمود. قسمت اعظم مبلغ بصورت کالا، عمدتاً ذغال سنگ پرداخت میشد. در پایان ۱۹۲۱ کمیسیون ترمیم-ه متفقین غرامت جنگی آلمان را تعیین نمود، مبلغی بالغ بر ۶،۶ میلیارد پوند که آلمان بسختی توان پرداخت آنرا داشت. این امر طی دوره ای بسیار طولانی در آینده، صنایع آلمان را به بخشی از دستگاه تولیدی انگلستان و فرانسه مبدل مینمود. با دریافت تهدید در مورد اشغال روهر، محلی که ۸۰ درصد از صنایع ذغال و فولاد آلمان وجود داشت، دولت آلمان در ۱۱ می ۱۹۲۱ با اینحال پذیرفت که بر درخواست متفقین گردن نهد. آلمان در پایان اوت پنجاه میلیون پوند، بعنوان بخشی از یک میلیارد پوندی که باید فوراً پرداخت میشد، پرداخت کرده بود^{۱۰}. اما در آلمان رکود اقتصاد آلمان آغاز شده بود. در اواسط سال ۱۹۲۰ مارک آلمان از ارزش معمولی خود، ۲۰ مارک برای یک پوند انگلیس تا ۲۵۰ مارک آلمان برای یک پوند سقوط کرد. در آلمان این رکودی در نظر گرفته شده بود که باید ترمیم میشد. اما یکسال بعد، در تابستان ۱۹۲۱، زمانیکه آلمان جهت آغاز پرداخت غرامت جنگی خود به دریافت وام، به ارز خارجی، نیاز داشت، ارزش مارک اش شدیداً رو به کاهش نهاد. در نوامبر ۱۹۲۱، ۱۰۰۰ مارک برابر با یک پوند بود. در خلال تابستان ۱۹۲۲ ارزش مارک آلمان به سقوط خود ادامه داد، اکنون با سرعت بیشتر.

حوادث سیاسی در آغاز سال ۱۹۲۳ بصورت فزاینده ای به سقوط مارک آلمان یاری نمود. در ژانویه نیروهای نظامی بلژیک و فرانسه به دلیل عدم دریافت بخشی از غرامت جنگی خود به داخل آلمان نفوذ نموده و منطقه روهر را به اشغال خود درآوردند. اشغال روهر آغازگر بحران شدیدی شد. دولت آلمان رسماً یک مقاومت منفعل را اعلام و همکاری با اشغالگران را ممنوع نمود. این امر به نوبه خود موجب شد که فرانسه بعنوان اقدامی متقابل تمامی ارتباطات جاری میان منطقه اشغالی با بقیه آلمان را قطع کند. ورود و خروج از روهر، مرکز تولید بزرگ آلمان، متوقف شد. با متوقف شدن فعالیتهای اقتصادی در روهر اقتصاد آلمان نیز از فعالیت باز ایستاد. اقتصاد کشور بسرعت نابود شد. در دوران اشغال روهر ارزش مارک آلمان کاهش، ۳۵۰۰۰ مارک برابر با یک پوند، و در تابستان به سطحی غیرقابل تصور سقوط نموده بود. دستمزدها توسط اسکناسهای بی ارزشی پرداخت میشدند که باید بسرعت جهت خرید مواد غذایی سرمایه گذاری میشدند. شناخته شده تصویرپرست که در آن کارگران آلمانی حقوق هفته گی خود را در یک فرقون میسوزانند. تورم در خلال تمام سال با سرعت هر چه تمامتر ادامه یافت و در پایان سال ۱۹۲۳ ارزش مارک آلمان پنج صد میلیاردم ارزش آن در سال ۱۹۱۸ بود!^{۱۱}. یک پوند انگلیسی ۵۰۰۰۰ میلیارد مارک آلمانی بود!^{۱۲}. در آلمان ۹۳ تریلیون مارک آلمان در گردش بود!^{۱۳}. حقوق هفتگی یک کارگر بسختی برای تهیه یک وعده غذا

کفایت مینمود. همزمان طبقه میانی آلمان، با ناپدید شدن پولهای پس اندازشان در انفجار تورم، نابود شد. این طبقه میانی نابود شده قرار بود که هسته اصلی نازیسم آلمان را تشکیل بدهد.

کمک اقتصادی به انتقام آلمان

سرمایه های بزرگ آلمانی با سرمایه گذاری در معاملات ارزی سود بسیار کلانی را نصیب خود نمودند. آنها با وامهای گرفته شده از بانک مرکزی آلمان مقدار متناهی ارز خارجی خریدند، که نتیجه اش افزایش تورم و افزایش نرخ ارزش ارز خارجی در برابر مارک آلمان بود. آن وامها بعدها با بخش کوچکی از ارز خریداری شده، که به مارک تبدیل شده بودند، پرداخت شدند. این تورم برای مالکان کارخانجات بزرگ نیز خوب بود. کالاهای تولیدی توسط پولی بی ارزش پرداخت میشدند و کالاها میتوانستند در خارج در مقابل ارزی ارزان فروخته شوند. سودها کلان بودند. بازار صادراتی آلمان بسرعت بازسازی شد. بدهیها و مالیاتها در آلمان، همواره با قیمتهای بسیار قدیمی، تقریباً میتوانست برای هیچ چیز، پرداخت شود. بدین طریق صنعت آلمان توسط تورم فاجعه بار تقویت شد. اما فراموش نکنیم که در این میان کسانی بودند که پرداخت کردند! این طبقه کارگر آلمان بود که با نابودی استاندارد زندگی خود پرداخت نمود و به همان ترتیب طبقه میانی که ناظر بی ارزش شدن تمامی پس انداز خود شد. همزمان انحطاط اقتصادی پرداخت غرامت جنگی را غیر ممکن نمود. این دلیل قانع کننده ای بود برای دولت آلمان که اقتصاد کشور را به نابودی بکشاند. یک ارز بی ارزش بهانه خوبی بود در مقابل درخواست پرداختها. در سال ۱۹۲۵ سر فیلیپ داوسون، عضو پارلمان انگلیس که در آنزمان یکی از ناظران رسمی در آلمان بود نوشت: "پس از انجام گفتگوهای با رهبران مالی، صنعتی و کشاورزی در کلیه مراکز پر جمعیت کشور، تردیدی در این مورد وجود ندارد که تمامی اینها تلاشهایی حساب شده و هماهنگی بودند برای نابود نمودن اعتبار کشور و حصول اطمینان جهت نپرداختن غرامت"^{۱۴}. این را حتی متفقین، انگلستان، آمریکا و بلژیک نیز فهمیده بودند. یک دولت رادیکال ضروری بود. بمنظور راه اندازی اقتصاد آلمان به شیوه ای حرفه ای کمته ای مشترک از متخصصین تشکیل شد. و البته برای اینکه آلمان را ناگزیر به پرداخت غرامت جنگی نماید. ژنرال داوز آمریکایی رئیس این کمیته بود. این کمیته، کمیته داوز نام گرفت و اولین نشست خود را در پاریس در ژانویه ۱۹۴۲ برگزار نمود. اولین پیشنهاد کمیته داوز ایجاد ارزی بود که کار کردن با آن امکانپذیر باشد.

مارک آلمان در پایان سال ۱۹۲۳ تمام ارزش خود را از دست داده بود. ارزش اقتصاد آلمان در نزد چند گروه اقتصادی نیرومند از مالکان صنایع، معادن و جنگل متمرکز شده بود. دولت آلمان مایل به بازگرداندن ارزش پول آلمان به پولی با ارزش و با ثبات بود. دولت مارک جدیدی را با نام رنتن مارک با همان نرخ برابری مارک با پوند، قبل از آغاز تورم، ۲۰ مارک در مقابل یک پوند، به بازار عرضه کرد. اما این مارک جدید توسط طلا و ارز خارجی به اندازه کافی پشتیبانی نمیشد و پول غیر قابل اعتمادی بود.

کمیته داوز انتشار پول جدیدی را با نام رایش مارک پیشنهاد کرد، پولی با همان نرخ برابری رنتن مارک در مقابل پوند، ۲۰ به یک، اما تحت کنترل متفقین از طریق بانکی موسوم به "بانک جاپ" و مستقل از دولت آلمان. آنزمان قرار بر این شد که آلمان برای داشتن یک ذخیره ارزی وامی بالغ بر ۴۰ میلیون پوند دریافت کند، وامی که همزمان از آن بعنوان کمکی در جهت پرداخت اولین قسط آلمان به طرح داوز بخاطر غرامت خسارات جنگی، غرامتی بالغ بر ۵۰ میلیون پوند در سال، استفاده میشد. وثیقه وام اوراق قرضه در راه آنها و صنایع آلمان، مالیات بر مشروب، تنباکو و شکر بود.^{۱۵} همراه با تصویب رایش مارک پیشنهاد شده توسط داوز تورم پایان یافت. وام آلمان در کشورهای متفقین، جایی که اشتیاق فراوانی در میان وام دهنده گان وجود داشت، بسرعت بفرش رفت.

طرح داوز دستیابی به هدف اصلی، پرداخت غرامت جنگی، را فراهم آورد. اما با افزایش استانداردهای اقتصادی که به دنبال طرح داوز حاصل شده بود تعهدات پرداختی نیز افزایش یافتند. این امر صرفه جوییهای عمومی را غیرممکن ساخت. اما این وام در طرح داوز نتایجی دیگری را نیز به همراه داشت. این موجی پایان ناپذیر از دریافت وام، بخصوص در آمریکا و انگلستان، را به جریان انداخت. شهرداریها، موسسات و شرکتهای بزرگ مهم، در مجموع، با سرعتی هر چه تمامتر وامها و یا اعتبارات بزرگی را دریافت نمودند. این جریان سرمایه امکان دسترسی به مقدار بسیار زیادی از خارجی را فراهم آورد و در سال ۱۹۲۵ اقتصاد آلمان را شکوفا نمود. از این سال صادرات آلمان بصورت شگفت انگیزی افزایش یافت و در سال ۱۹۲۷ به سطح قبل از جنگ، ۱۹۱۳، رسیده بود (محاسبه شده به قیمتهای سال ۱۹۱۳). این پیشرفت این امکان را برای آلمان فراهم آورد که وام داوز را بدون تحمل فشار و یا از استفاده از منابع خود پرداخت نماید. این امر تا زمانی که وام آمریکا به آلمان سرزیر شد بخوبی و خوشی پیش رفت. موج سرمایه خارجی - ه وارد شده به آلمان در خلال سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۹ مبلغی بالغ بر ۱۰-۱۵ میلیارد مارک در سرمایه گذاریهای بلند مدت و بیش از ۶ میلیون مارک در سرمایه گذاریهای کوتاه مدت برآورد شده است. سرمایه گذاریهای آمریکا دستکم ۷۰ درصد از کلیه وامهای بلند مدت را تشکیل میدادند^{۱۶}. این مسئله به تقویت و افزایش توان اقتصاد آلمان، بخصوص در صنعت تسلیحات، منجر شد. تامین کننده گان بخش بزرگی از وام آلمان غولهای صنعتی در موسسات مالی دویانت، مورگان، راکفلر، لامونت، و دیگر شرکتهای انحصاری آمریکایی بودند. صنعت اسلحه سازی آلمان با تمام توان پیشرفت میکرد. انتقامجویان در میان سرمایه داران بزرگ آلمانی آینده بسیار روشنی پیش روی خود داشتند، انتقامجویانی که هدفشان فتح دوباره رهبری اقتصادی و سیاسی اروپا و جهان بود. بمنظور آغاز جنگ و برای ساختن سلاح، بنزین برای سوخت، لاستیک برای طایر چرخ و نیتراتر برای مواد منفجره باید سنگ آهن فراوانی در دسترس باشد. کلیه این صنایع بواسطه وامهای خارجی بشدت تقویت شدند. سرمایه گذاریهای جدید صنایع آهن و فولاد را مدرنیزه کرد و ظرفیت تولیدی آنها را شدیداً افزایش داد. سرمایه گذاریها در صنعت شیمی برای بنزین و لاستیک، که آلمان ناگزیر به وارد نمودن آنها بود، به امری تعیین کننده مبدل شده بود.

صنعت شیمی آلمان در یک پیروزی منحصر بفرد جهانی موفق به کشف مواد مصنوعی جدیدی شد، موادی که میتوانست بجای کالاهای وارداتی و تولیدات طبیعی مورد استفاده قرار گیرند. آلمان خود را از واردات آزاد و غیر وابسته نمود! این امر نشان خواهد داد که در خلال دهه های ۱۹۳۰ و ۴۰ صنعت شیمی و رهبران آن نقش تعیین کننده ای را در حوادث مهم جهان ایفا نمودند. وام به آلمان پس از طرح داوز شرایط لازم را برای آغاز یک جنگ جدید فراهم نمود. لغو طرح داوز برای پرداخت غرامت جنگی و ظهور طرح یانگ برای پرداخت خسارات جنگی در خلال ۱۹۲۰-۳۰، همانطور که نشان داده خواهد شد، آغازی شد بر موجی از تفکرات ناسیونالیستی که زمینه را، سه سال بعد، برای بدست گیری قدرت توسط نازیها هموار نمود. در آلمان، در ژانویه ۱۹۳۳، صنعت تسلیحات آلمان تا بدان میزان نیرومند بود که میتوانست متفقین را جهت آغاز جنگی دوباره به چالش بکشد.

صنعت شیمی آلمان از مواد رنگی مصنوعی تا گازهای سمی، باروت و بیگاری

صنعت شیمی آلمان دارای تاریخی بسیار شگفت انگیز از اکتشافات است. این امر در حقیقت در انگلستان و با کشف مواد رنگی مصنوعی آغاز شد. تا اواسط دهه های ۱۸۰۰ کلیه رنگهای ساخته شده برای منسوجات، نقاشی و غیرو و غیرو از گیاهان و حیوانات گرفته میشدند. هیچ رنگ دست ساز و یا مصنوعی شناخته شده ای وجود نداشت. اما در اواسط دهه های ۱۸۰۰ در انگلستان یک دانشجوی شیمی اولین رنگ مصنوعی را از قطران ذغال سنگ استخراج نمود. با اینحال این کشف جهانی بی نظیر در انگلستان، موفقیت تجارتي مهمی بدست نیاورد. ماده رنگی مصنوعی نتوانست بازار را از چنگ مواد مصنوعی سنتی بیرون بیاورد. اما محققان آلمانی که با انگلیسیها کار میکردند این دانش را به همراه خود به آلمان بردند، جایی که تعداد بسیاری از رنگهای مصنوعی دیگر کشف شدند. در آلمان این مواد رنگی با یک سازمان صنعتی و معاملاتی مدرن موفقیت تجارتي بسیار فراوانی را بدست آوردند. در آغاز دهه های ۱۹۰۰ شش شرکت آلمانی (ب آ اس اف، بایر، هوخست، آگفا، کازلا، کله)^{۱۷} تولید جهانی و توزیع مواد رنگی مصنوعی را در کنترل خود داشتند. این کامیابیها در ضمن به مجموعه ای از کشفیات دیگر در تولیدات شیمیایی (آسپیرین، هروئین، متادون، آتابرین - داروی مالاریا - مترجم، سولفونامید)، کشفیاتی که پیش بینی آنها در زمان تحقیقات در مورد مواد رنگی دشوار است، یاری نمود^{۱۸}. تحقیقات در مورد مواد رنگی مصنوعی دروازه ورود به شیمی پیشرفته تر شد. در آلمان شرکتهای آلمانی در صنعت شیمی جهت کسب سود بیشتر و متعاقب آن بالا بردن خود برای استثمار بازار جهانی فرایندی را بمنظور پایان دادن به رقابت میان خود، نزدیکی و ادغام شرکتهای آغاز نمودند. کارتها برای قیمت گذاری مشترک و معامله تشکیل شدند. در آغاز دهه های ۱۹۰۰ شش شرکت بزرگ آلمانی (بایر، ب آ اس اف، آگفا، هوخست، کازلا، کله) دو کارتل را با نامهای **Interessen Gemeinschaft** (منافع مشترک)^{۱۹} تشکیل دادند. بمنظور عملی نمودن طرحهای جدید تشکیل کارتل برای جمع آوری امکانات ضروری و بزرگ اقتصادی اهمیت داشت. ب آ اس اف برای تولید نیتروژن مصنوعی یک پروژه تحقیقاتی گران قیمت را آغاز نمود. این ماده، ۷۸ درصد از هواست که ما استنشاق میکنیم، بعنوان کود مصنوعی برای کشاورزی اهمیت بسیاری دارد^{۲۰}. اما نیتروژنی که میتوانست در شرایط طبیعی مورد استفاده قرار گیرد فقط در شیلی و در ذخایر عظیم از نیترات و نیترات پتاسیم، وجود داشت. کشورهایی که در کشاورزی خود مایل به استفاده از کود مصنوعی بودند باید نیترات پتاسیم را از شیلی، مالکین معادن قیمتها را به دلخواه خود افزایش میدادند، وارد میکردند. سال ۱۹۰۹ این شرایط بشدت تغییر کرد. ب آ اس اف در آزمایشگاهی موفق به ساخت نیتروژن مصنوعی شد. فریتز هابر - پژوهشگر، نیتروژن هوا را تحت فشار بسیار زیاد گرم و محصولی قابل استفاده، آمونیاک، را بدست آورد. بمنظور تولید صنعتی به یک مهندس جوان، کارل بوش، ماموریت داده شد که کارخانه ای را در **Oppau** بسازد. در سال ۱۹۱۳ کارخانه آماده بود و تولید آمونیاک مصنوعی آغاز شد^{۲۱}. بدین ترتیب به انحصار شیلی پایان داده شد (۱۹۲۳ بوش بخاطر اکتشافش جایزه نوبل دریافت نمود). در مورد مسئله نیتروژن مصنوعی نقطه نظر با اهمیت دیگری نیز وجود دارد. نیترات پتاسیم مهمترین ماده خامی بود که از آن در ساخت باروت نیز استفاده میشد! در نتیجه اغلب کشورهای جهان برای ساخت باروت، نیترات پتاسیم مورد نیاز خود را از شیلی وارد میکردند و نیروهای نظامی کلیه این کشورها برای تولید مواد منفجره مورد نیاز خود به نیترات پتاسیم شیلی وابسته بودند! آلمان در آلمان امکان بیسابقه ای را جهت رها نمودن خود از این وابستگی بدست آورده بود. از لحاظ تنوری میشد که از طریق اکسیده نمودن آمونیاک اسید نیتریک بدست آورد. کارل بوش بر این امر آگاه بود. او در جریان آزمایشات خود در کارخانه **Oppau** مقدار بسیار کمی نیترات پتاسیم نیز تولید نموده

بود. اما بیش از این نشد. ارگانهای نظامی آلمان اهمیت کشف بوش را درک نکردند و به وارد نمودن نیترات پتاسیم از شیلی ادامه دادند. تا آغاز جنگ جهانی اول شرایط اینچنین بود. در آنزمان، در آغاز سال ۱۹۱۵، در اواسط جنگ، نظامیان آلمانی دریافته بودند که بدون در اختیار داشتن نیترات پتاسیم کافی برای تولید مواد منفجره، جنگی دراز مدت را آغاز نموده بودند.

آنها فلسفه جنگ بر علیه فرانسه، ۱۸۷۱، دنبال نموده بودند، حمله ای در مقیاسی بزرگ و یک پیروزی سریع. اما اینبار اینچنین نشد و جنگ به جنگی دراز مدت مبدل شد. نیروی دریایی انگلیس آلمان را محاصره و بدین ترتیب راه ورود کالا به آلمان متوقف و، مهمتر از هر چیز، راه ورود نیترات پتاسیم از شیلی نیز بسته شد. کمبود این ماده تهدیدی جدی شد بر علیه ارتش آلمان. بدین ترتیب در خلال چند ماه مواد منفجره موجود تمام میشد و آلمان جنگ را واگذار مینمود. در اینجا باید گفته شود که سطح هوش در جبهه مقابل نیز بالا نبود. رهبران جنگی متفکین مسئله کمبود نیترات پتاسیم در نزد آلمانیها را هرگز کشف نکردند..... صنعت شیمی آلمان در این مورد به ارتش اخطار داده بود، اما کسی اهمیت نداده بود. آنها به یک پیروزی سریع اطمینان داشتند. پس از آشکار شدن حقیقت در مورد کمبود نیترات پتاسیم ترس و وحشت در میان رهبران نظامی آلمان گسترش یافت.

رهبران نظامی رهبران صنعت شیمی را به نشستی فراخواندند و بر کلیه درخواستهای آنها گردن نهادند. از جمله اینکه برای تولید صنعتی نیترات پتاسیم کارخانه جدیدی ساخته میشد. یکچنین تولید صنعتی در گذشته هرگز انجام نشده بود. این آزمایشی میشد در مقیاس صنعتی، اما پول فراوانی را تقاضا مینمود. صنعت شیمی آلمان قرارداد سودمندی را که از دولت تقاضا نموده بود دریافت کرد و ماموریت تبدیل آمونیاک به نیترات پتاسیم، در مقیاسی وسیع، بر عهده مهندس کارل بوش گذاشته شد. سرنوشت آلمان در دست بوش قرار گرفته بود. شیمیدانان آلمانی از طریق تلاشی بی امان فرایندی را جهت تولید انبوه نیترات پتاسیم کشف نمودند. اما این امر زمان زیادی را صرف خود نمود. با اینحال فرانسه باید متوقف میشد. راه حل، جنگ سمی شد. پس از توافقنامه هاگ در سال ۱۹۰۷ استفاده از سموم در جنگ ممنوع اعلام شده بود. آلمان به این امر توجهی نکرد. صنعت رنگ آلمان، بایر و ب آ اس اف، قادر به تولید سموم ضروری بودند و انجام این ماموریت به آنها واگذار شد. در ۲۲ آوریل ۱۹۱۵ اولین حمله گازی انجام شد^{۲۲}. این حمله کشتار وحشتناکی را در صفوف فرانسه، که کاملاً بی خبر بودند، ایجاد و بدین ترتیب فرانسه را ناگزیر به اتخاذ اقدامات تدافعی نمود. جنگ از ادامه باز ایستاد و آلمانیها به فرصتی که برای تولید اسید نیترات پتاسیم نیاز داشتند دست یافتند. چند هفته بعد در می ۱۹۱۵، بوش در کارخانه Oppau موفق به تولید انبوه نیترات پتاسیم مصنوعی شد. ارتش آلمان پس از آن هرگز به نیترات پتاسیم شیلی وابسته نشد. اگر مسئله تنها بر سر دستیابی به باروت بود جنگ میتوانست تا ابد ادامه پیدا کند. کارخانه جدیدی در لوینا، واقع در مرکز آلمان ساخته شد. جنگ سود تولید میکند. تولید در کارخانه Oppau و لوینا سود فراوانی را برای مالکان سهام ایجاد نمود. در حقیقت بازگشت ۲۵ درصد از پول سرمایه گذاری شده در خلال دوران بقیه جنگ^{۲۳}! تولید نیترات پتاسیم آلمان را از یک شکست سریع نجات داد. جنگ سه سال دیگر ادامه یافت. صنعت شیمی آلمان در خلال این دوران بمنظور حمایت از جایگاه انحصاری خود، در رابطه با تعدادی از محصولات، به نزدیک شدن به یکدیگر ادامه دادند. در جولای ۱۹۱۶ هشت شرکت آلمانی (ب آ اس اف، بایر، هوخست، کله، کازلا، آگفا، تیرمیر، گریشام) با یکدیگر ادغام شدند و

Interessen Gemeinschaft der Deutschen Teerfarbenindustrie (منافع مشترک صنعت رنگ آلمان)^{۲۴} را تشکیل دادند. این گروه با نام شرکت آی جی معروف شد. بر خلاف صنعت شیمی، آلمانیها در جنگ ناموفق بودند. جنگ مقدار بسیار متناهی باروت را صرف خود نمود، یک سود بی حساب برای صنعت شیمی. اما مسئله ای وجود داشت. جهت تولید باروت به نیروی کار نیاز بود، بدون کارگر سودی حاصل نمیشود. کمبود نیروی کار وجود داشت، بسیاری از کارگران در جبهه های جنگ به سر میبردند. در ضمن دستمزد کارگران افزایش یافته بود. مدیر شرکت آی جی، کارل دویسبرگ، به دولت آلمان شکایت برد. او از دولت تقاضا نمود "راه را برای ورود نیروی کار ذخیره

بلژیکی باز کنید". به عبارت دیگر، او میخواست که دولت کارگران کشور اشغال شده ی بلژیک را بعنوان برده برای انجام کار در کارخانجات آلمان وارد نماید. درخواست دویسبرگ مورد قبول دولت آلمان واقع شد. پس از آن ارتش آلمان بصورت وحشیانه ای اخراج اجباری کارگران بلژیکی را آغاز نمود. سربازان آلمانی به خانه ها، میادین و بازارها حمله کردند. بیش از ۶۶۰۰۰ بلژیکی به آلمان و به برنامه نیروی کار مجانی شرکت آی جی آورده شدند. اما در آلمان و علیرغم تهدیدات و تنبیهات هیچکس نتوانست کارگران بلژیکی را به انجام کار وادار نماید. پس از گذشت چند ماه باید از این پروژه صرف نظر میشد و کارگران به خانه هایشان بازگردانده میشدند. این اولین باری بود که شرکت آی جی تقاضای نیروی کار مجانی را مطرح مینمود. بعدها و در خلال جنگ جهانی دوم شرکت آی جی عمدتاً با بهره برداری از نیروی کار مجانی در کارخانجات و اردوگاههای کار اجباری، جایی که انسانهای بسیاری با جان خود بعنوان سرمایه سود فراوانی را برای شرکت آی جی فراهم آوردند، به حیات خود ادامه داد.

شرکت آی جی خود را با صلح سازگار میکند

آلمان در جنگ جهانی اول، علیرغم کشفیات جدید، موفق نبود. کمبود مواد اولیه و غذا بشدت محسوس بود. پیوستن رومانی به جبهه متفقین در سال ۱۹۱۶ آغازی شد بر پایان ذخائر نفتی. لاستیک نیز به دلیل محاصره انگلستان به همین ترتیب. صنعت شیمی بمنظور ایجاد جایگزینی برای نفت و لاستیک با تمام توان کار میکرد. این چالش های جدید قرار بود که آلمان را برای اداره جنگ و ارائه هر چه بیشتر سود به شرکت آی جی از وارد نمودن مواد اولیه ضروری مستقل نماید. اما شرکت آی جی تا قبل از شکست آلمان در جنگ موفق به انجام آنها نشد. جایگزینی برای لاستیک کشف شد اما برای ساخت طایر غیر قابل استفاده بود. در ۱۱ نوامبر سال ۱۹۱۸ همراه با اعلام آتش بس، شرکت آی جی خود را با شرایط منطبق و ادامه حیات را بعنوان هدف برگزید. اتهامات عنوان شده در مورد جنگ گاز جدی بودند. هدف متفقین محاکمه مسنولان و کشف فرایندهای محرمانه ای بود که شرایط را برای تولید گازهای سمی، مواد منفجره، مواد رنگی و نیتراتها آماده نموده بود. شرکت آی جی مخالفت نمود و مدعی شد که این امر پس از جنگ از لحاظ تجاری به امکانات رقابتی آنها بعنوان شرکت صدمه وارد میآورد. این دلایل در شرایطی که آنها در جنگ شکست خورده و عوامل درد و رنج فراوانی را فراهم آورده بودند میتواند کمی عجیب و غریب به نظر بیاید. اما اینها در اقتصاد سرمایه داری دلایل قابل قبولی هستند. با اینحال شدیدترین درخواست از جانب فرانسه که بیشترین صدمات را متحمل شده بود ارائه شد. این تنها فرانسه بود که خواهان نابودی کلیه صنایع تسلیحاتی، حتی کارخانه های رنگ و نیترات، آلمان شد. این به معنای پایان کار شرکت آی جی بود. اما اینچنین نشد. شرکت آی جی با حيله گری و پرداخت رشوه، در مباحثات و مذاکرات به صورتی حلزون وار، خود را از مهلکه نجات داد. حتی از مهلکه فرانسه.

در سال ۱۹۱۹ زمانیکه نماینده شرکت آی جی ورسای را ترک کرد، با طرفین متخاصم به توافق رسیده بود که کلیه کارخانجات و بخش بزرگی از اسرار خود را مخفی نگاهدارد. آنها فرانسه را با ارائه تقسیم دانش و تکنیک تولید رنگ خریدند. شرکت فرانسوی-ه شرکت ملی اسرار تولیدی شرکت آی جی را در مقابل پنجاه درصد از سود خالص طی ۴۵ سال^{۲۰} دریافت نمود. تکنیک تولید رنگ گسترش یافت. در خلال جنگ در آمریکا شرکت بزرگ دو پونت اداره شرکتهای رنگ را بدست گرفته بود. دو پونت نیز با خرید تعداد زیادی از مهندسان آلمانی به چگونگی ساخت رنگها پی برد. چند

سال بعد رقابت بین المللی در بازار رنگ یک واقعیت بود. بدین ترتیب تسلط شرکت آی جی در زمینه تولید نیترات نیز بتدریج پایان میگرفت. در آنزمان نظریه ی افزایش یک همکاری بین المللی در زمینه فروش، رو به توسعه نهاد. هر هشت شرکت در این مورد با یکدیگر توافق داشتند. اما کارل بوش در آب اس اف پروژه های بسیار بزرگتری را در سر داشت. در سال ۱۹۲۴ بر اساس پیشنهاد او کلیه شرکتهای آی جی در یک گروه واحد گرد هم میامدند و بدین طریق تمام عوامل مالی و کاری خود را در یک شرکت بزرگ واحد متمرکز مینمودند. بدین ترتیب شرکتی بزرگ و قدرتمند ساخته میشد. پیشنهاد بوش مورد قبول هفت شرکت دیگر واقع شد و در دسامبر ۱۹۲۵ کلیه شرکتهای در شرکت جدیدی با نام IG Farben industrie Aktiengesellschaft با یکدیگر ادغام شدند. کارل دویسبرگ به سمت رئیس هیئت مدیره و کارل بوش به سمت مدیر عامل انتخاب شدند. اقتصاد آلمان اگر چه وضعیت بدی داشت، اما ادغام بیک موفقیت تجاری مبدل و ارزش سهام آی جی در خلال سال ۱۹۲۶ سه برابر شد. کارخانه آی جی بزرگترین کارخانه وقت اروپا و بزرگترین کارخانه شیمی در جهان بحساب میامد.

آی جی فاربن، نفت و لاستیک از ذغال سنگ

آی جی فاربن ابداع بوش بود و برای کارخانه و محصولات جدید، از طریق فرایند فشار بالا تهیه میشدند، طرحهای مشخصی داشت. او در آنزمان میخواست چیزی را، در مقیاسی وسیع، به واقعیت مبدل نماید که در گذشته در آزمایشگاهها بصورت نظری محاسبه و در سطحی محدود تولید شده بود. هدف بوش مبدل نمودن منابع ذغال سنگ آلمان به بنزین بود! بنزین بهترین فرآورده نفت! بوش بر این تصور بود که از این طریق سود فراوانی به جیب خواهد زد. هدف دیگر او بی نیاز نمودن آلمان به منابع نفتی بیگانه بود. در جنگ، نفت یک ضرورت مطلق بود. اما استفاده از نفت در واقع با افزایش استفاده از اتوموبیل همراه شده بود. حتی در آلمان. اما همچنین به این دلیل که دولت آلمان در خفا افزایش توان نظامی ارتش را آغاز و به مقدار بسیار زیادی بنزین احتیاج داشت. هدف راه اندازی ارتشی بود مکانیزه، متشکل از تانکها، بمب- و هواپیماهای حمله ای، بدون نفت از چاههای نفتی^{۲۶}. انتقامجویان در همانزمان در پی جنگ جدیدی بودند، جنگی با هدف باز پس گیری جایگاه رهبری آلمانیها. بوش و آی جی فاربن مایل نبودند که خود را به تنهایی درگیر پروژه ذغال- بنزین کنند. و ضمناً این پروژه بسیار گرانی بود. سال ۱۹۲۶ سالی بود که وامهای آمریکایی به آلمان سرازیر میشدند. بوش در بزرگترین شرکت نفتی جهان، استاندارد اویل نیوجرسی، با امکانات مالی تقریباً نامحدود، به دنبال شریکی میگشت. در مارس ۱۹۲۶ فرانک هاوارد، رئیس بخش انکشاف استاندارد اویل، به منظور بررسی روند تحقیقات ذغال- نفت به آزمایشگاه آی جی فاربن در لودویگسهافن آمد. هاوارد بشدت تحت تاثیر قرار گرفت و به رئیس خود والتر تیگل شیوه ای را گزارش داد که آی جی به توسط آن موفق به ساخت "سوخت با ارزش موتور از ذغال قهوه ای و انواع دیگر شده بود، ذغالهایی با کیفیت پایین، به میزانی برابر با نیمی از وزن کربن. این در عرصه تولید بنزین به معنای استقلال روشن و کامل اروپا است"^{۲۷}

استاندارد اویل در سال ۱۹۲۷ بمنظور توسعه روند ماده فوق، آی جی فاربن را به یک همکاری اقتصادی دعوت نمود. اما آی جی فاربن قبل از آن کار خود را بطور کامل آغاز نموده بود^{۲۸}. آنها در ژوئن ۱۹۲۶ بمنظور تولید انبوه روغنهای مصنوعی ساخت کارخانه جدیدی را در لوینا آغاز کرده بودند. هدف تولید ۱۰۰۰۰۰ تن در سال بود.^{۲۹} نشان داده شد که تولید انبوه بنزین از ذغال فرایند بسیار دشواری بود و مخارج تولید را بشدت افزایش میداد. به پول بیشتری نیاز بود. مبلغ پرداختی از جانب استاندارد اویل کفایت نمینمود. ضرورت افزایش همکاری اقتصادی هر چه بیشتر احساس

میشد. بوش در مورد نگرانیهای تولید هرگز چیزی نگفت و بدینوسیله استاندارد اویل را به انجام سرمایه گذاریهای بیشتر متقاعد نمود. او امتیازات روند تولید را به سراسر جهان، بجز آلمان، فروخت. ۲۰ درصد از سود به آی جی فاربن تعلق گرفت. در ضمن آنچه را بدست آورد که شرکت را در آن لحظه نجات میداد. استاندارد اویل ۲ درصد از کل سرمایه اش را، ۵۴۶۰۰۰ سهم، به ارزشی بالغ بر ۳۵ میلیون دلار، به آی جی فاربن داد.^{۳۰}!

بوش در اینجا تلاشهای خود را برای دریافت پول از استاندارد اویل تمام نکرد. او استاندارد اویل را برای انجام طرحی مشترک نیز متقاعد نمود، طرحی جهت تولید و فروش لاستیک سنتزی و لاستیک بونا-ی ساخته شده از ذغال. تولید لاستیک بونا، بدون داشتن امکانات لازم برای رقابت با لاستیک طبیعی، هنوز بسیار گران تمام میشد. بوش به این دل بسته بود که استاندارد اویل استفاده از لاستیک بونا را در میان تولید کننده گان لاستیک در آمریکا گسترش بدهد.

اما همکاری آنها در اینجا خاتمه یافت. رکود اقتصادی در آمریکا و پس از آن در جهان به کلیه سرمایه گذاریها در محصولات جدید پایان داد. در ضمن، تقریباً همزمان، ذخائر نفتی بزرگی در تگزاس کشف و قیمت نفت بصورت شگفت انگیزی سقوط کرد. در سال ۱۹۳۰ مخارج تولید یک لیتر روغن مصنوعی میان ۴۰ تا ۵۰ pfennig و یک لیتر بنزین خام تا ۷ pfennig آلمانی بود.^{۳۱} در خلال رکود اقتصادی قیمت لاستیک طبیعی بصورت فزاینده ای سقوط کرد. کلیه طرحها در مورد تولید بنزین و لاستیک از ذغال سنگ در آمریکا به حالت تعلیق درآمدند. هر چند که بوش و آی جی فاربن تا آن زمان آنچه را که به آن نیاز داشتند بدست آورده بودند، سرمایه ای که به توسط آن میتوانستند به تحقیقات و تولید خود ادامه بدهند. اما اکنون، زمانیکه بهای تولیدات طبیعی بسیار ارزان بود، تنها یک چیز نجات دهنده منافع بود. تنها یک آلمان در جنگ میتوانست به لاستیک و نفت تولید شده از ذغال سنگ نیاز داشته باشد. این طرح بعدی بوش و آی جی فاربن بود.

طرح یانگ و بدست گیری قدرت توسط نازیها

طرح داوز برای غرامتهای جنگی آلمان توافقتنامه پایانی نبود بلکه فقط طرحی بود موقتی جهت ادامه راه در شرایط بعدی. پس از به اجرا در آمدن طرح داوز و با یافتن راه حلی موقتی برای پرداخت غرامتها جهت تحت کنترل در آوردن شرایط هرج و مرج ، متفقین برای یافتن راه حلی نهایی در مورد مسئله غرامتها به کار ادامه دادند. در ۷ جولای ۱۹۲۹^{۳۲} کمیسیونی از نماینده گان کشورهای متفق تحت رهبری دیپلمات آمریکایی اوون دی یانگ پیشنهادی ارائه نمود که در نهایت شیوه پرداخت غرامت جنگی آلمان را تعیین مینمود. پیشنهاد، طرح یانگ، به این معنا بود که آلمان طی ۳۷ سال بصورت میانگین، سالانه، مبلغی بالغ بر ۱۰۰ میلیون پوند انگلیس را پرداخت میکرد و پس از آن طی ۲۲ سال دیگر مبلغی را میپرداخت که میزان بدهیهای جنگی متفقین به آمریکا را جبران مینمود. طرح یانگ برای غرامت جنگی آلمان رقم نجومی ۲۰ میلیارد دلار را^{۳۳}، یا ۱۰۵ میلیارد مارک برای پرداخت تا سال ۱۹۸۸، تعیین نمود.^{۳۴}

با این وضعیت مسئولیت کلیه بدهیها بر دوش دولت آلمان گذاشته و به بانک جدیدی، بانک بین المللی تسویه، BIS، پرداخت میشد. بانک نیز به نوبه خود مبالغ را میان متفقین تقسیم مینمود.

BIS میتوانست با توجه به اعتبارات خارجی و در ضمن همانند یک بانک بین المللی بزرگ کار کند. نام این بانک را باید به خاطر سپرد. این بانک قرار بود که در آینده ای نزدیک و کاملاً غیر قابل تصور به رابط اصلی آلمانیها، معاملات بین المللی، حتی شرکتهای کشورهای دشمن در خلال جنگ

جهانی دوم، مبدل بشود. آلمان بر اساس طرح یانگ، زمانیکه طرح محقق میشد، سلطه خود را بر روی مناطق خود بازیافته و کلیه نیروهای خارجی کشور را ترک میکردند.

اما مهمترین بخش این طرح معرفی یک تغییر تعیین کننده در طرح داوز بود، طرحی که شرایط را برای پرداخت غرامتها دشوارتر مینمود. در طرح داوز بخش اصلی غرامتهای جنگی با ارائه کالا پرداخت میشد. در طرح یانگ غرامت جنگی باید بصورت نقدی پرداخت میشد! این یک تفاوت تعیین کننده جدید بود. در میان طبقه سرمایه دار آلمان خشم برانگیخته شده از طرح یانگ بی اندازه بود. و این نه فقط بخاطر اینکه آن مبلغ ۲۰ میلیارد دلاری، که باید طی یک دوره تقریباً ۶۰ ساله پرداخت میشد، آلمان را تحت قیمومیت متفقین قرار میداد بلکه قبل از هر چیز به دلیل اینکه غرامت باید با پول نقد پرداخت میشد. در طرح داوز سرمایه صنعتی آلمان بخاطر عرضه کالاهایش در بازار ضمانت دریافت نموده بود. این امر برای سرمایه داران آلمان مزیت فراوانی را در مقابل دیگر سرمایه داران

اروپایی و آمریکایی در بر داشت. این مزیت در طرح یانگ لغو شده بود. اکنون سرمایه داران آلمانی ناگزیر بودند که کالاهای خود را در چهار چوب رقابتهای بین المللی عرضه کنند. سرمایه دار فولاد فریتز تیسن با طرح یانگ بشدت مخالفت نمود.

او "به هیچ عنوان مخالف طرح داوز نبود به دلیل اینکه بر روی مجموعه ای از خسارات حساب میکرد که بوسیله کالا پرداخت میشدند. اما بر اساس طرح یانگ پرداخت نقدی بصورتی کامل جانشین تحویل کالا میشد. تیسن "بر این عقیده بود که اقتصاد تمام کشور به دلیل بدهی که کشور به آن تن در داده بود تضعیف میشد".^{۳۵} او علاوه بر این میگفت "برای یک بیننده آگاه طرح یانگ به معنای به امانت گذاردن کل ثروت ملی آلمان بعنوان تضمینی برای انجام تعهدات پرداختی خود بود. نتیجه: سرازیر شدن سرمایه های آمریکایی بسوی آلمان"^{۳۶}.

فریتز تیسن، ثروتمندترین مرد آنزمانه آلمان، حمایت خود را از حزب ناسیونالیست، که به طرح یانگ بشدت حمله میکرد، افزایش داد. پشتیبانی او از حزب نازی نقش بسیار مهمی را در جریان

رویدادهای پیش رو ایفا نمود. مهمتر با اینحال این بود که تیسن راه برقراری ارتباط با یک محفل جدید را برای هیتلر باز کرد، محفلی متشکل از غولهای صنعتی در تولیدات آهن و صنایع فولاد در روهر، مرکز صنعتی و اقتصادی آلمان. و تیسن در تایید این امر یک آن تردید ننمود: "که طرح

یانگ یکی از مهمترین دلایل پیروزی ناسیونالیستها در آلمان بود"^{۳۷}. طرح یانگ نگرانی شدیدی را در آلمان بوجود آورد. دولت قصد پذیرش و امضای آنرا داشت. اما مردم در مجموع بر آن نظر نبودند. جنگ ده سال پیش به پایان رسیده بود. پرداخت چنین مبلغ هنگفتی، که تصور میشد برای ابد باشد، احساس ناخوشایندی را بوجود آورده بود. در این وضعیت با پشتیبانی تیسن، کمیته ای بمنظور براه انداختن فراندومی اجباری در مورد طرح یانگ تشکیل شد. این امر به معنای باز شدن یک فضای سیاسی بزرگ برای هیتلر بود.

هیتلر در جلسات عمومی، با خزانه پر توسط پولهای تیسن و دیگر سرمایه داران، بر علیه طرح یانگ تبلیغ و تهییج مینمود. "او با استعداد بزرگ خود در عوام فریبی از احساسات ناسیونالیستی

مردم آلمان در جهت منافع شخصی خود بهره برداری نمود"^{۳۸}.

از سال ۱۹۲۹ مبارزه بر علیه طرح یانگ موضوع اصلی تبلیغات هیتلر بود، تبلیغاتی که همزمان راهگشای بسیاری از مسائل مهم شد. او از طریق دوستی با تیسن برای اولین بار با سیاستهای راست سنتی آلمان در حزب لیبرال ملی آلمان و رهبر آنها آلفرد هاگنبرگ تماس گرفت. تبلیغات در مورد طرح یانگ برای هاگنبرگ نیز اهمیت خاصی داشت. آقایان هیتلر و هاگنبرگ یکدیگر را پیدا کردند. اتحادی سیاسی میان آنها برپا شد. آنها بمنظور مبارزه با طرح یانگ مجموعه ای از

نشستهای عمومی را در سراسر کشور برگزار نمودند. هاگنبرگ از طریق شبکه عظیم ارتباطی حزب، این امکان را برای اولین بار برای هیتلر فراهم نمود که در جلسات و سخنرانیها تبلیغات نازیستی را در سراسر کشور منتشر نماید. در ضمن هیتلر به روزنامه های داخلی آلمان که توسط

حزب ناسیونالیست کنترل میشد دسترسی پیدا کرد. هیتلر بخاطر اتحاد با هاگنبرگ در سراسر آلمان به نام شناخته شده ای مبدل شد. فریتز تیسن نوشت، "کارایی تبلیغات بر علیه طرح یانگ قدرتی به حزب هیتلر داد، قدرتی که شرایط را برای بدست گیری حکومت مهیا نمود"^{۳۹}. هیتلر در سخنرانیهای خود بیرحم بود و از حملات کاذب و مستحجن بر علیه سوسیالیسم و نفرت نژادی بر علیه یهودیان استفاده میکرد. برای هیتلر تفاوتی میان کمونیستها و یهودیان وجود نداشت. هیتلر در "مبارزه من" نوشت "ما باید به بلشویسم روسی در قرن بیستم بعنوان تلاشی نگاه کنیم که از جانب یهودیت برای آقایی بر جهان اعمال میشود"^{۴۰} و اینکه "مبارزه بر علیه بلشویسم یهودی جهانی موضعی روشن را در قبال روسیه شوروی مطالبه مینماید"^{۴۱}

چند سال بعد در سخنرانی روز ملی حزب در نورمبرگ، ۱۹۳۶، هیتلر مدعی شد که در اتحاد جماهیر شوروی "۹۸ درصد از شوراها - و دهقانان جمهوریها توسط یهودیان کنترل میشدند"^{۴۲} در میان سرمایه داران مرفه تحریکات بر علیه کمونیستها، اتحاد جماهیر شوروی و یهودیان منعکس شد. غولهای صنعتی آلمان از وجود هیتلر آگاه و پولها بسوی صندوق حزب نازی سرازیر شدند. طرح یانگ در ۱۷ مه ۱۹۳۰ پذیرفته شد. شش هفته بعد کلیه نیروهای نظامی متفقین آلمان را ترک کرده بودند.

در خلال این دوران جنبش مخالف با طرح یانگ همراه با مخالف بیرحم طرح، هیتلر و حزب نازی، رشد کرد. سرمایه داران آلمانی که بر روی نهادهای اقتصادی آلمان، برای استفاده از آنها در مبارزه سیاسی، کنترل داشتند تصمیم گرفتند که از بخش بزرگی از پولها برای پشتیبانی از هیتلر بهره برداری نمایند. آنها در او نیرویی را پیدا کردند که قادر به تشکیل یک دولت راستی نیرومند، با سیاستی اعلام شده بر علیه طبقه کارگر آلمان، بود. هیتلر کمکهای مالی را صرف ساختن یک حزب ملی - و دستگاه تبلیغاتی در سراسر کشور با هزاران کارمند مزد بگیر - نمود. از جمله، بخشهای حمله ای هیتلر با پولهای سرمایه های بزرگ پرداخت میشدند.

"اولین کمکهای مالی" سرمایه داران بزرگ آلمانی نقش تعیین کننده ای را در سیاست آلمان ایفا نمود. یکسال بعد، در جریان انتخابات مجلس در سپتامبر، ۱۹۳۰، نازیها ۶،۴ میلیون از آراء را بخود اختصاص دادند! یک افزایش هشت برابری در عرض دو سال! کمکهای مالی سرمایه داران بزرگ حزب نازی، یکی از احزاب کوچک مجلس را به یک حزب توده ای بزرگ مبدل نموده بود. در خلال انتخابات، که آمار بیکاری مرز ۲ میلیون را پشت سر گذاشته و بحرانها اقتصادی و سیاسی شدیداً رشد نموده بودند، از کلیه عوامفربیهیهای هیتلر استفاده شد. تبلیغات انتخاباتی نازیها بر روی شخص هیتلر، بعنوان ناجی، متمرکز شده بود. آفیشهای بزرگ با تصاویر و عناوین "هیتلر نان و کار ایجاد میکند - لیست شماره سه را انتخاب کنید" تبلیغات اصلی انتخابات را تشکیل میدادند. موفقیتهای انتخاباتی هیتلر و نازیها از لحاظ بین المللی بسیار عجیب به نظر میامد. "صد کرسی مجلس توسط یک حزب بی اهمیت فتح شد، ناسیونال سوسیالیستها که توسط یک سخنران رهبری میشد، نگرانی بزرگی را ایجاد نمود"^{۴۳}.

بحران اقتصادی جهان ۱۹۳۰ - ۱۹۳۳

پس از انتخابات مجلس، ۱۹۳۰، بحران اقتصادی در آلمان تشدید شد. یکسال پس از انتخابات شمار بیکاران تا ۴ میلیون افزایش یافته بود! پس از انتخابات بحرانهای سیاسی، با دولتهای ناتوان - همیشه در مصالحه، با، و یا مورد حمله نازیها، حادثتر شدند. سیاست، سیاستی بود دست راستی متمرکز شده بر علیه طبقه کارگر آلمان. سال ۱۹۲۹ بحرانی در ابعاد وسیع سراسر جهان را فرا گرفت. همه چیز در آمریکا، جایی که تولید سرمایه داری به اوج خود رسیده و انباشت کالایی که هرگز در گذشته دیده نشده بود، آغاز شد. این تولید اضافی سودی به حال جامعه نداشت. قدرت خرید بسیار ضعیف، انبار کارخانه ها انباشته و نرخ بیکاری بشدت افزایش یافته بود. سرمایه ها از رده سرمایه گذاریها خارج شده بودند. در پایان ۱۹۲۹ سرمایه داران در آمریکا از ارائه وام به اروپا سر باز زدند.^{۴۴} تاثیر آن در آلمان و دیگر کشورها، که بدهیهای بزرگی به آمریکا داشتند و همواره از آمریکا پول بیشتری را برای پرداخت بدهیهای قبلی خود دریافت مینمودند، ویرانگر بود. نتیجه، سقوط قیمتها در مجموع و کمبود نقدینگی جهت پرداخت وام. بسیاری از کشورها برای پرداخت با طلا ناگزیر به سراغ ذخایر طلای خود رفتند. این امر شرایط داخلی را با افزایش بحران اقتصادی وخیمتر نمود.

و آن به نوبه خود منجر به محدودیتهایی در پرداخت طلا و هزینه های گمرکی و دیگر محدودیتهای تجاری شد، محدودیتهایی که حمایت از تولیدات داخلی را دشوار مینمود. در سال ۱۹۳۰ تجارت بین المللی بشدت کاهش و تقریبا خاتمه یافته بود. "نیمی از اروپا ورشکست و نیم دیگر آن در آستانه ورشکستگی قرار داشت"^{۴۵}. شرایط آلمان وخیمتر از بقیه کشورهای اروپایی بود. آلمان بزرگترین دریافت کننده وام بود.

در خلال سالهای طرح داوز، از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹، آلمان ۹۰۰ میلیون پوند وام دریافت و ۵۰۰ میلیون آنرا بعنوان خسارت جنگی به متفقین پرداخت نموده بود^{۴۶} مابقی آن در کشور، بر روی انواع بازسازیها، از همه نوع پس از جنگ جهانی اول، سرمایه گذاری شده بود. اقتصاد دولتی و خصوصی به پولهای وام گرفته شده وابسته شده بودند. اما درآلمان پرداخت وامها خاتمه یافته و آلمان باید سالانه ۱۰۰۰۰۰ هزار پوند بعنوان خسارت پرداخت مینمود. در ضمن کشور بدهیهای دولتی و خصوصی دیگری هم به خارج داشت، بدهیهایی که پرداخت سالانه ای بالغ بر تقریبا ۱۰۰ میلیون پوند را به وام دهنده گان مطالبه مینمود. موازنه پرداختیهای کشور، کسری موازنه ای بالغ بر ۶۰

میلیون پوند را نشان میداد. درآمد صادرات از ۶۳۰ میلیون پوند در سال ۱۹۲۹ به ۲۸۰ میلیون پوند در سال ۱۹۳۲ کاهش یافته بود. در ماه مارس ۱۹۳۲ نرخ بیکاری به رقم باور نکردنی ۶ میلیون رسیده بود^{۴۷}! در خلال بهار ۱۹۳۱ در معاملات جهانی یک بحران عمومی اقتصادی جریان داشت. وضعیت اقتصادی جهان در آستانه ورشکستگی قرار داشت. بر معاملات عدم اطمینان حاکم بود در حالیکه عدم اعتماد مردم به سیستم اقتصادی و سیاسی نیز افزایش میافت. دقیقا در همانزمان، در می ۱۹۳۱، بانک خصوصی و مهم اطریشی، Kredit-Anstalt پرداختیهای خود را متوقف نمود، بانک در شرف ورشکستگی بود. علیرغم کمکهای اقتصادی دولت اطریش و بانک مرکزی انگلیس، وحشت و هراس گسترش یافته و بسرعت آلمان را به تسخیر خود درآورد. وام دهنده گان پولهای خود را مطالبه مینمودند و در خلال تنها یک هفته بانک مرکزی آلمان ۵۰ میلیون پوند طلا را از دست داد^{۴۸}.

بسیاری از کشورهای جهان، بهار ۱۹۳۱، در آستانه ورشکستگی اقتصادی قرار داشتند. در آمریکا، ۲۰ ژوئن ۱۹۳۱، پرزیدنت هور در تلاش برای متوقف نمودن ترس و وحشت اقتصادی و فروپاشی اقتصاد سرمایه داری بیانیه ای سیاسی را صادر نمود. و توجه داشته باشید که ما در مورد اقتصاد سرمایه داری مینویسیم. به دلیل اینکه بحران اقتصادی فقط در این بخش از جهان وجود داشت. در اتحاد جماهیر شوروی که سوسیالیسم حکومت میکرد بحران اقتصادی وجود نداشت. برعکس، دولت با اقتصاد برنامه ریزی شده، در یک اقدام بیسابقه در جهان، برنامه پنج ساله ای را آغاز نموده بود که کشور را از فقر و فاقه و عقب ماندگی به کشوری با ارقامی بهتر برای توسعه اقتصادی مبدل نموده بود.^{۴۹}

در ۲۰ ژوئن ۱۹۳۱ پرزیدنت هور به جهان فرصت یک ساله ای را پیشنهاد نمود، فرصتی که بر اساس آن کلیه بدهیهای جهان، از جمله غرامت جنگی آلمان، پرداخت میشدند. از ابتکار عمل هور تقریباً همه به گرمی استقبال کردند. فرانسه، کشوری که در خلال جنگ جهانی اول و حمله آلمان بیش از همه خسارت دیده بود، جهت پرداخت خسارتهای جنگی خواستار ضمانتهای اقتصادی شد. مهلت پرداخت هور، پس از توافق با فرانسه در ۱۳ جولای، پذیرفته شد. گیرنده گان وام نفسی تازه کردند. البته به این آسانی هم نبود. به هر حال نه برای همه.

در بسیاری از کشورهای مهم، از جمله انگیس و آمریکا، مشکلات بزرگ اقتصادی ادامه یافت. در جولای ۱۹۳۲ زمانیکه مهلت پرداخت هور بسر رسید، بحران اقتصادی در کشورهای سرمایه داری ادامه داشت. در خلال زمستان ۱۹۳۲-۱۹۳۳ وضعیت اقتصادی آمریکا در وخیمترین شرایط خود، با تقریباً ۱۵ میلیون نفر بیکار، قرار داشت.^{۵۰} در این اوضاع و احوال بین المللی بود که هیتلر و نازیها قدرت را در آلمان به تسخیر خود درآوردند.

پیروزیهای انتخاباتی و شکست نازیها

پس از انتخابات پارلمان در ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۰ نازیها در پارلمان آلمان، پس از سوسیال دمکراتها، به دومین حزب بزرگ تبدیل شدند. هیتلر پس از انتخابات سازش ناپذیرتر شد، دوستان سابق خود را در حزب ناسیونالیست طرد و بر میزان انتقادات خود بر آنها افزود. او در آنزمان هدف مشخصی داشت که آشکارا اعلام نمود. هدف او دستیابی به سمت صدر اعظمی آلمان بود. تهیجات و تبلیغات نازیها خشونت آمیزتر شده و بر روی یهودیان و کمونیستها، که تنها عوامل کلیه بدبختیها و فروپاشی اقتصادی سیستم قلمداد میشدند، متمرکز شده بود.

نازیها قبل از انتخابات پارلمان ۳۱ جولای ۱۹۳۱ مجهز به یک دستگاه بزرگ حزبی بودند و تبلیغاتشان در تمام روستاها و شهرهای آلمان نفوذ کرده بود. و تمام اینها توسط سرمایه های بزرگ آلمان پرداخت شده بود. بحران اقتصادی در کشور با شش میلیون بیکار عمیقتر میشد. هیتلر در انتخابات عوام گرایانه خود از این امر بهره برداری نمود. موفقیتهای نازیها در جولای ۱۹۳۱ عظیم بود. حزب ۱۳،۷ میلیون رای بدست آورده (۶،۴ میلیون رای در سپتامبر ۱۹۳۰) و حضور خود را در مجلس از ۱۰۷ نماینده به ۲۳۰ نماینده افزایش داده بود! نازیها بزرگترین حزب آلمان بودند.

پس از انتخابات درخواست هیتلر بعنوان صد اعظم مسلم بود. پرزیدنت آلمان، هایدنبرگ، از اعطای قدرت به هیتلر، با توجه به اینکه قانون اساسی آلمان را مورد احترام قرار نخواهد داد، سرباز زد. ماموریت تشکیل دولت بر عهده رئیس سابق حزب مرکز، فون پاپن، نهاده شد. اما بی ثباتی سیاسی عمیق بود و دولت سقوط کرد. انتخابات جدیدی برای ۶ نوامبر اعلام شد. هدف بدست آوردن اکثریت قاطع در مجلس و برای بسیاری این امر آشکار و بدیهی بود. اما اینچنین نشد. نتیجه انتخابات در ۶ نوامبر ۱۹۳۱ شکست سختی شد برای نازیها. در طول سه ماه، از ۳۱ جولای تا ۶ نوامبر، رقم

آرای حزب از ۱۳،۶ میلیون رای تا ۱۱،۷ میلیون رای سقوط کرده بود. نازیها ۲ میلیون رای، ۳۴ کرسی مجلس را از دست داده بودند. افسانه موفقیت‌های نازیها به بن بست رسیده بود. در برخی از شهرها که نازیها قدرت را بدست گرفته و مردم شایستگی آنها را در اداره کشور تجربه نموده بودند، علیرغم تبلیغاتی که بخشا توسط کمکهای مالی دولت تامین میشد، برای مثال اولدنبرگ از ۴۷ تا ۳۷ درصد، کولبرگ از ۴۴ تا ۳۹ درصد و پوتسدام از ۴۲ به ۳۴ درصد، کاهش شدیدی رخ داده بود^{۵۱}. نتیجه انتخابات به همکاری میان حزب مرکزی آلمان و نازیها، که در مجموع اکثریت مجلس را بدست آورده بودند، پایان داد.

روزنامه سوئدی اخبار روز نوشت "شکست ناسیونالیست سوسیالیستها چنان عظیم است که تعداد آنها در این مجلس جدید، در مجموع، احتمالا بیش از چند نفر نیست". تا اواسط سال ۱۹۳۱ نازیها آنچه را بدست آورده بودند که یک حزب پوپولیست خشن قادر به ارائه آن بود. مردم در شرایط بحرانی، در مورد اینکه چرا جامعه سمت و سویی غلط به خود گرفت، در مقابل تصوراتی کاذب قرار داده شده بودند و آنچه را دریافت نمودند که از ارائه وعده های کاذب قابل دریافت بود.

"در هم آمیختگی احمقانه برنامه تبلیغاتی نازیها قبل از هر چیز مورد قبول بی ثبات ترین گروههای جامعه آلمان قرار گرفت. ذهن آشفته آدولف هیتلر، با مفهوم غیرواقعی درباره رمز و راز خون و سرنوشت، عمیقترین تأثیرات خود را بر روی سر در گمترین و نامطمئنترین شنونده گان خود داشت. در میان چنین افرادی علاقه - و آرا - به همان سرعتی از دست میرود که بدست میاید... زمانیکه نازیها به اندازه کافی نیرومند شدند مورد تجزیه و تحلیل دقیقتری قرار گرفتند.

پیراهن قهوه ایها خود را به همان ترتیبی که بودند افشاء کردند: افرادی بشدت دیوانه و سازماندهی شده در باندهای سیاسی. افول حزب نازی سریعتر از صعودش بود^{۵۲}. حزب همانند یک خانه کاغذی فروپاشید. در سراسر کشور وقوع حادثه ای احساس میشد، که شکست نازیها بیش از یک کاهش عادی بود.

از جانی دیگر حزب کمونیست پیشرفت کرد. کامیابیهای کمونیستها ادامه موفقیت‌های قبلی آنها بود. سیاست حزب مورد قبول توده های زحمتکش، که هر چه نیرومندتر به مواضع حزب میپیوستند، قرار گرفت. کمونیستها در مه ۱۹۲۸، ۳،۳ میلیون رای، در سپتامبر ۱۹۳۰، ۴،۶ میلیون رای، در جولای ۱۹۳۲، ۵،۳ میلیون رای و به همین ترتیب در نوامبر ۱۹۳۱، ۶ میلیون رای و ۱۰۰ کرسی مجلس آلمان را به خود اختصاص دادند. پیروزیهای بدست آمده توسط کمونیستها بر روی آگاهی سیاسی طبقه کارگر، توسعه یافته طی مدت زمانی طولانی، بنیان نهاده شده بود. نتیجه انتخابات کمونیستها در بسیاری از شهرهای بزرگ شگفت انگیز بود. برای مثال در برلن شمار آرای سابق کمونیستها که ۷۲۱۹۳۸ بود به ۸۶۰۵۷۹ افزایش و سوسیال دمکراتها به نوبه خود از ۷۲۲۰۶۴ به ۶۴۶۲۶۶ تقلیل یافته بودند. نازیها نیز به همان ترتیب، شمار آراء آنها از ۷۵۶۷۴۵ به ۷۴۵۷۱۹ کاهش یافت^{۵۳}. کمونیستها بزرگترین حزب در برلن، پایتخت آلمان، بودند!

دادخواست به هایندبرگ:

سرمایه های بزرگ خواستار برگزیدن هیتلر بعنوان صدر اعظم هستند

شرایط برای هیتلر و حزب نازی بحرانی بود. پس از انتخابات، آنهایی که باید "دستکم" ۵۰ درصد از آراء را بدست میاوردند، آنهایی که شکست دادنشان غیر ممکن بود و اینکه، بر اساس اظهارات هیتلر، باید قدرت دولتی را بدست می گرفتند، به ناگهان از ۳۷ درصد تا ۳۳ درصد عقب رفته بودند! هیتلر اشتباه میکرد. او معصوم نبود، به ناگهان نظرات دیگران ارزشی پیدا کرده بودند. متوقف نمودن مباحث و انتقادات در حزب دیگر عملی نبود. حتی بر علیه هیتلر! مرد دوم حزب نازی، گرگور استراسر، پس از انتخابات به این نتیجه رسید که نازیها هرگز به تنهایی قادر به کسب قدرت در آلمان نخواهند بود. او خواستار همکاری با تشکیل دهنده دولت شد، در آلمان، شلایشر، که هدفش خریدن حداقل بخشی از حمایت نازیها بود. هیتلر و استراسر کاملاً از هم جدا شدند. استراسر کنترل ارتباطات - سراسر کشور در دست داشت و سرگیجگی در حزب افزایش یافته و حزب به دلیل اختلافات داخلی در حال متلاشی شدن بود. پس از چند هفته استراسر حزب نازی را ترک و امکان فروپاشی حزب افزایش یافت.

گوبلز، رئیس تبلیغات حزب، شرایط را در دفترچه خاطرات خود توضیح داد. "نامیدی بزرگ در سراسر سازمان. احساس ناتوانی به انسان دست داده، آرزو میکند که برای چند هفته ای از مسائل دور باشد...". "مکالمات تلفنی از دکتر لی: شرایط در حزب هر ساعت وخیمتر میشود"، "رهبران برای ساعتها در اتاق هتل عقب و جلو رفته اند. میتوان فهمید که او با تلاش بسیار فکر میکند... اما ناگهان بلند شده و میگوید: اگر حزب متلاشی بشه من خودکشی میکنم. یک تهدید وحشتناک، بسیار ناامید کننده"^{۴۰}. وضعیت اقتصادی حزب هم خوب نبود و "در آستانه ورشکستگی قرار داشت". در نوامبر فریتز تیسن اخطار داد و گفت که دیگر قادر به پرداخت کمک مالی به جنبش نیست. بودجه ای که بوسیله آن دستمزد هزاران کارمند حزب و اس آ (ارتش مخصوص حزب) پرداخت میشد دیگر وجود نداشت، ارتشی که به تنهایی دو و نیم میلیون مارک در هفته مخارج داشت.

روزنامه های بزرگ بدهیهای خود را درخواست نموده و تهدید میکردند که در صورت عدم دریافت آنها، که تاریخ پرداختشان مدتها قبل بسر آمده بود، از چاپ روزنامه ها سرباز خواهند زد"^{۴۱}. سرمایه های بزرگ آلمانی در این شرایط بحرانی به یاری نازیها آمدند. آنها مبالغ هنگفتی را بر روی حزب نازی که به سرمایه های بزرگ، بنا بر سلیقه اشان، آینده درخشانی را به آنها وعده داده بود سرمایه گذاری کرده و مایل به از دست دادن کل طعمه نبودند.

۳۸ سرمایه دار و صنعتگر بزرگ آلمان در حمایت از هیتلر و حزب نازی با درخواستی به نزد پرزیدنت هایندبرگ رفتند. آن ۳۸ نفر علیرغم شکست انتخاباتی هیتلر از پرزیدنت هایندبرگ خواستار انتصاب هیتلر بعنوان صدر اعظم آلمان شدند. در میان آنها سرمایه داران طراز اولی وجود داشتند: ساخت و بارون فون شرودر از میان بانکداران، Cuno از لوید شمال آلمان، کروپ، تیسن و ولگر از صنایع فولاد، زیمنس و رابرت بوش از صنایع برق و مهندسی مکانیک^{۴۲} (برای دیدن عریضه به پایان متن نگاه کنید)

درخواست سرمایه داران بزرگ آلمانی برای آینده حزب نازی تعیین کننده و برای متوقف نمودن فروپاشی حزب نازی، پس از انتخابات ۶ نوامبر، از اهمیت خاصی برخوردار بود. پس از ارائه درخواست هیتلر در میان طبقه سرمایه دار دوباره به نامی مطرح مبدل و به صحنه بزرگ سیاسی بازگشته بود.

در این میان اقتصاد ورشکسته حزب نازی نیز راه حل خود را پیدا کرد. سرمایه های بزرگ بر آن شده بودند که یکبار دیگر بدهیهای هیتلر و نازیها را بپردازند. در آغاز ژانویه ۱۹۳۳ بارون - ه بانکدار در برلن، کورت فون شرودر، نشست مخفیانه ای را با هیتلر برگزار نمود. او سالها از هیتلر

حمایت مالی نموده بود. بر اساس اظهارات شخص شرودر در خلال دادگاه نورمبرگ، هیتلر وعده داد "که سوسیال دمکراتها، کمونیستها و یهودیان را از مناصب مهم در آلمان برکنار نموده و نظم عمومی را به جامعه بازگرداند"^{۵۷} توقف کلیه تظاهرات و اعتصابات یکی از مطالبات شرودر و ناگزیر نمودن کارگران به سکوت و بازگشت به کارخانه ها نقش هیتلر بود.

بر اساس توافق میان این دو جامعه تجاری آلمان بدهیهای حزب نازی را بر عهده میگرفت. کمتر از یک هفته پس از این نشست گوبلز در دفترچه خاطرات خود نوشت که وضعیت مالی حزب "در عرض یک شب به طریقی تعیین کننده تغییر کرد"^{۵۸}.

در میان آن ۳۸ نفری که به حمایت از هیتلر برخاسته بودند کسی از آی جی فاربن وجود نداشت. در آلمان غول رهبری کننده صنایع، کارل بوش، هنوز آشکارا حاضر به حمایت از هیتلر نبود. طی این دوران، بحران سیاسی در آلمان با یک تلاش ناموفق دیگر برای تشکیل دولت، اینبار به رهبری کورت فون شرودر، ادامه یافت. اما این دولت پایه و اساس ضعیفی داشت و همانند دولتهای قبلی سقوط کرد.

هایدنبرگ سرانجام در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ هیتلر را به مقام صدر اعظمی منصوب نمود. بسیاری در مورد علل اینکه چرا پرزیدنت هایدنبرگ تغییر عقیده داد نوشته اند. هایدنبرگ با هیتلر بعنوان صدراعظم کاملاً مخالف بود. او مطمئن نبود که هیتلر به قانون اساسی آلمان پایبند میماند. مورخان سرمایه داری در توصیفات خود همواره به انواع مختلف حیل گریها اشاره نموده اند، حیل گریهایی که شرایط را برای تغییر عقیده پرزیدنت فراهم نمود. این کار رئیس سابق حزب مرکز، فون پاپن - ه توطئه چین است که روابط خوبی با هایدنبرگ داشت. این کار پسر پرزیدنت، اسکار هایدنبرگ بود، که بجز عدم داشتن هوش کافی، بدهیهایی نیز داشت که کمکهای غیرقانونی دولتی را مطالبه نموده

بود. تنها تلاش سرمایه داری اینست که از زیر بار مسئولیت خود شانه خالی کند. معهذاً این سرمایه بزرگ بود که عکس العمل نشان داد و اعطای پست صدر اعظمی را به هیتلر مطالبه نمود. هایدنبرگ در مقابل فشار سرمایه بزرگ سر تسلیم فرود آورد.

سرمایه بزرگ مبارزات انتخاباتی صدر اعظم هیتلر را پرداخت میکند.

در دولت جدید بجز هیتلر، بعلت تضعیف موضع نازیها پس از شکست انتخاباتی ماه نوامبر، تنها دو نازی دیگر (گورینگ و فریک)، شرکت داشتند. این درخواست از جانب هایدنبرگ ارائه شده بود. هیتلر درخواست کرد و هایدنبرگ را متقاعد نمود که انتخابات جدیدی را برای ۵ مارس ۱۹۳۳ اعلام نماید. با توجه به داشتن دسترسی به کلیه ارگانهای متعلق به دولت، اینگونه تصور شده بود که انتخابات پیروزی بزرگی خواهد شد برای نازیها. اما نه فقط.

اینبار سرمایه بزرگ آلمان بطریقی سازمانده شده، مستقیماً و فعالانه در حمایت از هیتلر و انتخابات حزب نازی دخالت داشت. رئیس مجلس، گورینگ، در ۲۰ فوریه بمنظور تشکیل جلسه ای با رهبران برجسته گروه مالی از یلمار ساخت، رئیس سابق بانک مرکزی و یکی از فعالترین اعضای گروه مالی که از هیتلر حمایت مینمود، دعوت بعمل آورد. نشست مخفی با ۲۰ شرکت کننده حاضر، در خانه هرمان گورینگ برگزار شد. بعنوان یک فرد جدید در گروه تامین کننده گان مالی هیتلر، "کروپ فون بوهلن اوند هال باخ، رهبر صنایع تسلیحات" نیز حضور داشت. بمحض بدست گیری قدرت توسط هیتلر کروپ به یکی از وفادارترین هواداران حزب هیتلر مبدل شد"^{۵۹}. هدف جلسه جمع آوری کمک مالی برای حمایت از انتخابات هیتلر در ۵ مارس بود. "در جریان جلسه بجای گورینگ که همه در انتظار سخنرانی بودند، هیتلر ظاهر شد، با همه دست داد و در ضلع کناری میز جای گرفت. او برای مدت درازی بیشتر از خطر کمونیسم، در آن لحظه وانمود مینمود که به یک پیروزی تعیین کننده دست یافته بود"^{۶۰} صحبت کرد. در این نشست برای اولین بار و آماده برای حمایت همه جانبه از هیتلر، نماینده ای از آی جی فاربن، شرکت کرد. او گنورگ فون شنیتزler سرشناس بود که حضورش تأثیر بزرگی بر روی سرمایه داران حاضر در جلسه گذاشت. آی جی فاربن بزرگترین

شرکت آلمان و یکی از بزرگترین در جهان بود. ساخت به شرکت کننده گان در جلسه پیشنهادی ارائه داد: جمع آوری سه میلیون مارک برای هیتلر. در همان جلسه نماینده آئی جی فارین، شنیتز، بزرگترین کمک مالی، ۴۰۰ هزار مارک را پیشنهاد کرد.^{۶۱} هیتلر در آلمان بجز قدرت دولتی و دستگاه حاکم از حمایت کلیه صنایع - و جهان مالی برخوردار بود و مبالغ هنگفتی در اختیار خود داشت. احتمال بروز اشتباهی اندک بود. اما هیتلر به هر حال تدابیر امنیتی را اتخاذ نمود. کمینترن در ۱۹۵۳ تایید نمود^{۶۲}، "فاشیسم در قدرت دیکتاتوریت تروریستی و آشکار متشکل از مرتجعترین سرمایه های مالی، امپریالیستی ترین و متعصبترین عناصر".

در ۴ فوریه ۱۹۳۳ پرزیدنت پاول فون هیندنبورگ فرمان جدیدی را امضاء کرد. بر اساس آن به حزب نازی این حق قانونی داده میشد که روزنامه ها و دیگر نشریات چاپی را غیر قانونی اعلام نماید، تشکیل جلسات را ممنوع، و افرادی را که مظنون به خیانت هستند دستگیر کند. شکار مخالفان آغاز شد. گورینگ نیرویی انتظامی، متشکل از هزاران تن از اعضای واحدهای حمله ای نازیستی، را با فرمان تیراندازی به "دشمنان"، در صورت تقابل، تشکیل داد. یک هفته قبل از انتخابات مجلس، ۲۷ فوریه، نازیها ساختمان مجلس را به آتش کشیدند و کمونیستها را به انجام آن متهم نمودند. این برای نازیها کودتایی بود تبلیغاتی، برای بوجود آوردن یک پیروزی کامل در انتخابات.

پرزیدنت هیندنبورگ پس از آتش سوزی مجلس فرمانی را امضاء کرد، فرمانی که به دولت و هیتلر قدرت تقریباً نامحدودی را اعطاء مینمود. در ۳ مارس، دو روز پیش از انتخابات ارنست تلمان رئیس حزب کمونیست آلمان دستگیر شد. کمونیستها مورد اذیت و آزار قرار گرفته و دهها هزار تن از آنها در سراسر آلمان دستگیر شدند. (تلمان بقیه عمر خود را در اسارت نازیها گذراند. او ۱۱ سال در زندانهای نازیها بسر برد و احتمالاً توسط اس اس در ۲۸ اوت ۱۹۴۴ به قتل رسید. او از زندان به اردوگاه کار اجباری بوخن والد، محل اعدامش، منتقل و جسدش در شب ۲۹ اوت ۱۹۴۴ سوزانده شد)

هیتلر با اینحال در انتخابات ۵ مارس ۱۹۳۳ به اهداف خود دست نیافت. نازیها به دنبال اکثریت قاطع در مجلس بودند. آنها ۱۷،۳ میلیون و ۴۳،۹ درصد از آرا را کسب و هنوز به حمایت دیگر احزاب وابسته بودند. اما در ۲۳ مارس ۱۹۳۳، مجلس جدید دو روز پس از اولین نشست خود قانون انتقال کامل قدرت به نازیها را با حمایت حزب مرکز و دیگر احزاب کوچک سرمایه داری به تصویب رساند. قانون به هیتلر، اختیارات مطلق با حق حکومت برای چهار سال، بدون استنطاق مجلس، را اعطاء مینمود. پرزیدنت فون هیندنبورگ قانون را امضاء و آنرا معتبر نمود.

حزب کمونیست در ۵ مارس ۱۹۳۳ در انتخابات به موفقیت بزرگی دست یافت. حزب، علیرغم اینکه بیش از ۲۰۰،۰۰۰ کمونیست دستگیر شده و در اردوگاههای کار اجباری زندانی بودند و صدها تن از آنها به قتل رسیده بودند، بیش از ۴،۶ میلیون رای را از آن خود نمود. در اواسط ژوئن ۱۹۳۳ کلیه احزاب سیاسی بجز نازیها غیرقانونی، آزادی مطبوعات منسوخ و اتحادیه ها ممنوع اعلام شده بودند. ۶۰ ساعت کار در هفته به امری عادی مبدل شد.^{۶۳} استثمار و به همراه آن حوادث در محل کار و بیماریها بصورت قابل توجهی افزایش یافت. آزار و اذیت یهودیان و سرانجام شدن آنها به اردوگاههای کار اجباری، که کمونیستها و دیگر نیروهای چپ از قبل در آنها بسر میبردند، آغاز شد. هیتلر پس از مرگ پرزیدنت پاول فون هیندنبورگ در ۲ اوت ۱۹۳۴ قدرت را مطلقاً به تصاحب خود درآورد. بلافاصله پس از مرگ پرزیدنت به پیشنهاد رهبری ارتش و معاون صدراعظم، فرانز فون پاپن، مقام صدر اعظم و پرزیدنت در یکی، در شخص هیتلر، تحت نام پیشوا و صدراعظم، ادغام شدند. پرزیدنت رئیس کل ارتش بود و افسران و سربازان ناگزیر به او، بعنوان پرزیدنت جدید، اعلام وفاداری نمودند. دیکتاتوری کامل شده بود.

هیتلر در آلمان مبارزه بر سر قدرت را با کمک میلیونها مارک ارائه شده از جانب سرمایه های بزرگ آلمانی کسب نموده بود. با کمک این مبالغ هنگفت بود که نازیها حزبشان، دستگاه تبلیغاتی و نیروهای نظامیشان را سازماندهی نمودند. هیتلر و دیکتاتور حزب نازی به دلیل حمایت پارلمانی احزاب دست راستی از آنها و خیانت به دمکراسی، امکان پذیر گشت.

آی جی فاربن، بزرگترین کارخانه آلمان، دست در دست هیتلر

آی جی فاربن قبل از دستیابی هیتلر به مقام صدراعظمی، ارتباطات خود را با او برقرار نموده بود. پس از جولای ۱۹۳۲، زمانیکه نازیها به بزرگترین حزب پارلمان مبدل شده بودند، رئیس کل کارخانه آی جی فاربن، کارل بوش بر آنشد که مباحث خود را با هیتلر آغاز و موضع او را در مورد تولیدات مصنوعی که آی جی فاربن تولید و یا در فکر تولید آنها بود، قبل از هر چیز ذغال سنگ، دریابد. فرایند تولید، تکنیک با فشار بالا و تبدیل به هیدروژن بسیار گران بود، بدون کمکهای دولتی سودی بدست نمیآمد. نماینده آی جی فاربن در اولین جلسه میان کارخانه و هیتلر Heinrich Buetefisch بود. او رئیس فنی کارخانه لوینا و فن سالاری برجسته در حوزه تولید روغن مصنوعی (پس از جنگ محکوم شده در دادگاه نورمبرگ بخاطر برده داری به شش سال زندان)، بود. این جلسه موفقیتی شد برای آی جی فاربن. هیتلر از پروژه بوش آگاه، و از نفت مصنوعی آی جی فاربن که هدفش مستقل نمودن آلمان، بود استقبال کرد.

البته به هزینه ای گزاف. اما نقطه نظرات نظامی برای هیتلر مهمتر بودند. آلمان خودش صاحب نفت نبود و با نفت مصنوعی از آی جی فاربن نیاز ارتش آلمان بر طرف میشد. فکر کنید که بتوان ارتش بزرگی از تانکها و هواپیماها را بدون نیاز به وارد نمودن یک قطره نفت به بیرون فرستاد. مردم هزینه های آن را پرداخت میکردند. هیتلر حمایت از برنامه بوش را تضمین نمود.

مدت کوتاهی پس از انتخابات مارس ۱۹۳۳ جلسه بعدی میان آی جی فاربن و هیتلر، پس از انتصاب او به مقام صدر اعظمی، برگزار شد. در آن جلسه کارل بوش، خودش، به نزد هیتلر آمد. برنامه او برای تولید نفت مصنوعی، که موجبات گسترش تولید کارخانه لوینا را بصورتی کامل فراهم آورد، یکبار دیگر مورد حمایت هیتلر قرار گرفت. در ادامه، هدف افزایش تولید از ۱۰۰۰۰۰ تن نفت مصنوعی در سال به ۴۰۰۰۰۰ تن بود. در دسامبر ۱۹۳۳ مذاکرات خاتمه یافت و قراردادی میان آی جی فاربن و دولت نازی امضاء شد.

در ۱۴ دسامبر آنها بتوافق رسیدند، آی جی فاربن در کارخانه لوینا به ترتیبی سرمایه گذاری مینمود که طی چهار سال ۳۵۰۰۰۰ تن نفت مصنوعی در سال تولید میشد و بهای تقبل شده توسط دولت برابر بود با مخارج تولید به اضافه ۵ درصد بازدهی به سرمایه ی سرمایه گذاری شده، و در ضمن بازدهیهایی با سود فراوان برای آی جی فاربن. علاوه بر آن دولت آلمان متعهد به خرید نفتی شد که آی جی فاربن قادر به فروش آن نبود^{۶۴}. معامله ای درخشان برای آی جی فاربن. از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۴ آی جی فاربن ۴ میلیارد مارک بر روی کارخانه های جدید، و گسترش کهنه ها، سرمایه گذاری نمود. بخش بزرگی از سرمایه از جانب دولت نازی ارانه میشد^{۶۵}. آلمان نازی اکنون در راه خود کفا نمودن خود در تولید نفت بود، اولین قدمی که هیتلر و نازیها، قبل از هر گونه ماجراجویی نظامی، در لیست برنامه های آتی خود قرار داده بودند.

برای امکان پذیر نمودن طرحهای جنگی نازیها، مسئله بعدی در دستور کار مواد خام استراتژیک، لاستیک، بود. بدون لاستیک تولید طایر، شلنگ و تعداد بسیاری از قطعات برای اتوموبیلها، موتورها، کامیونها و هواپیماها غیر ممکن میشد. بدون آن آغاز جنگ امکان ناپذیر بود. لاستیک از جنوب آسیا میآمد. در آنجا مزارع بزرگی از درختان لاستیک وجود داشتند و یک محاصره اقتصادی در جنگ شرایط فاجعه باری را برای آلمان ایجاد مینمود.

در ابتدای دهه های ۱۹۳۰ آی جی فاربن برای تولید لاستیک مصنوعی از ذغال سنگ، لاستیک بونا، تکنیکی را توسعه داد. آن تکنیک بر اساس همان روند تکنیک فشار بالا که توسط آن نفت

تولید میشود قوام یافته بود. اما قیمت لاستیک طبیعی بسیار نازل و تولید لاستیک بونا بی فایده بود. اما در خلال پاییز ۱۹۳۳ نازیها از آی جی فاربن خواستند که تولید لاستیک بونا - ی خود را از سر گیرد. هیتلر تحت فشار قرار میداد برای اینکه آلمان را از نظر تولید لاستیک خودکفا کند. اینبار رئیس کل آی جی فاربن، کارل بوش، شرایطی برای دولت تعیین نمود. روند تولید لاستیک بونا گران، بسیار گران بود. تولید یک طایر بونا ۹۰ مارک هزینه برمیداشت، اما تنها ۱۸ مارک اگر طایر از لاستیک طبیعی تولید میشد^{۶۶}. یک کارخانه جدید برای تولید لاستیک بونا سرمایه گذاریهای بزرگی را مطالبه میکرد. بوش ضمانتهای اقتصادی، بنحوی تولید را برای آی جی فاربن سودآور کند، از هیتلر مطالبه مینمود. درخواست کارخانه از ارتش تضمین خرید بود. مسئله آسان نبود. اداره کننده گان ارتش پس از آزمایش به این نتیجه رسیدند که طایر بونا مطالبات آنها را ادا نمینمود. اما حمایت هیتلر برای بوش مهمتر بود. در سال ۱۹۳۶ در Schkopau در نزدیکی یکی از مراکز فشار بالا در Leuna، ساخت کارخانه جدیدی برای تولید لاستیک بونا آغاز شد^{۶۷}. مسئله زمانی حل شد که هیتلر در آوریل ۱۹۳۶ گورینگ را به سمت کمیسر مواد خام و واحد پول خارجی منصوب نمود. گورینگ بر این نظر بود، "اگر جنگ فردا آغاز شود ما باید به مواد خام مصنوعی تکیه کنیم". او سرعت انجام طرحی را آغاز نمود که بر اساس آن ظرفیت تولید در کارخانه بونا از ۲۰۰ تا ۱۰۰۰ تن در هفته افزایش میافتد و کارخانه جدیدی ساخته میشد که ظرفیتی بالغ بر ۱۰۰۰ تن در هفته داشت^{۶۸}. اقتصاد باید بر روی یک هدف مشخص متمرکز و همه چیز باید بر روی تدارکات جنگی سرمایه گذاری میشدند. کسب و کار آی جی فاربن و بوش بر رونق بود.

اما در ارتباطات میان آی جی فاربن و هیتلر با اینحال موردی وجود داشت که احتمال ایجاد مشکلی بسیار جدی را رقم میزد. بخشی از رهبران برجسته و کارمندان در کارخانه پیشینه ای یهودی داشتند. اغلب آنها سالها برای کارخانه وفادارانه کار کرده و به کامیابیهای فنی و اقتصادی یاری رسانده بودند. اما در این مورد هم باید به داد و ستدها ارجحیت داده میشد. در سال ۱۹۳۷ آی جی فاربن کاملاً نازیستی شد^{۶۹}. از همان ابتدای سال ۱۹۳۵ سمت ریاست بر عهده هرمان اشمیت گذاشته شده بود، کارل بوش سمت افتخاری رئیس هیئت مدیره را بر عهده داشت. آی جی فاربن اکنون آماده جنگ بود.

آی جی فاربن در مسیر جنگ نازیها

آی جی فاربن از همان ابتدا برای دستیابی به سودهای سرشاری که جنگ هیتلر قادر به ایجاد آنها بود از انجام هیچ کاری گریزان نبود. اطریش اولین کشوری بود که توسط هیتلر به بردگی کشیده شد. آی جی فاربن همراه ارتشهای نازی با گامهای منظم وارد شد. هدف بر روی تصاحب بزرگترین مجتمع شیمی Skoda Werke Wetzler اطریش متمرکز شده بود. خانواده یهودی روچیلد، که حل مسئله را آسانتر مینمود، مالک کارخانه بود. کلیه کارمندان یهودی بسرعت اخراج و فن سالاران آریایی - ه آی جی فاربن جای آنها را پر کردند. در ضمن آی جی فاربن برای اولین بار از روشی بهره برداری نمود که روش تصاحب به نحوی قانونی بنظر بیاید و از نظر حقوقی صحیح باشد، همه چیز بعنوان یک اقدام احتیاطی، در صورتیکه امری غیر منتظره رخ میداد، به عبارت دیگر اگر هیتلر در جنگ بازنده میشد.

آی جی فاربن مذاکرات را با مدیر محلی آغاز و پس از چند ماه مالک تمام Skoda Werke بود^{۷۰}. منطقه سودت در چکسلواکی فتح بعدی هیتلر بود که مجتمع جدیدی را اهدا نمود. در سودت دو کارخانه شیمی وجود داشت که مالک آن، Aussiger Verein، بزرگترین کارخانه شیمی چکسلواکی

بود. آی جی فاربن بمنظور ستایش از جنگ هیتلر نیم میلیون مارک، برای استفاده در سودت، به او هدیه داد. هیتلر سودت را به آلمان بازگردانده بود. پس از آن مذاکرات برای تصاحب دو شرکت شیمی آغاز شدند. حتی در این مورد نیز تمام مسئله بدلیل اینکه ۲۵ درصد از هئیت رئیسه شرکت چکی یهودی بودند آسانتر شد. بدین ترتیب شرکتها شامل قوانین یهودی نازیها، و به آسانی مصادره شدند. با این استدلال آی جی فاربن *Aussiger Verein*، را ناگزیر نمود که کارخانه ها را، تماما با شرایط فاربن، بفروشد.

پس از چکسلواکی نوبت به لهستان رسید که توسط ارتشهای نازی قتل عام شود. نماینده گان آی جی فاربن از نازیها پیروی نمودند. اینبار هدف سه کارخانه، *Boruta* و *وینیتسیا* بود. آی جی بمنظور دریافت اجازه برای تصاحب کارخانه ها به وزیر دارایی آلمان مراجعه کرد اما اینبار وعده

کاملی به آنها داده نشد. مالکیت دائمی نشد، حق مالکیت به آی جی فاربن داده نمیشد. آینده در لهستان توسط هیملر و اس اس تعیین میشد. آی جی فاربن با نماینده هیملر در لهستان تماس گرفت و پس از مذاکرات مسئله حل شد. اس اس به آی جی فاربن اجازه داد که کارخانجات را بر اساس پیشنهاد خودش تصاحب نماید. این اولین همکاری میان آی جی فاربن و اس اس بود. همکاریهای بیشتری در انتظار بودند.

آی جی فاربن سیاست نازیها را به سیاست خود مبدل نمود. شرکت در نظر داشت که به برجسته ترین شرکت شیمی اروپا، به همان شیوه ای که نازیها مایل به هدایت اروپا بودند، تبدیل بشود. کلیه شرکتهای شیمی در اروپا باید به تصاحب آی جی فاربن در میامندند. شرایط کازم بالاخره پس از لهستان فراهم آمد. فرانسه کشور بعدی بود که توسط نازیها سلاخی میشد. آی جی فاربن در صدد تصاحب صنعت شیمی فرانسه، کلید صنعت شیمی اروپا، بود.

اینچنین نیز شد. پس از اشغال فرانسه توسط نازیها آی جی فاربن مذاکرات با بزرگترین کارخانه شیمی، کوهلمن، را آغاز نمود. البته مذاکراتی صورت نگرفت. اینبار دید و بازدیدها پیچیده و طولانیتر شدند. اما سرانجام همه چیز بر اساس معمول پایان یافت. شرکتهای شیمی در فرانسه شرایط آی جی فاربن را پذیرفتند، تشکیل یک شرکت واحد به نام فرانکالر، ۵۱ درصد در اختیار آی جی فاربن و ۴۹ درصد در اختیار مالکان سابق فرانسوی. در کشورهای دیگری نیز که نازیها اشغال نمودند، نروژ، دانمارک، هلند و بلژیک، صنایع شیمی قربانی همان سرنوشت شدند. آی جی فاربن به دنبال ارتش نازی، همانند کلاغ به دنبال لاشه، روان بود.

آنها به واحدی مبدل شدند. مشترک میان کلیه کشورهای اشغال شده وجود افرادی بود در دولتهای این کشورها که با سیاستهای دولتهای مستبد نصب شده توسط نازیها همدردی مینمودند. برای مثال در هلند و بلژیک، زمانی که نازیها خیابانهای شهرها را زیر پای خود گذاشته بودند، طبقه سرمایه دار در بهترین هتلهای موجود در پایتختهایشان به سلامتی نازیها مینوشیدند. با اینحال فرانسه یقینا بهترین مدرک است در اثبات خیانت طبقه سرمایه دار به مردم خودش.

بر اساس اظهارات مورخ فرانسوی *Annie LaCroiz-Riz* در کتاب تازه خود *Le Choix de la Défaite* (انتخاب شکست)، "فرانسویها، به سادگی، در عرض پنج روز مغلوب ارتش آلمان نشدند، آنها در عوض توسط فوج عظیم خریداران کار و طرحهای آنها برای "اصلاحات دولت"، یک کپی از [همسایه فاشیستی]، قربانی شدند" ۷۱.

بیگاری و قتل عام در آی جی آشویتس

آی جی فاربن برای بدست آوردن قدرت و ثروت برای انجام هر کاری آماده بود. اما هنوز تاریکترین فصل در تاریخ شرکت، علیرغم کلیه غارتها در مناطق اشغال شده، نوشته نشده بود. و آن نیروی کار

مجانی و قتل عام در آی جی آشویتس است. نازیها، پس از به زانو درآوردن تمام اروپا، تدارکات را بمنظور تحقق هدف نهایی خود آغاز نمودند، فتح اتحاد جماهیر شوروی، کشوری بزرگ که امکانات عظیمی را از ارتش آلمان مطالبه مینمود. مطالباتی از قبیل غذا و لباس تا کالاهای اولیه جنگی، آهن، نیترات، نفت و لاستیک. از جمله مسئولیتهای آی جی فاربن تهیه نفت مصنوعی و لاستیک بونا بود. ارزیابیها نشان میدادند که تولیدات آلمانی برای حمله به اتحاد جماهیر شوروی کفایت نمینمودند. افزایشی بزرگ ضروری بود و کارخانجات جدید باید ساخته میشدند.

برای ساخت و ساز در محلهایی، از جمله نروژ و لهستان، گزینه های خوبی وجود داشتند. همه چیز، مانند دسترسی به معادن ذغال سنگ و آب، دقیقاً مورد ارزیابی قرار گرفتند. در ضمن امکانات حمل و نقل به مناطق. و بخصوص دسترسی به نیروی کار فراوان که نیاز به ساخت و ساز کارخانه های جدید مورد سوال را بر طرف مینمودند. مسئله آخر تعیین کننده بود. اس اس در روستای لهستانی آشویتس، در سیلسیا-ی لهستان، ساخت و ساز یک اردوگاه کار اجباری بزرگ را طراحی نمود. هیتلر به آی جی فاربن وعده کلیه کمکهای ضروری را داده بود و اس اس تضمین عرضه نیروی کار مجانی نامحدود را به شرکت بر عهده گرفته بود. تصمیم گیری برای آی جی فاربن آسان بود. محل

انتخاب شده آشویتس و کارخانه آی جی آشویتس نام گرفت.^{۷۲}

آی جی آشویتس از دو کارخانه تشکیل میشد، یکی برای لاستیک بونا و دیگری برای نفت مصنوعی. آنها باید برای تحقق اهدافش به بزرگترین کارخانجات جهان مبدل میشدند. با توجه به وسعت اتحاد جماهیر شوروی فروش تولیدات از قبل تضمین شده و منافی که بدست میامد عظیم بودند. به نظر میامد که امکانات توسعه، زمانیکه بازار کشور بر روی بهره برداری سرمایه داری گشوده میشد، بی پایان باشند. آی جی فاربن برآنشد که مخارج آی جی آشویتس را به تنهایی بر عهده بگیرد، شرکت به پروژه ای کاملاً خصوصی، بدون دریافت کمک مالی از دولت، مبدل میشد. بدین ترتیب کلیه منافع حاصله به صندوق شرکت سرازیر میشد! آی جی فاربن تصمیم گرفت که به تنهایی ۹۰۰ میلیون مارک، مبلغی بی سابقه در تاریخ شرکت، سرمایه گذاری نماید.^{۷۳}

بمنظور ساخت کارخانه لاستیک بونا، اولین کارخانه بر اساس طرح، میان ۸۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ کارگر مورد نیاز بود. زندانیان اردوگاه در اختیار آی جی فاربن قرار داده شدند. در مورد پرداخت به شرکت برای غذا، لباس و حمل و نقل زندانیان به زندان با اس اس توافق شد. سه مارک در روز برای کارهای سنگین، چهار مارک برای آموزش کارگران و یک و نیم مارک در روز برای کار کودکان. کاپوسها، زندانیانی که بعنوان نگهبان اردوگاه انجام وظیفه مینمودند، نیز به آنجا منتقل شدند. آنها مجرمان حرفه ای را، دیوانه هایی واقعی، انتخاب شده از دیگر اردوگاهها، به آنجا منتقل میکردند. یک کاپوس مسئول ۲۰ زندانی بود. کار ساخت و ساز آغاز شد اما بزودی نشان داده شد که بهره وری بسیار پایین بود. افرادی که از بازداشتگاهها آورده شده بودند ساعت ۳ صبح از خواب بیدار میشدند و در آخرین ساعات بعد از ظهر به آنها اجازه بازگشت داده میشد. راه پیماییهای طولانی، قحطی و تنبیه و تازیانه مداوم تاثیر ویرانگری بر روی روحیه زندانیان داشت و نیروی آنها را تا حداقل کاهش میداد. ترس و وحشت از آماده نشدن کارخانجات، تا زمان حمله به اتحاد جماهیر

شوروی، بر آنها حاکم شد. تاریخ پایان یافتن طرح بونا بشدت به تاخیر افتاده بود.

مونوویتس، اردوگاه کار اجباری شخصی آی جی فاربن

آی جی فاربن تقریباً یک میلیارد مارک سرمایه گذاری کرده بود اما بازدهی آن ناچیز بود. مسئله بر سر نیروی کار بود. بنابراین آی جی فاربن تصمیم گرفت که اردوگاه شخصی خود را در نزدیکی کارخانه سازماندهی نماید. هزینه این اردوگاه پنج میلیون مارک میشد، اما با اینحال اگر میتوانست از یک سرمایه گذاری یک میلیاردی حمایت نماید ارزان تمام میشد، این چنین استدلال شد. هنگام محاسبه سود هیچگونه دغدغه خاطر و یا عذاب وجدان وجود ندارد.

تحت نظارت مستقیم آی جی فاربن یک اردوگاه کار اجباری جدید در مونوویتس با برجهای نگهبانی، مسلسلها، سگها، حصار الکتریکی، سیم خاردار، زندانهای تنبیه ای و چوبه های دار ساخته شد، چوبه های داری که بدنها همواره از آنها آویزان بودند.^{۷۴} شرایط در اردوگاه کار آی جی فاربن در مونوویتس به همان وحشتناکی بقیه اردوگاهها در آشویتس بود. نه صندلی و یا میزی، تخت خوابهایی یک نفره که سه نفر از آن استفاده میکردند، تنبیه و شلاق که توسط سرکارگر آی جی فاربن سفارش داده و توسط اس اس به اجرا گذاشته میشد. گرسنگی امری عمومی بود، از وزن زندانیان در هفته ۳ - ۴ کیلو کاسته میشد. آنها پس از دو ماه غیر قابل شناسایی بودند. پس از سه ماه زندانیان یا میمردند و یا آنچنان ناتوان بودند که به اتاق گاز برکناو فرستاده میشدند.^{۷۵}

آی جی فاربن خواستار یک سرعت کاری، موسوم به "مسابقه دو-اس اس"، بود، مطالبه ای که بر اساس آن لوازم ساختمانی باید در حال دو تحت نظر و شلاق پلیس آی جی فاربن و اس اس حمل میشدند.^{۷۶} از ۳۰۰۰۰۰ زندانی در آی جی آشویتس، دستکم ۲۵۰۰۰ نفر در طی کار جانسپردند. با اینحال کارخانه یک شکست بزرگ بود. از آن فقط مقدار اندکی بنزین بدست آمد و لاستیک پونا هرگز تولید نشد.^{۷۷}

آی جی فاربن و زیکلون ب

میتوان اینگونه تصور نمود که این پایان کار آی جی فاربن و شکار آن بدنبال سود بود. نه کاملاً. در آنزمان نازیها در مورد "راه حل نهایی مسئله یهودیان" تصمیم گرفتند. کشتن تمام یهودیان در سراسر جهان هدف آنها بود. آنها در جریان اشغال لهستان با قتل عام سازماندهی داده شده یهودیان آغاز نموده بودند. در بخشهای ویژه اس اس مردم را در کامیونها زندانی کرده و با استفاده از دی اکسید کربن حاصل از آگروز آنها میکشند. نازیها در کوتاهترین زمان ممکن بیشترین تعداد کشته را میخواستند. در تربلینکا اتاقهای دائمی گاز ساخته شدند، اتاقهایی که در آن از گاز دی اکسید کربن استفاده میشد. اما این نیز به اندازه کافی موثر نبود. هیتلر وظیفه کشتار جمعی در اردوگاه را بر عهده فرمانده آشویتس، هوس گذاشت.

ردولف هوس در آشویتس، در اردوگاه برکناو، از همان اتاقهای گازی استفاده کرد که در تربلینکا استفاده میشد، اما در عوض گاز سمی زیکلون ب، سیانید هیدروژن، را آزمایش کرد. این گاز در گذشته بر علیه حشرات استفاده شده بود. نازیها در بزرگترین آزمایش برای کشتن انسانها با زیکلون ب از ۵۰۰ زندانی شوروی استفاده کردند. برای آنها کشتار جمعی در اردوگاههای کار با زیکلون ب به روشی عادی، روشی برای نابودی یهودیان و کلیه زندانیان غیر آریایی، مبدل شد. زیکلون ب توسط Degesch (شرکت کنترل آفات آلمان) ساخته میشد، شرکتی که آی جی فاربن در آن اکثر سهام را در اختیار داشت و صاحب اکثریت در هیتلر رئیس بود. حجم بی نظیرمعاملات با زیکلون ب سود سرشاری را نصیب آی جی فاربن نمود. پس از آغاز کشتار یهودیان تقسیم سهام آی جی فاربن در Degesch تا دو برابر افزایش یافت. در گذشته زیکلون ب، که ماده ای بدون بو بود، با نوعی

هشدار دهنده بو ساخته میشد و این بخاطر اینکه به مردم، هنگام استفاده از آن بر علیه حشرات، هشدار داده شود. اما آی جی فارین با از بین بردن هشدار دهنده بو وسایل خشنودی اس اس را فراهم آورد. این برای هنگامیکه هدف کشتن انسانها بود ضرورت داشت^{۷۸}.

حمایت مالی و سیاسی به نازیها

در خلال ۱۹۲۰ سرمایه های بزرگ آلمان و حتی سرمایه های بزرگ آمریکا و انگلیس از بازسازی تسلیحات نظامی آلمان پشتیبانی نمودند. این امر مورد استقبال سرمایه های بزرگ آلمان قرار گرفت. هدف آنها کسب جایگاه رهبری در میان کشورهای امپریالیستی جهان بود. برای حصول به این هدف و آغاز جنگ بمنظور بدست آوردن مستعمرات جدید، یک قدرت نظامی پرقدرت شرط لازم بود. و مهمترین بود که از سرمایه گذاری بر روی تسلیحات نظامی سود تضمین شده بزرگ و سریعی حاصل میشد. متقاضی، دولت آلمان، شهروندان را با مالیاتهای جدید غارت و به موقع پرداخت کرد. اما برای سرمایه های بزرگ آمریکایی و انگلیسی مسئله باید بشکل دیگری مطرح میشد. آن سودهای سریع واقعی و وسوسه انگیز بودند. اما تحولات سیاسی در آلمان باید خبر از احتیاط میداد. هیتلر با دریافت حمایت از سرمایه های بزرگ آلمان در حال پیشروی بود. امکان اینکه آلمان، با هیتلر بعنوان دیکتاتور، همانند ایتالیا، به دولتی فاشیستی مبدل و اینکه در این صورت به تهدیدی بر علیه کشورهای خودشان، آمریکا و انگلیس، مبدل میشد امری بود آشکار. در اینجا از متحد آنها، فرانسه سخنی به میان نمیآوریم. مسئله افزایش قلمرو برای آلمانیها، فضای زندگی هیتلر، پیغام اصلی هیتلر بود. و این لزوماً به معنای جنگ بود. جنگی که انگلیس مطمئناً، با منافع اقتصادی، و ملت‌های متحد در اروپای مرکزی، در آن درگیر میشدند. با اینحال سرمایه های بزرگ آمریکا و انگلستان سرمایه گذاری و حمایت از تسلیحات نظامی آلمان را انتخاب کردند. ابتدا داد و ستدها در اولویت بود، منافع کشورهای خودشان مدتها بعد برجسته شدند. برای سرمایه های بزرگ همواره اینچنین است. اما در این رابطه عنصر دیگری نیز وجود داشت.

از اواسط دهه های ۱۹۲۰ در میان کلیه کشورهای اروپایی و آمریکا برای سیاستهای هیتلر همدردی بزرگی توسعه یافت. صعود جنبش کارگری پایان دادن به غیرعادلانه ترین شرایط نظام سرمایه داری و ایجاد شکاف تدریجی در تقسیم سود را مد نظر خود قرار داده بود. هیتلر نابودی جنبش کارگری آلمان، نسخ اتحادیه ها و ممنوعیت حزب کمونیست را وعده داده بود. سرمایه داری بین المللی به هیتلر بعنوان فردی قهرمان و به سیاست او بعنوان چیزی که بتوان از آن بر ضد کارگران خودی استفاده کرد نگاه میکرد. بخش بزرگی از بورژوازی اروپا و آمریکا به هواداران نازیها مبدل شده بودند. در سوند این امری کاملاً شناخته شده و بخوبی ثبت شده است. مثالهای فراوانی وجود دارند. برای همدردی با هیتلر شخص پادشاه در راس همه قرار گرفت. پس از حمله نازیها به اتحاد جماهیر شوروی، در اکتبر ۱۹۴۱، زمانیکه روزنامه ها مملو بودند از گزارشات هیتلر و گوبلز در مورد پیروزی کامل آلمان بر اتحاد جماهیر شوروی (در مدتی کمتر از ۴ ماه جنگ...) گوستاو پنجم پشتیبانی خود را از هیتلر و جنگ برپا شده توسط او اعلام و در مورد حمایت اکثر مردم سوند از او نیز دروغ گفت. او به هیتلر اعلام کرده و در مورد ممنوعیت حزب کمونیست سوند، توسط دولت سوند، ابراز امیدواری نموده بود^{۷۹}. در خلال دهه های ۱۹۳۰ ولیعهد وقت، گوستاو آدولف، در اردوگاه جوانان هیتلر زندگی و برای نازیها سخنرانی میکرد. در بازیهای المپیک برلن، ۱۹۳۶، که با تبلیغات نازیها مشخص شد، شاهزاده گوستاو آدولف در جایگاه سرپوشیده، میان گورینگ و هیتلر، نشسته بود. در مجلس سوند دست راستیها، میانه روهای فعلی، لایحه ای را بمنظور ممنوع اعلام نمودن حزب کمونیست ارائه نمودند. در مراسم ۵۰ سالگی هیتلر، ۲۰ آوریل ۱۹۳۹، او مورد ستایش فرمانده کل قوا، تورنل، فرمانده کل ژنرالهای ارتش، هلگه جونگ، و رئیس نیروی دریایی، ژنرال تامم، قرار گرفت^{۸۰}. توجه داشته باشید که حوادث زمانی رخ میدادند که هیتلر، پس از یورش و اشغال اتریش و چکسلواکی و پس از کمک هیتلر به فرانسه و فاشیسم اسپانیا جهت از میان برداشتن دولت دمکراتیک اسپانیا، قراردادهای صلح و رسای و کلیه معاهدات بین المللی را بصورتی کامل زیر پا گذارده بود. این موضع طبقه حاکمه سوند پس از حمله آلمان نازی و اشغال دانمارک،

نروژ، بلژیک، هلند و فرانسه ادامه و توسعه یافت. در ۲۱ آوریل ۱۹۴۱ فرمانده کل قوا تورنل - یکسال پس از اشغال "کشورهای برادر" دانمارک و نروژ - دولت سوئد را به حمایت از جنگ هیتلر بر علیه اتحاد جماهیر شوروی ترعیب نمود.

تورنل گفت، "پیروزی آلمان شرایط را برای نابودی کمونیستها آماده و منافع عظیمی را برای کشور ما در داخل تضمین مینمود"^{۸۱}. تقریباً بدون استثناء، کلیه افسران سوئدی از او حمایت نمودند. بخش بزرگی از طبقه سرمایه دار سوئد هوادار آلمان و بسیاری از آنها هوادار نازیها بودند. ادوارد هشتم در انگلیس یک نازیست بود، اگر چه ممکن بود که خودش و مستعمراتش در آفریقا و هند توسط یک آلمان قدرتمند، تحت رهبری هیتلر و رهبران نازی، مورد تهدید قرار گیرند. در سال ۱۹۳۶ او را به کناره گیری از تاج و تخت ناگزیر نمودند. در حال حاضر سابقه این جریان، از جمله از طریق لغو - ه محرمانه اعلام نمودن اسناد اف بی آی در آمریکا در سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳، شناخته شده است. در غیر اینصورت برای مدت زمان درازی شایع شده بود که ادوارد هشتم ناگزیر به کناره گیری شد و این به دلیل اینکه همسر آینده اش، والیس سیمپسون، ماجراجویی آمریکایی، مورد تنفر بود و ادوارد هشتم بخاطر ازدواج با او ناگزیر به کناره گیری شد. اما والیس سیمپسون در واقع نازیست بود و ارتباطات تنگاتنگی با یواخیم فون ریبین تروپ، سفیر آلمان نازی در لندن، ۱۹۳۶، داشت.

سازمان جاسوسی آمریکا، اف بی آی، به پرزیدنت روزولت گزارش داد که والیس سیمپسون معشوقه ریبین تروپ بود و حتی چند سال بعد، قبل از یورش آلمان نازی به فرانسه، ۱۹۴۰، اطلاعات محرمانه را به نازیها میداد. در آنزمان چهار سال از عمر ازدواج او با ادوارد میگذشت^{۸۲}. ادوارد هشتم پس از کناره گیری دوک - ه ویندزور (لقب موروثی انگلیسی)، شهردار باهاماس، و والیس سیمپسون دوشس ویندزور شد. اف بی آی این دو را با از جمله سانسور کلیه نامه ها به آمریکا بشدت کنترل مینمود. تلاشهای سفارت انگلیس در واشنگتن در ماه مه ۱۹۴۳ و در فرصتهای دیگر، در جهت لغو سانسور نامه ها، بی نتیجه باقی ماندند^{۸۳}. دوکهای ویندزور نازیهایی بودند با ارتباطات بسیار نزدیک به سرمایه های مالی بزرگ آمریکای شمالی، سرمایه هایی که در طول جنگ جاری به ادامه داد و ستد با کشور نازیها ادامه دادند. ارتباطات میان سرمایه داران بزرگ آمریکای شمالی و نازیها برای داد و ستد از اهمیت خاصی برخوردار بودند.

سرمایه های انحصاری آمریکا و انگلیس بر روی هیتلر سرمایه گذاری میکنند

در ژانویه ۱۹۳۳ با بدست گیری قدرت توسط هیتلر، باید از میزان سرمایه گذاریهای خارجی در آلمان کاسته میشد، اما اینچنین نشد. موج سرمایه گذاریها، با سرمایه خارجی از آمریکا و انگلیس، بویژه بر روی صنایع تسلیحاتی آلمان، بدون مانع ادامه یافت. سیاست خشن هیتلر و نازیها بر علیه مردم خودشان و دولتهای همسایه آلمان، بر روی تمایلات سرمایه گذاری خارجی آمریکا و انگلیس تأثیری نداشت.

بی تفاوتی سرمایه داران در مقابل به بند کشیدن هزاران تن از اعضای حزب کمونیست و جنبشهای اتحادیه ای در اردوگاههای کار توسط هیتلر، و ترور صدها تن از روشنفکران توسط نازیها، مایه شگفتی ما نمیشود. نظرات طبقه سرمایه دار در مورد دمکراسی تنها برای خودشان است، نه برای تمام مردم. اما بی تفاوتیها پس از آغاز تعقیب و آزار و اذیت یهودیان توسط نازیها، همچنان ادامه یافت. این جنایتها با استفاده از قوانین نژادپرستانه ازدواج و در ادامه زندانی کردن و کشتار یهودیان در اردوگاههای کار پس از شب شیشه های شکسته، ۱۹۳۸، اعمال میشدند.

بخشی از یهودیان در سیستم اقتصادی آلمان افراد برجسته ای، شرکای تجاری سرمایه داران در آمریکا و انگلستان، بودند. اما این در مواضع سرمایه گذاران تغییری ایجاد نمود. شکار سود و یورش سرمایه از آمریکا و انگلیس به صنایع تسلیحاتی آلمان به روال عادی ادامه یافت.

در قراردادهای صلح و معاهدات عدم تجاوز، امضاء شده در دهه های ۱۹۳۰ میان انگلیس، فرانسه و لهستان از یکطرف، آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی از طرف دیگر، نشانه های روشنی از ادامه و افزایش سرمایه گذاریها در صنایع آلمان ارائه شدند. در سال ۱۹۳۳، مدت کوتاهی پس از بدست گیری قدرت توسط هیتلر، انگلیس و فرانسه برای امضای یک "معاهده تفاهم و همکاری" با ایتالیای فاشیستی و آلمان نازی ابتکار عمل را بدست گرفتند. یکسال بعد، ۱۹۳۴، لهستان و آلمان نازی به توصیه انگلیس معاهده عدم تجاوز را امضاء کردند. سال ۱۹۳۵ انگلیس و آلمان نازی "توافقنامه ای دریایی" را، بر اساس آن به آلمان اجازه داده میشد که نیروی دریایی خود را به بزرگی نیروی دریایی فرانسه گسترش بدهد، به امضاء رساندند. این امر با معاهده ورسای در تضاد کامل قرار داشت. سال ۱۹۳۸ انگلستان و فرانسه توافقنامه مونیخ را با ایتالیای فاشیستی و آلمان نازی، که چکسلواکی را تسلیم نازیها نموده بودند، امضاء کردند. در سپتامبر ۱۹۳۸ انگلیس و آلمان اعلامیه ای را امضاء کردند که بر اساس آن هرگز با هم نمیجنگیدند. در دسامبر ۱۹۳۸ فرانسه همان کار را انجام داد. هیچیک از جنایات نازیها سرمایه گذاریهای به اصطلاح دموکراسیهای غربی را در آلمان نازی متوقف ننمود. توافقنامه مونیخ از نظر سیاسی پیروزی بزرگی بود برای هیتلر. فریتز تیسن در خاطرات خود نوشت: "قبل از هر چیز این توافقنامه مونیخ بود که سوسیالیسم ناسیونالیسم رژیم را با یک هاله تاریخی محاصره نموده بود. در چشم توده ها این تاییده ای بود بر معصومیت هیتلر و قرار دادن رهبران جدید در وضعیتی که طی سالهای بعد سیاستی را اتخاذ نمایند که آلمان را به انجام جنگی هدایت نمود، جنگی که مردم آلمان نه پیش بینی میکردند و نه خواهان آن بودند"^{۸۴}

سرمایه های انحصاری در غرب از جنگ هیتلر بر علیه کشورهای خودشان کسب درآمد میکنند.

اینکه جهان مالی وجدان و اخلاقی ندارد شناخته شده و ثابت شده است. بخصوص حمایتهای اقتصادی سرمایه گذاریهای عظیم شرکتهای بزرگ آمریکایی و انگلیسی که برای اقتصاد نازیها اهمیت خاصی داشت. اما اینکه در خلال جنگ این داد و ستدها میان کشورهای خودشان و آلمان نازی ادامه پیدا کرد امریست که یقیناً برای شمار اندکی قابل تصور است. در ضمن جنگی که توسط آلمان نازی به این کشورها تحمیل شد. بهر حال اینچنین شد. در بسیاری از این کشورها تاریخچه این معاملات و قراردادهای اقتصادی طی دورانی طولانی فصل محرمانه ای بوده است. از جمله در انگلستان هنوز اینچنین است. در مورد آمریکا، داد و ستدهای مخفی از طریق کتاب نویسنده آمریکای شمالی، چارلز هایهم، "تجارت با دشمن: افشای توطئه طرح نازی-آمریکایی ۱۹۳۳-۱۹۴۹"، نیویورک ۱۹۸۳، افشاء شد. چارلز هایهم نویسنده ایست سرشناس که در همانزمان کتابهای بسیاری را، اغلب رمانها و زندگینامه افراد شناخته شده در میان هنرمندان و جهان سینما، منتشر نموده بود. اما او اصل و نصیبی یهودی داشت. هایهم مینویسد، "آشویتس" عبارتست حک شده در قلب من برای همیشه"^{۸۵}، این برای بیان حقیقتی که هایهم برای جهانیان به ارمغان آورد تعیین کننده بود.

در سال ۱۹۷۸ همراه با بررسی اتهامات مربوط به روابط هنرپیشه معروف ارول فلین با نازیها علاقه او به موضوعات محرمانه ی رخ داده در خلال جنگ جهانی آغاز شد. او در این مورد کتابی را نوشت "داستان گفته نشده". اما او، در خلال تحقیقات حول و حوش ارول فلین، در میان آرشیوها و کتابخانه ها، به مراجعی دست یافت که در ارتباط با سیاستمداران شناخته شده و تجاری قرار داشتند، مراجعی که بنا بر تصور او "به مسائل آمریکا همواره وفادار بودند" اما "بعنوان مظنون انتقاداتی را بخاطر فعالیتهای خرابکارانه شان دریافت نموده بودند"^{۸۶}.

پس از جنگ جهانی شایعاتی، ارتباطات سیاستمداران و سرمایه داران بزرگ با نازیها، وجود داشته است اما هرگز مدرکی ارائه نشده بود. هایهم در اشاره به سند مراجع فراوانی را، ضبط شده در

بایگانیهای آمریکا، بر روی میز خود داشت. او بر آن شد که در مورد مسئله دقیقاً تحقیق کند و برای یافتن اسناد با جستجو در بایگانیها آغاز نمود اما با شگفتی فراوان، زمانیکه چیزی پیدا کرد، نشان داده شد که مهر محرمانه بر روی آن خورده بود! اما تسلیم نشد. او با استناد به قانون آزادی اطلاعات در آمریکا کار بزرگ خود را برای لغو این مهر آغاز نمود. این امر روندی پر هزینه و از نظر قانونی، پیچیده ای را شامل میشد و سالها وقت او صرف خود نمود. اولین سندی که هاپهم اجازه خواندن آنرا پیدا کرد راه را برای سند و مطالبه بعدی برای لغو مهر محرمانه، در زنجیره ای که پایانی بر آن متصور نبود، هموار نمود. او مینویسد، "آنچه که من پیدا کردم بسیار ناراحت کننده بود"^{۸۷}.

اولین مسئله ای که هاپهم با آن برخورد نمود فرمانی بود تحت عنوان "تجارت با قانون دشمن" که پرزیدنت روزولت در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۱، شش روز پس از حمله ژاپن به پرل هاربر و چهار روز پس از اعلام جنگ هیتلر به آمریکا، امضاء کرده بود. فرمانی که بر اساس آن ترتیبات قانونی برای تجارت با دشمن، بصورتی رسمی توسط وزارت دارایی اعطاء میشد. امکان این امر شرم آور بود، او معتقد است. اما مسئله شرم آورتر شد. آمریکا در خفا، با آغاز داد و ستدهای بزرگ با نازیها، پا را از آنچه که رسماً اعطاء شده بود نیز فراتر نهاد.^{۸۸}

برای چارلز هاپهم، با باورهای سرمایه داری و اعتقادی خلال ناپذیر به سیستم دموکراسی در آمریکا، قبول اینکه بسیاری از آنها، آنهایی که بر روی صندلی دموکراسی نشسته اند، خائنان به وطن بودند دشوار بود، کسانی که بخاطر منافع شخصی خود به کشور و مردم خود خیانت میکردند. "امر تحقیقات، به دلیل عملیات محرمانه ای که همه ماجرا را در هاله ای از پرده ابهام فرو میبرد، تبدیل به خواب وحشتناکی شد که بر خواب وحشتناک کشف مسئله پیشی گرفت. من سفری را آغاز کردم که میتوان آنرا به یک ساعت غواصی تشبیه نمود، ساعتی که در یک آب آلوده فرورفته است"^{۸۹}.

آنچه که بیش از هر چیز هاپهم را آزار میداد این بود که داد و ستدها با آلمان نازی حتی پس از حمله ژاپن به پایگاه دریایی آمریکا، پرل هاربر، در صبح یکشنبه ۷ دسامبر ۱۹۴۱ و حتی پس از اعلام جنگ هیتلر بر علیه آمریکا در ۹ دسامبر ۱۹۴۱، ادامه یافته بود. برای سرمایه داران بزرگ آمریکا جنگ عاملی برای اتخاذ موضعی بنفع کشور خودشان، که بر اساس آنها با هم و بخاطر کشور متحد بشوند، بشمار نمیرفت. برعکس. هاپهم مینویسد، "آنها بر اساس یک ایدئولوژی با هم متحد شدند: به روال معمول، ایدئولوژی معاملات (معاملات به روال معمول). آنها، متحده شده توسط نظرات ارتجاعی مشابه، تحت حکومت فاشیسم، آینده مشترکی را میدیدند، مستقل از اینکه کدامیک از رهبران جهان قادر به تحقق آرزوی آنها بود"^{۹۰}.

بر اساس اظهارات هاپهم، زمانیکه نشانه های شکست نازیها در جنگ ظاهر و خسارات وارده بر آنها سنگین شد، سرمایه داران [وفادارتر] شدند. و زمانیکه جنگ به پایان رسیده بود "آنها برای محافظت از اموال خود، انتصاب دوباره رفقای نازی خود در مقامهای بالا و کمک به برانگیختن جنگ سرد، با عجله به آلمان رفتند"^{۹۱}.

غولهای مالی آمریکایی که پولهای کلانی را از معاملات با نازیها کسب مینمودند چه کسانی بودند؟

فهرست نامها طویل است! به ما اجازه بدهید که از این گروه فاسد، که چارلز هاپهم "انجمن برادری" مینامد، به خواننده گان شناخت سریعی ارائه بدهیم.

در مقام اول خانواده راکفلر، مالک بانک ملی چیس (بعدها چیس مانهتن)، بزرگترین موسسه مالی آمریکا در زمان آغاز جنگ، قرار دارد. خانواده راکفلر مالک شرکت مهم نفت آمریکا، استاندارد اویل نیوجرسی، نیز بود. بخش بزرگی از لوازم تسلیحاتی نازیها از طریق این شرکتها و برخی دیگر، مانند بانک ملی شهر نیویورک، از آمریکا وارد میشدند. در طول جنگ برخی از شرکتهای نفتی کوچکتر، مانند شرکت نفت دیویس و شرکت تگزاس، نیز برای حفظ نازیها با بنزین و نفت مهم بودند. برای کمک به نازیها در جنگ در حوزه ارتباطات از راه دور و الکترونیک، شرکت آمریکایی

تلفن بین المللی و شرکت سهامی تلگراف، آی تی تی، سرآمد بودند. در مورد محصولات ساخته شده از فولاد، SKF سوئدی (کارخانه یاطاقان و بلبرنگ سوئد) و شرکت دختر SKF در آمریکا، برای نازیها اهمیت بسیاری داشتند. هر چیزی که میچرخد و حرکت میکند نیاز به بلبرنگ دارد و آنها از SKF میامدند. SKF بمنظور مجهز نمودن ماشین جنگی نازیها با بلبرنگ، کارخانه ای را نیز در آلمان، شواينفورت، تاسیس نمود. SKF ۸۰ درصد از بلبرنگهای جهان را تولید میکرد.

۶۰ درصد از تولیدات جهانی SKF برای نازیها فرستاده میشد. رئیس، SKF اسون وینگ کویست، یکی از سهامداران مهم در بانک Enskilda، متعلق به جاکوب والنبری بود، که به نوبه خود ارتباطاتی با بانک مرکزی - ه هیتلر داشت. یک شرکت دیگر سوئدی برای جنگ هیتلر، در واقع یکی از مهمترین، بوفورش بود. نازیها بخش مهمی از فولاد و سلاح خود را برای استفاده در جنگ از کجا تهیه مینمودند؟ در خلال جنگ جهانی دوم شرکتهای آمریکایی برای نازیها اتوموبیل نیز تولید نمودند. هنری فورد یک ضد یهودی متعصب شناخته بود که ارتباطات دوستانه و خوبی با هیتلر داشت. کمپانی او، اتومبیل و کامیونهای که به آلمان نازی صادر میشدند میساخت و کارخانه های فرانسوی فورد، در خلال اشغال فرانسه توسط آلمان نازی، برای نازیها اتوموبیل تولید میکردند. جنرال موتورز، خانواده دو پونت، نیز با اتوموبیل و هواپیما در تجهیز نازیها شرکت داشت. معاملات چگونه انجام میشد؟ هدف ما تجزیه و تحلیل ارتباطات با جزئیات بیشتر است.

اما ابتدا رشته سخن را به چارلز هایم میسپاریم:

"چه روی میداد اگر میلیونها آمریکایی و انگلیسی، که در سال ۱۹۴۲، روزانه، با کوپن جیره بندی و صفها در کنار پمپ بنزینها ناگزیر به مبارزه بودند، میفهمیدند که بنزین متحدان توسط رهبران استاندارد اوایل نیوجرسی برای دشمنان ارسال میشد؟ فکر کنید اگر مردم کشف کرده بودند که بانک چیس در پاریس - ه اشغال شده، با شناخت کامل دفتر مرکزی در مانتن، از طریق معامله با دشمن میلیونها دلار سود را به جیب میزد؟ یا اینکه کامیونهای فورد در فرانسه، با اجازه دیربورن، میشیگان، برای نیروهای نظامی اشغالگر آلمانی ساخته میشد. یا اینکه کلنل، Sosthenes Behn شخصیت اصلی در شرکت مختلط تلفن آی تی تی، در خلال جنگ - ه در جریان، از نیویورک به مادرید و در ادامه به برلن پرواز میکرد برای اینکه به توسعه سیستم مخابراتی و بمبهای ماشینی، که هیتلر بر روی لندن پرتاب میکرد، کمک کند؟ یا اینکه آی تی تی هواپیمای آلمانی فوک- وولف را تولید نمود که نیروهای نظامی آمریکایی و انگلیسی را بمباران میکرد؟ یا اینکه در تبتانی با معاون هئیت رئیس انجمن تولید جنگ آمریکا، با مشارکت پسر عموی گورینگ در فیلادلفیا، زمانیکه نیروهای نظامی آمریکا بشدت به آنها نیاز داشتند، بلبرنگهای بسیار مهمی به شرکای نازیها در آمریکای لاتین (جهت صدور به آلمان نازی، تذکرات من) فرستاده میشدند؟ و اینکه این معاملات در واشنگتن شناخته و پذیرفته شده بودند و عمداً به آنها اهمیت داده نشده بود؟"^{۹۲}

چارلز هایم در ارتباط با "داد و ستد با دشمن" اطلاعات وسیع و بسیار شگفت انگیزی را در اختیار ما میگذارد. ما بصورتی کاملاً مختصر بخش کوچکی از افشاگریهای او را مورد بازبینی قرار خواهیم داد. توجه داشته باشید که تا زمان تحقیقات هایم، بر روی کلیه اطلاعات مهر محرمانه خورده شده بود.

به درخواست او بخش کوچکی از مطالب در اختیار عموم قرار گرفت. اما بسیاری از اطلاعات هنوز محرمانه هستند! ما اطلاعاتی را در مورد بیس- بانک بین المللی مسکن، بانک ملی چیس، استاندارد اوایل نیوجرسی، آی تی تی - شرکت بین المللی تلفن و تلگراف آمریکا، فورد و جنرال موتورز را بازگو خواهیم نمود.

بانک بین المللی مسکن برای قراردادهای بین المللی

بانک بین المللی مسکن در ۱۷ مه سال ۱۹۳۰ توسط شماری از بانکهای مرکزی در اروپا و آمریکا تاسیس شد. دلیل تاسیس این بانک ذخیره مبالغ دریافتی از آلمان بخاطر غرامت جنگی، بر اساس توافقنامه ورسای پس از جنگ اول جهانی، بود. البته جنگ در سال ۱۹۱۸ به پایان رسیده بود اما مسئله پرداخت غرامت جنگی، که ما در گذشته دیدیم، در پایان دهه های ۱۹۲۰ حل نشده بود. با طرح یانگ، ۱۹۲۰-۱۹۳۰، در مورد شیوه پرداخت غرامت پیشنهاد مشخصی وجود داشت. نقش بانک، همانطور که گفته شد، دریافت، اداره و پرداخت غرامت جنگی به کشورهای متحدی بود که مورد حمله آلمان قرار گرفته بودند. اما اینچنین نشد. سرمایه های بزرگ در کشورهای متحد بمنظور کسب سودهای کلان فرصت را برای سرمایه گذاری پول در کشور صنعتی اما جنگزده آلمان مناسب دیدند. این سرمایه گذاریها فقط چند سال پس از خاتمه جنگ آغاز شد. اما در پایان دهه های ۱۹۲۰ داد و ستدها گسترش یافتند و جهت ایجاد رابطه ای تضمین شده میان آلمان و کشورهای متحد به بانکی نیاز بود. بانک تاسیس شد. سرمایه داران برای فرستادن پول، برای سرمایه گذاریها در آلمان، از بانک استفاده میکردند. این بانک بجای اینکه راهی باشد برای خروج پول از آلمان، راهی شد برای ورود پول به آلمان. بخصوص برای پول از آمریکا و انگلستان! هئیت رئیسه بانک از نماینده گان بانکهای مرکزی آمریکا، انگلستان، فرانسه حتی آلمان، ژاپن ایتالیا و برخی از دیگر بانکها تشکیل شده بود. وجه مشترک میان این نماینده گان این بود که همزمان در کشورهای خودشان نیز رئیس و یا رهبری شرکتهای بزرگی را نیز بر عهده داشتند. برای مثال یکی از بنیانگذاران بانک بیس، اوون دی یانگ، امتیاز دار اصلی طرح یانگ، یکی از بانکداران در خانواده شرکت مورگان و مالک "اولین بانک ملی نیویورک"، بود. نماینده گان سرمایه های بزرگ در بانک گرد هم آمده بودند.

البته در اساسنامه بانک قید شده بود که "بدون در نظر گرفتن اینکه صاحبان آن در جنگ با یکدیگر بسر میبرند یا نه، بانک باید از مصادره (انتخاب)، بستن یا انتقاد معاف باشد"^{۹۳}.

این بانک نماینده سیاست - ه "تجارت بر اساس معمول بود"، کسب درآمد از جنگ، ترجیحا از دو طرف جنگ. دفتر مرکزی بانک در سوئیس بازل، قرار داشت (و دارد)، آلمانیها، نازیها، از همان ابتدا نفوذ عظیمی بر روی بانک داشتند. در کشور آنها بود که سرمایه گذاریها انجام میشد و منافع رشد میکرد و بانک در زمان آغاز جنگ جهانی دوم تحت کنترل نازیها بود. سمت ریاست بانک در خلال سالهای جنگ بر عهده توماس اچ مک کیتریک آمریکایی گذاشته شده بود. فردی با تمایلات نازیستی، تمایلاتی که البته با بسیاری از سرمایه داران بزرگ آمریکایی به اشتراک گذاشته بود. از طرف آلمان نازی در هئیت مدیره بانک افراد زیر وجود داشتند، هرمان اشمیت، رئیس شرکت بزرگ شیمی آبی جی فاربن آلمان، بارون کورت فون شرودر، از رهبران برجسته گشتاپو و رئیس بانک استین در کلن، والتر فانک و Emil Puhl رئیس و معاون بانک مرکزی آلمان، نماینده ای که شخصا توسط هیتلر در بانک منصوب نموده بود^{۹۴}.

بانک بعنوان یک ابزار همواره وجود داشت و به نازیها کمک مالی میکرد و از تمام جنگهای نازیها در آلمان حمایت مینمود. نازیها از این بانک بعنوان ابزاری برای سرازیر نمودن ثروتهای غارت شده در کشورهای اشغال شده بهره برداری مینمودند. بانک از همان ابتدا در حمله نیروهای نظامی نازی به اطریش و اشغال آن در مارس ۱۹۳۸ دخالت داشت. تحت کنترل این بانک طلاهای اطریش، در بانک مرکزی در وین، هر چه بود و نبود، غارت، بسته بندی و تحت نظارت معاون رئیس بانک مرکزی و مدیر بانک، Emil Puhl به بانک مرکزی آلمان در برلن فرستاده شد^{۹۵}.

بانک در ۱۵ مارس ۱۹۳۹ در خلال یورش و اشغال چکسلواکی توسط نازیها، نقشی تقریبا مشابه را، اگر چه بعنوان همکار سرمایه داری بزرگ بین المللی برای چپاول و دزدیهای دریایی بصورت فزاینده ای آشکارتر، ایفا نمود. زمانیکه نازیها به بانک مرکزی چکسلواکی آمدند ذخیره طلای کشور، ۴۸ میلیون دلار به طلا، از قبل با یک وسیله نقلیه متعلق به بانک به بازل و در ادامه به

انگلستان و بانک مرکزی انگلیس منتقل شده بود. با دهانه لوله تفنگ، نشانه رفته بسوی سر رئوسای بانک مرکزی چکسلواکی، اشغالگران نازی آنها را ناگزیر نمودند که با بانک تماس گرفته و از آنها بخواهند که طلای چکسلواکی را از انگلستان به بازل بازگردانند. پس از گفتگویی میان رئیس هلندی بانک، جی دبلیو بیین و گرداننده فرانسوی بانک، راجر آبواین از بانک مرکزی فرانسه، این دو تصمیم گرفتند که تقاضای رئیس بانک مرکزی چکسلواکی را، به خوبی آگاه از اینکه او توسط نازیها ناگزیر شده بود، بپذیرند.^{۹۶} پیغام به انگلستان فرستاده شد، در آنجا رئیس انگلیسی بانک مرکزی، مونتگ نورمن، شناخته شده برای حمایت‌های خود از نازیها، طلاها را فوراً به بازل بازگرداند. طلاها مستقیماً از بازل به بانک مرکزی آلمان در برلن گسیل شدند. مونتگ نورمن مورد حمایت کامل نخست وزیر انگلیس، چمبرلن، که سهامدار عمده امپراطوری صنایع شیمیایی، شریک انگلیسی شرکت بزرگ آی جی فارین بود، قرار داشت.

چمبرلن در پارلمان انگلیس زمانیکه بصورتی آشکار منکر بازگرداندن طلاهای چکسلواکی به بازل شد دروغ گفت. او در پاسخ به سوال نماینده مجلس کارگران، جورج اشتراوس، در مورد اینکه این حقیقت داشت که "ذخیره طلای ملی چکسلواکی به آلمان داده شده است" گفت "نه، این حقیقت ندارد".^{۹۷} در ۳۱ مه ۱۹۳۹ آسوشیند پرس از سوئیس گزارش داد که طلای چکسلواکی در حال حاضر از بازل گذشته و در بانک مرکزی آلمان بسر میرد.^{۹۸} توجه کنید، حادثه فقط شش ماه پس از امضای توافقنامه مونیخ میان فرانسه و انگلستان در ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸ رخ داد، توافقنامه ای با آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی که به درخواست هیتلر چکسلواکی را ناگزیر به واگذار نمودن بخشی از کشور، سودت، با جمعیتی بزرگی که به آلمانی صحبت میکردند، به آلمان نمود. توافقنامه مونیخ خیانت آشکار فرانسه و انگلستان به چکسلواکی بود. برای مثال فرانسه و چکسلواکی یکسال قبل از آن توافقنامه ای را امضاء کرده بودند که هر دو کشور را، در صورت حمله آلمان نازی به آنها، متعهد به دفاع از یکدیگر مینمود. اتحاد هیچ ارزشی نداشت. همین امر در مورد تعهدات و ضمانتهای فرانسه و انگلیس به چکسلواکی در زمان توافقنامه مونیخ اعتبار دارد. هر دو کشور متعهد شده بودند که مسئولیت امنیت نظامی چکسلواکی را پس از تسلیم منطقه سودت به آلمان بر عهده بگیرند. زمانیکه زمان عمل فرا رسید این تعهدات ارزشی نداشتند. کشور مورد حمله و اشغال نازیها قرار گرفت و به دو مستعمره نازی تقسیم شد. فرانسه و انگلیس انگشتی جهت دفاع از چکسلواکی تکان ندادند.^{۹۹} تاریخ این خانان را گرفتار کرد و آنها بخاطر خیانتشان ناگزیر به پرداخت هزینه شدند. طلای چکسلواکی توسط نازیها، برای جنگ پیش رو بر علیه فرانسه و انگلستان، صرف خرید تسلیحات جنگی استراتژیک شد. نازیها از همان سال ۱۹۳۹ بمنظور سرمایه گذاری در آلمان نازی مقدار بسیار متناهی طلای دزدیده شده را در بانک بین المللی مسکن در بازل خواباندند. بانک برای هیتلر اهمیت داشت. اما همچنین برای سرمایه های بزرگ غربی. همه از جنگ کسب درآمد میکردند. انگلیس، چه قبل از جنگ با آلمان نازی و چه پس از آن و در خلال سراسر جنگ، بصورتی منظم از بانک بین المللی مسکن سود سهام دریافت مینمود.

دو تن از اعضای هیئت رئیسه بانک، سر اتو نیمیر، گرداننده بانک مرکزی انگلیس و مونتگ نورمن که در گذشته نام او ذکر شد، در طول سراسر جنگ رئیس بانک مرکزی انگلیس بودند.^{۱۰۰} در می ۱۹۴۰ نیروهای نظامی نازیها به هلند و بلژیک وارد شدند.

هلند در چهاردهم می تسلیم شد و ذخیره طلای کشور غارت و از طریق بانک به مقصد بانک مرکزی در برلن فرستاده شد. در ۲۸ می بلژیک تسلیم نازیها شد. ذخیره طلای کشور، ۲۲۸ میلیون دلار طلا، کمی قبل از حمله به بانک مرکزی فرانسه، که آنزمان امنتر به نظر میآمد، فرستاده شد. اما در ژوئن زمان برای فرود آوردن سر تسلیم در مقابل نازیها فرا رسید. مدیر بلژیکی بانک بین المللی مسکن، آکساندر گالوپین، از انتقال طلای بلژیک به بخش اشغال نشده فرانسه خبردار شد و از قدرت خود جهت ارسال آن به داکار در سنگال استفاده کرد، سپس از آنجا به اروپا بازگردانده و به بانک مرکزی آلمان منتقل شد.^{۱۰۱} گالوپین-ه خائن تقاص خیانت خود را پس داد، او در سال ۱۹۴۴ توسط جنبش مخالفان اعدام شد.^{۱۰۲}

این اصل اخلاقی سرمایه داری "معاملات به روال معمول" در طول سراسر جنگ ادامه یافت. سرمایه داران در آمریکا و انگلیس طی سراسر جنگ به انجام داد و ستد با بانک، اینکه پولها را سرمایه گذاری نمایند و از پولهای سرمایه گذاری شده سود دریافت کنند، ادامه دادند. نازیها پولها را برای ادامه جنگ بر علیه کشورهای متحد استفاده و به صورتی منظم به بانک بهره پرداخت مینمودند. پول برای پرداخت بهره از طلاهای دزدیده شده توسط آلمانیها از کشورهای غارت شده، اما همچنین از اموال میلیونها تن از یهودیان به قتل رسیده، کسب میشد. میلیونها دندان طلا، حلقه، جلد سیگار، قاب عینک، فندک غیرو و غیرو. طلای یهودیان در شمشهای ۲۰ کیلویی ذوب و از برلن به بانک منتقل شدند^{۱۰۳}. پس از جنگ، بررسیهای انجام شده در دادگاههای نورمبرگ علیه جنایتکاران جنگی، نشان داد که محموله های طلا از اردوگاههای کار اجباری در لوبلین و آشویتس به بانک مرکزی آلمان در برلن ارسال میشدند^{۱۰۴}. در می ۱۹۴۴، پس از گام نهادن جنگ به مراحل تعیین کننده خود، پس از کسب پیروزیهای عظیم توسط اتحاد جماهیر شوروی و مشخص شدن وضعیت پایانی جنگ، بانک خواستار برگزاری نشست بزرگ هئیت مدیره شد. تحت ریاست توماس اچ. مک کیتتریک - ه آمریکایی، رئوسای بانک از آلمان نازی، ژاپن، ایتالیا، انگلیس و آمریکا، گرد هم آمدند. مک کیتتریک با موافقت دولت آمریکا در سراسر دوران جنگ، ریاست بانک را بر عهده داشت^{۱۰۵}. طلاها از کشتار یهودیان و غارت کشورهای غارت شده بدست آمده بودند. تصمیمات گرفته شده در جلسه تا به امروز ناشناخته مانده اند. بانک، بانک نازیستی، همواره دوستان عجیب و غریبی داشته است، دوستانی که داد و ستدها را نجات داده و به محرمانه نگاه داشتن مسائل یاری رسانده اند. در خلال نشستهای بین المللی کنفرانس در برتون وودز در جولای ۱۹۴۴، در جریان مذاکرات غرب در مورد توسعه اقتصادی پس از جنگ، پس از تاسیس بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، قطعنامه ای در مورد متوقف نمودن فعالیتهای بانک اتخاذ شد. اما هرگز اینچنین نشد. بانک همچنان وجود دارد، معاملات به روال عادی^{۱۰۶}. در سال ۱۹۴۸ بانک با درخواست بازپس دادن طلاهای به سرقت رفته به کشورهای غارت شده و انسانها، تحت فشار شدید مردم قرار گرفته بود. بانک در آنزمان مبلغ ناچیز ۴ میلیون دلار را، به طلا، پس داد. این نشان میدهد که در جهان مالی سرمایه داری چه قدرتهایی وجود دارند.

بانک ملی چیس، بانکی در خدمت نازیها

در خلال دهه های ۱۹۳۰ و همزمان با جنگ جهانی دوم خانواده راکفلر مالک بانک ملی چیس (بعدها چیس منهن، در حال حاضر جی پی مورگان چیس)، بزرگترین موسسه مالی آمریکا در آنزمان، و بزرگترین شرکت نفتی آمریکا، استاندارد اویل نیوجرسی، بود. بانک ملی چیس (و حتی بانک ملی شهر نیویورک) با آلمان معامله میکردند حتی زمانیکه کشور توسط دیکتاتوری نازیها اداره میشد. چیس از نفت و بسیاری از محصولات دیگر، با ماهیت استراتژیک، کسب درآمد مینمود. اینها محصولاتی بودند که توسط استاندارد اویل و دیگر شرکتها در آمریکا به نازیها فروخته میشدند. فهرست نام این شرکتها طولانی است. در میان مهمترین محصولات، بجز استاندارد اویل، محصولات استرلینگ، جنرال آنیلین و فیلم، SKF آئی تی تی، شرکت نفت دیویس، شرکت تگزاس، فورد و جنرال موتورز، وجود داشتند^{۱۰۷}. مدیر بخش اروپایی چیس، جوزف لارکین، نام داشت. او به فاشیسم فرانکو و جنگ او بر علیه جمهوری خواهان در خلال جنگ داخلی اسپانیا، عشق میورزید. احساسات لارکین خود را نه فقط در بیان بلکه در عمل نیز مشخص مینمود. او در سال ۱۹۳۶ سفیر رسمی اسپانیا را در آمریکا متوقف نمود. سفیر در صدد باز نمودن حسابی بانکی، چهار میلیون دلار، در بانک چیس در نیویورک بود. این پولها قرار بود که از فعالیتهای سفارت و گردان لینکلن پشتیبانی نماید. اینها گروهی از اهالی آمریکا بودند که در جنگ داخلی اسپانیا، داوطلبانه، بر علیه

فاشیسم می‌جنگیدند. در نیویورک و در چیس حسابی باز نشد. تقریباً همزمان سفیر اسپانیا در پاریس حسابی در بانک چیس باز کرد. حتی این حساب هم توسط لارکین، که سفیر را ناگزیر به بستن آن نمود، متوقف شد.^{۱۰۸} اما لارکین خود را به این هم راضی نکرد. او در حمایت از فاشیسم و نازیسم نقش مهمی را ایفا نمود و در پاریس برای فاشیست‌های فرانکویی و بانک مرکزی آلمان که تحت کنترل مستقیم هیتلر قرار داشت یک حساب بانکی باز کرد. لارکین در طول جنگ جهانی دوم عهده دار این مقام برای نازیها بود. او در خلال اشغال فرانسه توسط نازیها، دو حساب بانکی باز کرد، یکی برای سفارت آلمان و دومی حسابی شخصی در پاریس برای سفیر آلمان، اتو آبتز.^{۱۰۹} از طریق این حسابها پولها برای تامین بودجه اشغال نظامی، گشتاپو، تبلیغات، سرکوب، شکنجه و کشتار مردم فرانسه به داخل ارسال میشدند.

بانک ملی چیس در پاریس در دوران اشغال نازیستی فرانسه و حتی پس از اینکه آلمان نازی به آمریکا اعلام جنگ داد (بانک مورگان نیز همین کار را کرد) باز باقی ماند. سرمایه‌گذاریهای چیس در صنایع تسلیحاتی آلمان شکوفا شد و منافی را به بار داد. لارکین پس از جنگ در دفاع از اقدامات خود افساء کرد که "نگرش دولت انگلیس به بانکهای انگلیسی خارج از کشور مثبت بود" و ادعا کرد که "بانکهای انگلیسی در خلال اشغال معاملات بزرگی را در پاریس انجام داده بودند"^{۱۱۰}. خانواده راکفلر در سال ۱۹۳۶ همراه با بانک شرودر نیویورک، برای معاملات با آلمان نازی، بانک جدیدی را تاسیس نمود. این بانک شرودر، راکفلر و شرکاء، بانکهای سرمایه‌گذاری، نام گرفت و به گفته تایمز برای اتحاد رم و برلن نقش مشاور اقتصادی را ایفا مینمود.^{۱۱۱} بانک ملی چیس در آمریکا، بجز خدمات بانکی، وقت خود را وقف کارزارهای تبلیغاتی مختلف برای نازیها نیز مینمود. بانک برای خرید مارک آلمان، که سود بزرگی را پس از پیروزی آلمان در جنگ وعده میداد، نشریات تبلیغاتی منتشر میکرد.^{۱۱۲} بانک ملی چیس پس از جنگ متهم به نقض قانون تجارت با قانون دشمن شد. دادگاه پس از گذشت چند هفته از محاکمه به نفع بانک رای داد و چیس از اتهامات وارده بری شد. هیچیک از اتهامات، همکاری با دشمن، در دسترس عموم قرار نگرفت.

استاندارد نیوجرسی، ارائه سوخت به دشمن در سال ۱۹۴۱

استاندارد نیوجرسی بزرگترین کمپانی نفتی جهان بود. این کمپانی در مالکیت خانواده راکفلر قرار داشت. معاملات استاندارد نیوجرسی توسط بانک ملت چیس حمایت میشد. این حمایتها نه تنها پرداختهای نفتی بلکه موارد دیگری را نیز، از جمله وامهای نقدی به شرکای معاملاتی استاندارد، شامل میشد. رابطه میان استاندارد اوایل، دولت و شرکتهای در آلمان نازی اینچنین تنظیم شده بود. رئیس قدرتمند استاندارد، والتر سی تیگل نام داشت. تیگل، در سالهای پس از جنگ جهانی اول و از همان اوان زندگی، خود را بخاطر ستایش از فعالیتهای تجاری معرف حضور همه نموده بود. این امر با پشتیبانی از نازیسم - ه در حال طلوع دنبال شد.

تیگل روابط شخصی و تجاری با ثباتی را با هرمان اشمیت، فرد اصلی در شرکت آلمانی آی جی فاربن، شریک اصلی در آلمان نازی، ایجاد نمود. والتر تیگل در آمریکا نیز به مقام مدیریت شرکت شیمی آمریکا آی جی، یک شرکت بزرگ شیمی و شرکت دختر آی جی فاربن، شرکتی که دولت نازی تعداد زیادی از سهام آنرا در اختیار داشت، منصوب شد.^{۱۱۳}

در شبکه ارتباطات تجاری که فعالیتهای تجاری را کنترل میکند سرمایه‌گذاریها در کلیه زمینه‌ها روی میدهند. تیگل سرمایه‌گذاری بزرگی در شرکت آی جی و شرکت آی جی سرمایه‌گذاری بزرگی در استاندارد انجام داد. در هئیت مدیره آی جی آمریکا افرادی دیگری نیز، از شرکتهای دیگر با روابطی خوب با نازیها، وجود داشتند. برای مثال ادسل فورد و ویلیام وایز، رئیس محصولات استرلینگ. در جنگ بر علیه متحدان، ارتباطات استاندارد اوایل و والتر تیگل با شرکتهای آلمانی

کمک بسیار خوب و ضروری شد. نقش تیگل و استاندارد اوئل در مورد مسئله مهم بنزین هواپیما به هواپیماهای نازیها تعیین کننده بود. نازیها از طریق تیگل و استاندارد اوئل برتری هوایی را بدست آوردند.

همه چیز با تدارکات جنگی بر علیه چکسلواکی، ۱۹۳۸، آغاز شد. بنزین هواپیما به ترکیب اضافی نیاز داشت، تترا اتیل سرب، که تقریباً تنها توسط شرکت آمریکایی اتیل - بنزین، که مالکیت آن بصورتی مساوی میان استاندارد اوئل و جنرال موتورز تقسیم شده بود (دو پونت بزرگترین مالک سهام در جنرال موتورز بود)، تولید میشد.

شرکت اتیل - بنزین در تولید تترا اتیل سرب صاحب پیشرفته ترین تکنولوژی در جهان بود. در جریان تدارکات جنگ برای نازیها آوردن این تکنولوژی به آلمان، بخاطر تغذیه هواپیماهای نیروی هوایی شان با بنزین، از اهمیت بسزایی برخوردار بود. آی جی فاربن از رهبران نازی ماموریت گرفت که از روابط تجاری خود با استاندارد اوئل بهره برداری نموده و آنان را در مورد ساختن یک کارخانه تولید تترا اتیل سرب در آلمان نازی متقاعد نماید.

آی جی فاربن به همان ترتیب عمل نمود، در واقع با موفقیت. شرکت اتیل - بنزین موافقت نمود که به همراهی آی جی فاربن کارخانه ای را در آلمان نازی بسازد. این معامله مورد قبول وزارت دفاع آمریکا نیز قرار گرفت. تنها دو پونت نگرشی محتاطانه را، با این درخواست که اسرار محرمانه ی شیوه تولید به آی جی فاربن داده نشود، اتخاذ نمود. اما معامله بزرگ بود و منافع نیز به همان ترتیب و به همین دلیل گوش کسی بدهکار نبود. نازیها کارخانه خود را بدست آوردند، کارخانه ای با مالکیت مشترک استاندارد اوئل و آی جی فاربن با نام شرکت اتیل که در ادامه کلیه کارخانه های تترا اتیل سرب را در آلمان ساختند و اداره نمودند. اما در اینجا یک مسئله باقی مانده بود. تا قبل از سال ۱۹۳۹ اولین کارخانه آماده نمیشد.^{۱۱۴}

حمله به چکسلواکی قریب الوقوع بود و اقدامات احتیاطی، به عبارت دیگر دستیابی سریع به مقدار زیادی تترا اتیل سرب، باید اتخاذ میشد. جدی گرفتن توافقتنامه مونیخ از جانب انگلیس و فرانسه و آغاز جنگی توسط آنها بر علیه آلمان نازی محتمل بود. والتر تیگل از استاندارد اوئل، در شرایطی به نازیها کمک کرد که ناامیدانه به تترا اتیل سرب نیاز داشتند. تیگل به شکلی برنامه ریزی نموده بود که بالاترین مقام آی جی فاربن، هرمان اشمیت و دو کارمند بلند پایه، Krauch و Knieriem،^{۱۱۵} به لندن مسافرت کنند. این مسافرت برای ملاقات با دوستان تجاری تیگل در شرکت دختر استاندارد اوئل و شرکت صادرات اتیل تدارک دیده شده بود. آنها در آنجا قراردادی را امضاء کردند که بر اساس آن آی جی فاربن ۵۰۰ تن تترا اتیل سرب به عاریت میگرفت. هیچکس از اینکه چرا آی جی فاربن دقیقاً در آنزمان، در آن شرایط دشوار سیاسی بین المللی با خطر جنگ قریب الوقوع، ۵۰۰ تن تترا اتیل سرب قرض میگرفت در شگفت نماند. اشمیت در ۸ ژوئن با ارسال پیغامی به وزارت جنگ نازیها به شرکت صادرات اتیل اجازه داد که در همان ماه حمل تترا اتیل سرب را با کشتی آغاز نماید.^{۱۱۶} نه تنها این، اشمیت یکسال بعد همان مسافرت را انجام داد و مبلغی بالغ بر ۱۵ میلیون دلار تترا اتیل سرب خریداری نمود. از این طریق هواپیماهای نازیها برای آغاز جنگ آماده بودند.^{۱۱۷} این کار را نازیها بر علیه لندن انجام دادند! یکسال پس از سفر اشمیت لندن توسط هواپیماهای نازی بمباران شد، هواپیماهایی که از بنزین ساخته شده از تترا اتیل سرب در لندن استفاده میکردند! از این هم بیشتر، بنزینی که هواپیماهای نیروی هوایی انگلیس برای دفاع از لندن از آنها استفاده میکرد از استاندارد اوئل و اتیل خریداری میشد. بخشی از این پولها به نوبه خود بعنوان سود سهامی که آی جی فاربن در استاندارد اوئل داشت به نازیها پرداخت میشد.

نیروی هوایی انگلیس به ناچار به نازیها پول پرداخت مینمود! پرداختها در آلمان توسط استاندارد اوئل به بانک خصوصی آی جی فاربن ارائه میشدند.^{۱۱۷} داستان خیانت والتر تیگل و استاندارد اوئل نسبت به مردم خودشان، در مورد مسئله تترا اتیل سرب و بنزین هواپیما، در اینجا تمام نمیشود.

تیگل تترا اتیل سرب را به ژاپن هم فروخت. ژاپن از تترا اتیل سرب - ه تیگل و استاندارد اویل برای ساخت بنزینی استفاده کرد که برای حمله به مهمترین بندر آمریکا پرل هاربر مورد نیاز بود^{۱۱۸}. خیانت والتر تیگل و شرکای او به آمریکا و متحدان تقریباً در سراسر دوران جنگ ادامه یافت. پس از استالینگراد، ۱۹۴۳، همکاری با نازیها کاهش یافت اما پایان نیافت. اجازه بدهید چند مثالی را ارائه بدهیم.

نازیها علیرغم اینکه میتوانستند ارتش خود را با کمک بنزین مصنوعی آی جی فاربن که از ذغال سنگ ساخته شده بود تغذیه نمایند، با اینحال هر لیتری ضروری بود و هر آنچه که میشد از خارج خرید بشدت مورد استقبال قرار میگرفت.

در فهرست شرکتهایی که نازیها را با بنزین تغذیه مینمودند استاندارد اویل در مقام اول قرار داشت. قضیه اینچنین بود. تانکرهای نفت، نفت را به جزایر قناری حمل میکردند و در آنجا، به مقصد هامبورگ، به تانکرهای نفت آلمان منتقل میشدند. والتر تیگل و استاندارد اویل در هامبورگ تصفیه خانه ای را ساخته بودند، تصفیه خانه ای که به نیروی هوایی آلمان ۱۵۰۰۰ تن بنزین هواپیما در هفته تحویل میداد. استاندارد زیر دریاییهای آلمان را نیز، در میانه اقیانوس اطلس و حول و حوش جزایر قناری، سوخت گیری مجدد مینمود، همان زیردریاییهایی که قایقهای انگلیسی و آمریکایی را تعقیب میکردند. از قضا یکی از قایقهایی که توسط نازیها غرق شد اس اس والتر تیگل نام داشت!^{۱۱۹} هواپیماهای ایتالیای فاشیستی و آلمان نازی نیز در آمریکای لاتین با بنزین ساخت استاندارد اویل سوخت گیری میشدند. این تنها شرکتی بود که بنزینی با اکتان بالا، که جهت پرواز های طولانی در سراسر اقیانوس اطلس مورد نیاز بود، تولید مینمود. استاندارد اویل شرکتهای هواپیمایی L.A.T.I. و کوندور را سوخت گیری میکرد، اولی از طریق مادرید، لیسبون و داکار از رم به ریو در برزیل، و دومی از برزیل پرواز میکرد^{۱۲۰}.

استاندارد اویل شرکت هواپیمایی ایتالیایی آلا لیتوریا را هم، همچنین فعال در آمریکای لاتین، سوخت گیری میکرد. این فعالیت علیرغم درخواست دولت آمریکا از شرکتهای آمریکایی که با نازیها و شرکای او در آمریکای جنوبی معامله نکنند ادامه یافت.^{۱۲۱} اما استاندارد اویل آنرا نادیده گرفت، آلمان و پولها در اولویت قرار داشتند. سیاست سرمایه داری "تجارت به روال معمول"، زمانیکه سود به اندازه کافی جذاب است، برای آنچه که قابل قبول است هیچ محدودیتی قائل نیست. این امر در مورد فریب بهترین و نزدیکترین شرکای تجاری نیز صادق است. در یک قرعه کشی میتوان گاهی مبالغ بزرگی برنده و گاهی بازنده شد. نازیها در آی جی فاربن در موردی، آمریکاییها، استاندارد اویل و والتر تیگل را چنان فریب دادند که شرایط شدید نگرانی آمریکا را فراهم نمود.

این در مورد لاستیک مصنوعی رخ داد. لاستیک در دوران جنگ دوم جهانی تنها بعنوان محصول طبیعی وجود داشت، محصولی که خرید آن تنها در جنوب آسیا امکان پذیر بود. در آنجا مزارع بزرگی از درختان لاستیک و لاستیک طبیعی ارزان وجود داشتند. استاندارد اویل با اینحال مبالغ فراوانی را برای توسعه لاستیک مصنوعی، که تصور مینمود ارزان تمام بشود، سرمایه گذاری کرده بود. تحقیقات استاندارد اویل با همکاری آی جی فاربن انجام شد چرا که تحقیقات آنها در مورد محصولات ساخته شده از لاستیک، بویژه طایر اتوموبیل، در مرحله بالاتری قرار داشت. آی جی فاربن در یک بازی موش و گربه، همراه با وعده های وسوسه انگیز در مورد شیوه های ارزان تولید و خرید ثبت به قیمت ارزان، تحقیقات استاندارد اویل را بشدت به تاخیر انداخت. و این تا اندازه ای که آمریکا، پس از فاجعه پرل هاربر و ورودش به جنگ و متعاقب آن محرومیت از امکان خرید لاستیک در آسیای جنوبی، لاستیک مصنوعی برای بلعیدن در اختیار نداشت. این تقریباً یک فاجعه بود. ارتش آمریکا جهت تولید طایر برای اتوموبیلها، کامیونها و هواپیماهایش، که به جنگ فرستاده میشدند، تقریباً لاستیکی در اختیار نداشت^{۱۲۲}.

آی تی تی - شرکت بین المللی تلفن و تلگراف آمریکا، الکترونیک پیشرفته برای نیروهای مسلح آلمان.

شش ماه پس از به دست گیری قدرت توسط هیتلر، ۴ اوت ۱۹۳۳، دو ماه پس از ممنوعیت کلیه اتحادیه ها و احزاب سیاسی، بجز نازیها، لغو آزادی مطبوعات و آغاز آزار و اذیت یهودیان، Sosthenes Behn بالاترین مقام و مالک اصلی آی تی تی، برای ملاقات هیتلر به برلن آمد. او هنری مان را، از بانک ملی شهر و نماینده او در آلمان، به همراه خود داشت. در طول نشست رابطه ای تجاری میان نازیها و آی تی تی ایجاد شد، رابطه ای که در خلال تمام دهه ۳۰ و تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه یافت^{۱۲۳}. نازیها به الکترونیک آی تی تی نیاز داشتند و آی تی تی - Behn به دنبال منافع فراوان در خدمت نازیها. هیتلر از معاملات در آلمان نازی حمایت و وعده هایی را ارائه نمود که آی تی تی به آنها نیاز داشت. توسعه معاملات با نازیها آغاز، گسترده تر و گسترده تر، و به زودی سر و کله Sosthenes Behn حول محافل نزدیک به دوستان گشتاپو پیدا شد، یک انجمن حمایتی که در آن سلاطین نازی و افرادی از جهان بانک و صنایع یکدیگر را پیدا میکردند. درها به روی پولهای آی تی تی و Behn باز شد و صنایع تحت حمایت هیتلر و اس اس بود. بانک مرکزی آلمان در خدمت معاملات Behn قرار گرفت.

Sosthenes Behn با نازیها بصورت خصوصی نیز معامله میکرد. ۱۹۳۸، با نزدیک شدن جنگ جهانی دوم، او همراه با گورینگ ۲۸ درصد از کارخانه هواپیما سازی Focke-Wulf را خرید. این

کارخانه بمب افکن هایی را میساخت که بعدها متفقین را بمباران کرد.

آی تی تی و Behn به مدرنیزه نمودن الکترونیک در هواپیما و بهبود دقت بمبها یاری رساندند^{۱۲۴}. این در لندن، لهستان و هر جایی دیگری که نازیها در آنجا جنگی به راه انداخته بودند، مورد بهره برداری قرار گرفت. او مثالیست زنده در مورد یک سرمایه دار نمونه. تنها فکرش کسب درآمد بود،

نه اخلاقی، نه وجدانی. Behn در خلال جنگ داخلی اسپانیا به هر دو طرف جنگ تلفن میفروخت و به اینترتیب خود را برای زمانی که از طرف برنده حمایت نماید آماده مینمود.

آی تی تی و Behn رد پای تهاجمات و اشغالیهای هیتلر را در اروپا دنبال و با ادامه معاملاتی، که قبل از تجاوز به شرکتهای دیگر تعلق داشت، سودهای فراوانی به جیب زدند. آی تی تی در اروپای اشغال شده ۳۰۰۰۰ نفر را در استخدام خود داشت. دولت نازی بمنظور همکاری با آی تی تی و Sosthenes Behn هئیت رئیسه ویژه ای را تشکیل داده بود^{۱۲۵}. دولت نازی در شرکت آی تی تی سهامی نخرید و فقط در تعیین محل سرمایه گذاری مبالغ بدست آمده از تقسیم سود دخالت مینمود. همکاری میان دولت نازی و شرکت آمریکایی در خلال جنگ ریشه دار بود. شرکت آی تی تی در آلمان نازی و در سراسر دوران جنگ کار میکرد و برای دشمن تسلیحات نظامی تولید مینمود. ۱۳ درصد از محصولات آی تی تی در آلمان نازی وجود داشت^{۱۲۶}. کارخانه آی تی تی بمنظور افزایش تولید در آلمان نازی در دو شیفت کار میکرد^{۱۲۷}. اما در کشورهای بیطرف اروپا، مانند پرتغال، اسپانیا، سوئیس و سوئد، به شرکت اجازه داده شده بود که برای نازیها نیز کار کند. واردات مستقیم

از آی تی تی آمریکا به آی تی تی آلمان نازی ممنوع بود. از آمریکا الکترونیک آی تی تی و لوازم یدکی به کشورهای بیطرف وارد و در آنجا اقدامات لازم برای ارسال به آلمان نازی، یا فقط برای توقف در کشورهای بیطرف و سپس پرواز به آلمان نازی، اتخاذ میشد. شرکت پس از پرل هاربر و اعلام جنگ هیتلر بر علیه آمریکا نیز به تولید مهمترین سیستمهای الکترونیکی برای ارتش آلمان نازی، نیروی دریایی و هوایی، ادامه داد. از جمله تلفنها و مراکز تلفن، هشدار دهنده برای حملات هوایی، تجهیزات رادار، ۳۰۰۰۰ چاشنی برای توپ در ماه (در سال ۱۹۴۴ تا ۵۰۰۰۰ در ماه

افزایش داده شد)، قطعات برای پرتاب بمب، قطعات ترانسفورماتور، تجهیزات برای امواج رادیویی با موج کوتاه و سیستم ارتباطات ثابت و متحرک.

آی تی تی در کامیابیهای جنگی نازیها بر علیه متفقین نقش بزرگی را ایفا نمود. برای نازیها، بدون آی تی تی، بمباران لندن با هواپیما و راکتها، بمباران قایقهای متفقین، برقراری تماس با هواداران نازیها در آمریکای لاتین^{۱۲۸} یا جاسوسی بر علیه آمریکا دشوار میشد. اما بزرگترین سرمایه گذاری آی تی تی در خلال جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی انجام شد. اتحاد جماهیر شوروی در جنگ بر علیه نازیها عملاً به مدت سه سال تنها بود. اجازه بدهید که این امر را فراموش نکنیم. لوازم و تجهیزات لازم برای جنگ نازیها بر علیه اتحاد جماهیر شوروی از جانب آی تی تی ارسال میشد. این بدون اغراق بزرگترین کمکی بود که Sosthenes Behn و آی تی تی در سراسر طول جنگ جهانی به نازیها ارائه نمودند. برای ارتشهای نازی، بدون سیستم مخابراتی و رادار آی تی تی، به دلیل فواصل زیاد در اتحاد جماهیر شوروی، به راه انداختن جنگ دشوار میشد. آنها در ضمن نازیها را با فیوز برای بمبها و خمپاره ها، که روزانه بر روی مردم اتحاد جماهیر شوروی ریخته میشد، مجهز مینمودند.

فورد برای حمله و اشغال به نازیها کمک ارائه میدهد

هنری فورد، پایه گذار و مالک اصلی امپراطوری اتوموبیل فورد، هیتلر را به دلیل داشتن نظرات مشترک شدیداً تحسین مینمود: هر دو از یهودیان بشدت متنفر بودند. هیتلر از همان روزهای اول ورودش به عرصه سیاست از هنری فورد کمک مالی دریافت نمود. در خلال دادگاه بر علیه هیتلر بخاطر کودتای دولتی ۱۹۲۳، در مورد پرداخت پول به هیتلر از جانب هنری فورد شهادت داده شد^{۱۲۹}. ستایش فورد برای هیتلر مرزی نمیشناخت: او بخاطر سالگرد تولد هیتلر سالانه ۵۰۰۰۰ مارک رایش برای او ارسال مینمود! هنری فورد و پسر او ادسل فورد از جمله افراد بسیار مهمی بودند که در بسیاری از شرکتها با هیتلر و نازیها داد و ستد کرده و به آنها کمک میکردند.

مهمترین شعار آنها: تجارت به روال معمول. این برای نازیها موضعی بسیار مناسب بود. گورینگ وعده داده و مراقب بود که شرکت فورد در آلمان، فورد ورکز، در سراسر طول جنگ بدون دخالت دولت نازیها، آزادانه عمل نماید^{۱۳۰}.

فورد شرکای تجاری خود را بر اساس مواضع سیاسی آنها انتخاب مینمود. پس از تاسیس کارخانه اتوموبیل سازی فورد در آلمان، با اجازه او ۴۰ درصد از سهام کارخانه به آی جی فاربن فروخته و رهبر آی جی فاربن، کارل بوش را به عضویت هیئت مدیره فورد آلمان درآورد. از جانبی دیگر ادسل فورد به عضویت در هیئت رئیسه ی شرکت آی جی فاربن در آمریکا، کمپانی آمریکایی آی جی، انتخاب شد^{۱۳۱}.

۱۹۴۰، زمانیکه نیروی هوایی انگلیس برای مبارزه با حملات نازیها به هواپیماهای جدید نیاز مبرم داشت، فورد با ساخت هواپیما برای انگلیس مخالفت نمود. فورد همزمان در کارخانه های فورد در آلمان نازی برای تولید کامیونهای ۵ تنی سرمایه گذاری کرد، کامیونهایی که شالوده جنگ جاری آلمان نازی بر علیه کشورهای اروپایی را تشکیل میدادند. او در ادامه صدور لاستیک به آلمان نازی را، علیرغم کمبود لاستیک در آمریکا، سازماندهی نمود^{۱۳۲}. در کارخانه های فورد، در فرانسه اشغال شده، نیز برای پیروزی هیتلر با سرعتی هر چه تمامتر تولید میشد. در سال ۱۹۴۰ در کارخانه خودرو سازی فورد در پوآسی، خارج از پاریس، که توسط پسرش ادسل اداره میشد، تولید موتورهای هواپیما برای نیروی هوایی آلمان آغاز شد. در آنجا برای ارتش آلمان اتوموبیل و کامیون نیز ساخته میشد. فورد در فرانسه سودی بالغ بر ۵۸ میلیون فرانک فرانسوی را برای سال ۱۹۴۱ گزارش داد.

شادی بندرت همیشه گیسست. در آوریل ۱۹۴۱ کارخانه فورد در پوآسی توسط هواپیماهای نیروی هوایی انگلیس، با خسارات بسیار زیاد به عنوان نتیجه، بمباران شد^{۱۳۳}. ادسل نگران تبلیغات منفی

بود اما خوشبختانه زمانیکه تصاویر در نشریات آمریکایی منتشر شدند چیزی در مورد اینکه آنها متعلق به کارخانه های فرانسوی بودند نوشته نشده بود. رهبری فورد پس از تکرار بمبارانها ماشینهای مهم را در میان چندین کارخانه تقسیم نمود و تولید بدون وقفه ادامه یافت. فورد از رده بمبارانها خارج و نقل و انتقالها بدون آسیب انجام شدند. نازیها دولت ویشی فرانسه را به پرداخت کلیه مخارج خساراتهای ایجاد شده توسط بمبهای انگلیسی و نقل و انتقالات به دیگر کارخانه ها، ناگزیر نمودند^{۱۳۴}! فورد از دولت ویشی ۳۸ میلیون فرانک دریافت کرد^{۱۳۵}. همکاری نازی- فورد مطلق بود.

به فورد اجازه داده شد که با همکاری شرکت آلمانی آی جی فارین کارخانه ای را نیز در اوران در الجزایر، با دفتر مرکزی مستقر در الجزایر، تاسیس نماید. هدف، ساخت کامیون و خودروهای زرهی برای ارتش رومل در آفریقای شمالی.

توجه داشته باشید که شهرها در یک کلنی فرانسوی قرار داشتند، کلنی که تحت حاکمیت دولت ویشی در واقع روابط سیاسی با آمریکا داشت. اما در جریان معاملات اختلالی روی نداد. کنسول آمریکا در الجزایر گزارشی را به دولت خود ارسال نمود که در آن شکانتی ارائه نشده بود. کارخانه های فورد در کشورهای بیطرف نیز به تولید جنگی آلمان نازی کمک میکردند. در اکتبر ۱۹۴۲ فورد در برن - سوئیس، ۲۰۰۰ کامیون متعلق به ارتش آلمان را تعمیر کرد و شرکت دختر فورد در بلژیک که یک شرکت دختر در سوئیس داشت، تعمیر کامیونها در زوریخ را انجام داد. لوازم یدکی فورد به خودروها و کامیونها، از سوئیس به آلمان نازی صادر میشدند.

بخش پانزدهم

جنرال موتورز

مالک اصلی جنرال موتورز، خانواده دو پونت، توسط دو پونت، یک ستایشگر شناخته شده هیتلر در همان اندازه های فورد، رهبری میشد. نظرات غیرعادی ایرنه دو پونت در مورد تبدیل انسانها به یک نژاد تمیز و یکدست در سخنرانی او برای انجمن شیمی آمریکا در سپتامبر ۱۹۲۶ شناخته شد^{۱۳۶}. نظرات ضد یهودی ایرنه دو پونت همتراز با هیتلر بود اگر چه در واقع اصل و نصیبی یهودی داشت. کارخانجات جنرال موتورز در آلمان، مانند دیگر شرکتهای، مانند آی جی فارین و کروپ، با ۵ درصد از کلیه منافع و حقوق، به صندوق حزب نازی یاری میرساند^{۱۳۷}. با بدست گیری قدرت توسط هیتلر، ۱۹۳۳، اعضای برجسته خانواده دو پونت، پییره، ایرنه و لاموت، به همراه دیگر مالکان بزرگ در جنرال موتورز، اتحادیه ای موسوم به اتحادیه آزادی را تشکیل دادند.

اتحادیه آزادی گروه ای بود فاشیستی با سیاستهای شدید ضد یهودی و تبلیغات بر ضد سیاه پوستان. و اینکه پرزیدنت روزولت را بعنوان کمونیستی در دستان یهودیان طبقه بندی مینمود. کمک خانواده دو پونت به اتحادیه آزادی حدود ۵۰۰۰۰۰ دلار در سال بود. خانواده دو پونت به گروههای فاشیستی دیگر، مانند صلیبیون کلارک و لژیون سیاه، نیز کمک مالی میکرد. این دومی خود را با پوشیدن لباس سیاه، حمله به نشستهای اتحادیه ای، رهبران اتحادیه ای و یهودیان با بمبهای بنزینی متمایز مینمود^{۱۳۸}.

جنرال موتورز در این راستا کار میکرد. برای جنرال موتورز همکاری با شرکتهای آلمانی حامی نازیها امری طبیعی بود. این شرکت تا سال ۱۹۳۹ سی میلیون دلار در شرکت شیمی آی جی فارین سرمایه گذاری نموده بود^{۱۳۹}. در رابطه با فعالیتهای خودش باید گفته شود که کارخانجات ادم - اوپل - جنرال موتورز در آلمان نازی بمنظور تولید کامیونها، خودروهای زرهی و تانکها برای هیتلر، با تمام قوا کار میکرد. در کارخانجات جنرال موتورز در آلمان نازی جهت افزایش تولید در دو شیفت کار میشد^{۱۴۰}. سرمایه گذاریها در سال ۱۹۴۰ بالغ بر ۱۰۰ میلیون دلار بود. در خلال جنگ کارخانه جنرال موتورز در روسلهایم هواپیماهای نظامی تولید میکرد. موتورهای نیمی از مهمترین بمب افکنهای نازیها، یونکرز جو ۸۸، در آنجا ساخته میشدند^{۱۴۱}. تکامل و تولید موتور برای اولین

هوایمای جت شکاری جهان، ماسراشمیت ام ئی ۲۶۲، نخستین بار در کارخانه روسلزهایم رخ داد. این به نازیها یک موفقیت بزرگ تکنیکی را اعطاء نمود. ماسراشمیت 262 میتوانست ۵۴۰ میل در ساعت، ۱۰۰ میل بیشتر از موفقترین هوایماهای شکاری آمریکایی موستانگ پی ۱۵۰، پرواز کند.^{۱۴۲}

مانند همیشه سرمایه داران در بهشت سرمایه داری، آمریکا، بدون تحمل خسارتی جان سلام بدر میبرند. بر عکس، به جای مجازات به آنها پاداش داده میشود. جنرال موتورز به جای مجازات بخاطر خیانت به کشور خودش، مبلغی را برای "مشکلات و تخریب هوایماها - و کارخانجات اتوموبیل سازی خودش در آلمان و اطریش در خلال جنگ جهانی دوم" دریافت نمود. جنرال موتورز از پرداخت مبلغی بالغ بر ۳۳ میلیون دلار مالیات معاف شد.^{۱۴۳}!

پایان

اطلاعاتی که از خواندن کتابهای قدیمی و جدید درباره این مبحث "تجارت و جنگ جهانی دوم" بدست میآیند گاهی ممکن است ما، توده های زحمتکش عادی را به اینکه در جهاتی خیالی زندگی میکنیم متقاعد سازند. همه چیز بدون دخالت ما تعیین و در مورد آنها تصمیم گرفته میشود. کلیه تصمیمات مهم بعنوان محرمانه طبقه بندی و مشارکت توده های زحمتکش در زندگی اجتماعی به هیچ گرفته میشود. نفوذ آنها برابر با صفر است. در جامعه سرمایه داری متاسفانه همه چیز اینگونه است. خان به میهن از طریق ترور هم مینهان خودش میلیونر میشود. شرکتهای همان میکنند که مایلند، برای قوانین، برای مردمی که کار میکنند و شرکتهای را توسعه میدهند احترامی قائل نیستند. توجه داشته باشید که در زمان جنگ جهانی گرداننده گان صنایع بزرگ در آمریکا و جهان مالی افرادی بودند که ارتجاعي بودن، ستایش از هیتلر، تنفر از یهودیان و خیانت به وطن وجه اشتراک آنها بود. آنها کسانی بودند که با فروش اسلحه به دشمن، اسلحه ای که بر علیه سربازان کشور خودشان و بر علیه متفقین استفاده میشد، مبالغ هنگفتی را بدست آوردند. اینرا فراموش نکنیم، در حال حاضر، این جنایتکاران، هستند که توسط مورخان مزد بگیر دست راستی مورد ستایش قرار میگیرند.

در این مقاله همه جوانب مورد تجزیه و تحلیل قرار نمیگیرد، بعنوان مثال در اینجا نقش اتحاد جماهیر شوروی در پیروزی در جنگ و نابودی نازیها مورد بحث قرار نمیگیرد. من در گذشته در مورد این مبحث نوشته ام. علاقمندان میتوانند جزوه "پیروزی اتحاد جماهیر شوروی در جنگ جهانی دوم" را در آدرس زیر www.mariosousa.se مطالعه کنند.

تذکر: مطلب فوق توسط اینجانب ترجمه شده و در صورت تمایل در اختیار علاقمندان قرار میگیرد - مترجم

اما با اینحال تاکید بر روی این امر از اهمیت بسزایی برخوردار است. بخش بزرگی از تسلیحات جنگی که شرکتهای آمریکایی برای آلمان نازی تولید نمودند، در شرق، در جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی مورد استفاده قرار گرفتند. رسانه های خبری جهان اغلب در مورد کمکی صحبت میکنند که اصطلاحاً، کمک جنگی آمریکا به اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ جهانی دوم، نامیده میشود. دولت اتحاد جماهیر شوروی بخاطر ابزار جنگی که از آمریکا خرید سپاسگزاری نمود، اگر چه کمکها معاملاتی بودند که اتحاد جماهیر شوروی ناگزیر به جبران آن تا آخرین سکه شد. اما اکنون به این توجه کنید که چه چیزی در آنسوی جبهه وجود داشت. یک ارتش بازسازی شده نازی که در سطحی گسترده و با کمک شرکتهای آمریکایی به پیشرفته ترین سیستمهای جنگی مجهز و به مجهزترین تکنیکها دسترسی داشت.

شرکتهای آمریکایی در آلمان نازی، برای جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی با تمام قوا تولید میکردند. اما کمکهای جنگی که شرکتهای آمریکایی به آلمان نازی ارائه نمودند احتمالاً بسیار بیشتر

از معاملاتی بود که آمریکا با اتحاد جماهیر شوروی داشت. شرکتهای آمریکایی، برای تولید انبوه لوازم جنگی در آلمان نازی، کارخانجات شخصی خود را داشتند. سلاحهای جنگی که از آمریکا با قایق به اتحاد جماهیر شوروی منتقل میشدند اغلب توسط نازیها غرق میشدند. میزان کمکهای جنگی آمریکا به نازیها هیچگاه مورد بررسی قرار نگرفته است. چنین تحقیقاتی قادر به افشای روابط شرم آوری بود.

نتیجه

برای من، پس از خواندن کتابها و روزنامه ها برای نگارش این مقاله، یک نتیجه کاملا بدیهیست: سرمایه داری سیستمی جنایتکار است. سودها، نه انسان، مهمترین است. شکار سود بر تمام نیازهای انسانی برتری دارد.

این امری بدیهیست که سرمایه داری به جنگ، با درد و رنجی بینهایت برای میلیونها انسان، ختم میشود. اما سرمایه داری، بخصوص توده های زحمتکش عادی را، در شرایطی قرار میدهد که خواست آنها نیست، سرمایه داری آزادی انسانها را میرباید. سرمایه داری توسط تاریخ به توده ها

تحمیل شده است. اکنون زمان رهایی خود از قید و بند آن فرا رسیده است.

ماریو سوزا

می ۲۰۰۷

پیام پرتوی

۱۵/۴/۲۰۱۴

ضمیمه

درخواست به هیندنبورگ

دادگاه تعداد زیادی از تبهکاران جنگی در تریبونال نورمبرگ، ۱۴ نوامبر ۱۹۴۵ - ۱ اکتبر ۱۹۴۶. جلد ۳۳، اسناد و دیگر مطالب بعنوان مدرک: شماره های PS-۳۷۲۹ تا PS-۳۹۹۳ نیویورک: انتشارات، AMS، ۱۹۷۱ صفحه ۵۳۱

سند PS-۳۹۰۱

درخواست به هیندنبورگ امضاء شده توسط شاخه* و شماری از اقتصاددانان، نوامبر ۱۹۳۲: درخواست به هیندنبورگ. امضاء کننده ساخت و شماری از اقتصاددانان برجسته، نوامبر ۱۹۳۲: درخواست میشود که سمت ریاست مجلس به پیشوای حزب ناسیونالیست سوسیالیست داده شود (پیدا شده در شرکت بانکداری استاین در کلن)

نوامبر ۱۹۳۲

مدرک آمریکا-۸۳۷

* http://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%8C%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D8%B1_%D8%B4%D8%A7%D8%AE%D8%AA

سند PS-۳۹۰۱

درخواست به هیندنبورگ. امضاء کننده ساخت و شماری از اقتصاددانان برجسته، نوامبر ۱۹۳۲: درخواست میشود که سمت ریاست مجلس به پیشوای حزب ناسیونالیست سوسیالیست داده شود (بدست آمده در شرکت بانکداری Stein در کلن)

نوامبر ۱۹۳۲

عالیجناب محترم

جناب آقای رئیس جمهور کشور،

ما امضا کننده گان زیر، مانند عالیجناب، غوطه ور در عشقی گرم به مردم آلمان و میهن، از تحول

بنیانی که اعلیحضرت در کسب و کار دولتی آغاز نموده است با امید استقبال مینماییم. ما نیز مانند عالیجناب بر روی ضرورت یک سیستم پارلمانی حزبی - ه مستقلتر از دولت، به همان ترتیبی که اعلیحضرت ایده اش را در مورد ریاست کابینه در نظر گرفته اند، تاکید داریم.

نتیجه انتخابات مجلس در ۶ نوامبر امسال نشان داده است که کابینه فعلی، که هیچیک از مردم آلمان در صحت واقعی آن تردیدی ندارند، برای راهی که برای آن انتخاب شده بود از مردم کشور پشتیبانی کافی را دریافت ننموده، اما هدف نشان داده شده توسط عالیجناب، بدون در نظر گرفتن حزب کمونیست، حزب انکار کننده دولت، مورد حمایت اکثر مردم آلمان قرار گرفته است.

این تنها حزب لیبرال ملی مردم آلمان و گروههای کوچک مرتبط به آن نیستند که با رژیم پارلمانی سابق مخالفت مینمایند بلکه همچنین حزب کار ناسیونال سوسیالیست آلمان در اساسا موافق و در نتیجه هدف عالیجناب را مورد تایید قرار داده است. به اعتقاد ما این نتیجه بسیار شادی بخش بوده و برای ما تصور حفظ شیوه ای بی ثمر که حصول به هدف را از هم اکنون نقش بر آب نماید غیر ممکن است. این روشن است که انحلال مکرر پارلمان با تکرار هر چه بیشتر مبارزات انتخاباتی حزبی، نه تنها ثبات سیاسی بلکه همچنین آرامش و تنبیت اقتصادی را بی اثر مینماید.

اما این نیز روشن است که هر گونه تغییری در قانون اساسی که از حمایت اکثر مردم برخوردار نباشد پیامد های اقتصادی، سیاسی و معنوی دشوارتری را بدنبال خواهد داشت. به همین دلیل وظیفه وجدانیمان میدانیم که محترما از عالیجناب، با دریافت همه گونه حمایت از جانب ما برای هدف جناب عالی، درخواست نماییم که تغییر کابینه کشور به نحوی صورت پذیرد که از

حمایت قاطع اکثریت مردم برخوردار باشد.

ما خود را از قید و بند هر گونه نگرش حزبی تقریبا آزاد احساس میکنیم.

ما در جنبش سراسری جاری در میان مردم خودمان، آغاز امیدوار کننده دورانی را مورد تایید قرار میدهیم که از طریق پیروزی بر تضادهای طبقاتی شرایط مطلقا ضروری را برای ظهور مجدد اقتصاد آلمان ایجاد و واقفیم که این ظهور، فداکاریهای فراوانی را مطالبه مینماید. به تصور ما این فداکاریها تنها زمانی قابل ارائه هستند که بزرگترین گروه جنبش ملی در دولت مشارکت نموده و سکان هدایت آنرا را بدست گیرد.

انتقال مسئولیت رهبری به فردی با بهترین خصوصیتهای شخصی و واقعی، رئیس کابینه ای مجهز به رهبری بزرگترین گروه داخلی، مواد ذائد و اشتباهاتی را، که هر جنبش توده ای بناچار با خود حمل مینماید، حذف خواهد نمود و میلیونها انسان را که در حال حاضر نظاره گرند با نیرویی تایید شده تحت تاثیر قرار خواهد داد.

ما با اعتماد کامل از شناخت و احساس اعلیحضرت در مورد اتحاد مردمی، به آن جناب با شایان توجه ترین احترامات سلام میرسانیم.

2) „Lüninck” hs gestrichen	3) „Brandes” hs gestridien	4) „Krupp6” fast ausradiert		
X Tischbein ? K	X Lubbert B	v. Keudell B	X Jaenicke K	1) „Schmidt” hs gestrichen
X Cuno - Kiep (?) H	X Albert (Wort unl)	X Eichborn R.	X Silverberg ? X	X Muck H.
X R. Slomann H	Kalkreuth B	X Witthoeft H.	v. Lüninck X	v. Oppen B
X Krupp 4)	Brandes	X Haniel ? Sch	X Schröder	X Rob. Bosch ? K
Wenzel	X Reusch ? Sch.	X Schacht	X Reinhart	X Vögler ? X
Keudell X Fink ? B	Brandes 3) X Hecker	Rabethge X Rosterg	X Thyssen Sch.	Rabethge
Reindorfl X Wenzel	Name unl X Name unl	L,üninck 2), X Krogmann	Kalkreuth X X Ullrich R	V. Oppen X X Helfferich

Haniel Springorum	K r u p p Tischbein	Siemens Jaenicke	Schmidt 1) Rob. Bosch	Ullrich Lubbert X
Vögler	Rosterg X	Silverberg	Thyssen X	Reusch
Reinhart 'X	Schröder X	Fink	Eichborn X	Hecker X
Cuno Kurt	Albert	Muck X	Kurt Woermann X	Schacht X
Helferich X	Krogmann X	R. Slomann X	Witthoefft X	Kiep X

فهرست منابع

- [11] Fritz Thyssen. *Jag betalade Hitler*, Stockholm 1942. (I Paid Hitler, New York 1941)
- [12] *Ibid*, s 11.
- [13] *Ibid*, s 11f.
- [14] *Ibid*, s 79.
- [15] *Ibid*, s 76.
- [16] *Ibid*
- [17] *Ibid*, s 79.
- [18] *Ibid*, s 81.
- [19] Hitler, *Mein Kampf*, Stockholm 1941, s 579
- [101] Richard Sasuly, *IG Farben*, New York 1947, s 54f.
- [111] Joseph Borkin, *Hitler och IG Farben*, Stockholm 1979, s 67.
- [121] E. H. Carr, *International Relations Between the Two World Wars*, London 1965, s 57.
- [131] Sasuly 1947, s 46.
- [141] *Ibid*, s 47.
- [151] E. H. Carr 1965, s 82f.
- [161] *Historieförfalskare*, Moskva 1948, s 8.
- [171] Borkin 1979, s 24.
- [181] *Ibid*, s 26.
- [191] *Ibid*, s 25.
- [201] <http://www.studera.com/nytto/persys/element/n.htm>
- [211] Borkin, 1979, s 30.
- [221] *Ibid*, s 40.
- [231] *Ibid*, s 42.
- [241] *Ibid*, s 43.
- [251] *Ibid*, s 67.
- [261] Sasuly 1947, s 144
- [271] Borkin, 1979, s 74.
- [281] *Ibid*, s 76.
- [291] *Ibid*, s 75.
- [301] *Ibid*, s 78.
- [311] *Ibid*, s 80.
- [321] E. H. Carr 1965, s 126.
- [331] Thyssen 1942, s 85.
- [341] E. H. Carr 1965, s 126.
- [351] Thyssen 1942, s 84
- [361] *Ibid*.
- [371] *Ibid*, s 85.
- [381] *Ibid*, s 87.
- [391] *Ibid*
- [401] Hitler 1941, s 579
- [411] *Ibid*, s 580
- [421] Hitler, *Hitler talar*, Stockholm 1934, s 12
- [431] E. H. Carr 1965, s 130
- [441] *Ibid*, s 133
- [451] *Ibid*, s 134
- [461] *Ibid*
- [471] *Ibid* s 135
- [481] *Ibid*, s 140
- [491] Mario Sousa, *Klasskampen under 1930-talet i Sovjetunionen*, Göteborg 2001; <http://www.mariosousa.se>
- [501] E. H. Carr 1965, s 149
- [511] Dagens Nyheter, 7 november 1932, s 15
- [521] Sasuly1947, s 61
- [531] Dagens Nyheter, 7 november 1932, s 15
- [541] Sasuly1947, s 62

- [55] William L. Shirer, *The Rise and Fall of the Third Reich*, New York 1968
- [56] Borkin, 1979, s 83
- [57] Shirer 1968, s 250
- [58] Ibid, s 251
- [59] Thyssen 1942, s 94
- [60] Sasuly 1947, s 70
- [61] Borkin, 1979, s 84
- [62] Georgi Dimitrov, *Enhetens och Folkfrontens Problem*, Stockholm 1971, s 9
- [63] Sasuly 1947, s 110
- [64] Borkin, 1979, s 88
- [65] Sasuly 1947, s 111
- [66] Borkin, 1979, s 91
- [67] Ibid, s 92
- [68] Ibid, s 96f.
- [69] Ibid, s 102
- [70] Ibid, s 130
- [71] Annie LaCroiz-Riz, *Le Choix de la Défaite-Les Élités Française dans les Années 1930*, Paris 2006
- [72] Ibid, s 153
- [73] Ibid, s 154
- [74] Ibid, s 159
- [75] Ibid, s 163
- [76] Ibid, s 164
- [77] Ibid, s 166
- [78] Ibid, s 160f.
- [79] Gustav Johansson, *Svenska folkets undångömda öden*, Stockholm 1969, s 64.
- [80] Ibid, s 27.
- [81] Jan Linder, *Andra världskriget och Sverige*, Stockholm 1997, s 82.
- [82] http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/2074100.stm, http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/2644123.stm
- [83] Charles Higham, *Trading with the enemy*, New York 1983, s 256f.
- [84] Thyssen 1942, s 11.
- [85] Higham 1983, s xiv.
- [86] Ibid, s xiii.
- [87] Ibid, s xiv.
- [88] Ibid, s xxi.
- [89] Ibid, s xvii.
- [90] Ibid, s xiv.
- [91] Ibid, s xv.
- [92] Ibid.
- [93] Ibid, s 2.
- [94] Ibid.
- [95] Ibid, s 4.
- [96] Ibid, s 5.
- [97] Ibid, s 6.
- [98] Ibid.
- [99] <http://www.mariosousa.se/Ickeangreppsavtal.html>
- [100] Higham 1983, s 7.
- [101] Ibid, s 8.
- [102] Ibid, s 3.
- [103] Ibid, s 17.
- [104] Ibid, s 18.
- [105] Ibid, s 1.
- [106] Ibid, s 19.
- [107] Ibid, s 20.
- [108] Ibid, s 21.
- [109] Ibid, s 26.
- [110] Ibid, s 29.
- [111] Ibid, s 22.
- [112] Ibid.
- [113] Ibid, s 33.
- [114] Borkin, 1979, s 107f.
- [115] Ibid, s 107.
- [116] Higham 1983, s 34.

- [117] Ibid, s 35.
- [118] Ibid.
- [119] Ibid, s 36.
- [120] Ibid, s 38f.
- [121] Sasuly 1947, s 150.
- [122] Higham 1983, s 36.
- [123] Ibid, s 94.
- [124] Ibid, s 95.
- [125] Ibid, s 98.
- [126] Ibid, s 112.
- [127] Ibid, s 167.
- [128] Ibid, s 99.
- [129] Ibid, s 154f.
- [130] Ibid, s 156.
- [131] Sasuly 1947, s 9.
- [132] Higham 1983, s 156.
- [133] <http://perso.orange.fr/memoire78/pages/bombes1.html>
- [134] Higham 1983, s 159.
- [135] Ibid, s 160.
- [136] Ibid, s 162.
- [137] Ibid.
- [138] Ibid, s 165.
- [139] Ibid, s 162.
- [140] Ibid, s 167.
- [141] Ibid, s 175.
- [142] Ibid, s 175f.
- [143] Ibid, s 177.